

قمار بزرگ

نوشته: مکایل بری
ترجمه: ذوالمجد عالمشاهی

پیش سخن

در این ترجمه سیاستهای انگلیس و روسیه تزاری و کمونیستی در آسیای میانه و افغانستان بررسی شده است و برگردانی از کتاب «مقاومت افغان از مغل کبیر تا تجاوز شوروی» سال ۱۹۸۹ - فلاموریو - پاریس.

La Resistance Afghane du Grand Moghol a l'Invasion Sovietique

صورت گرفته و فصول دیگر به ترتیب ترجمه خواهد شد. اولویت این بخش به خاطر اهمیت در ترسیم چهره تاریخی و جدید جهانخواره سرخ است.

چاپ اول کتاب در سال ۱۹۸۴ و با نام «Royaume de l'Insolance» بوده است و چاپ دوم همراه با اضافات، منتشره سال ۱۹۸۹ و بعد از اخراج قوای روسی از کشور است.

بازی سیاسی برای تسلط بر ترکستان و افغانستان و ماورای قفقاز را «کیپلنک» قمار بزرگ نام گذارده بود و با یورش شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ یک سیاستمدار امریکایی گفت: «بازی پایان یافت، شوروی برنده شد» اما مقاومت به آن باورمند نبود (به نقل از صفحه ۱۳۳ همین کتاب)

* * *

نکته گفتنی این که اسنادی و یا گفته‌هایی چندین بار از چندین زبان برگردان شده، مثلاً از آلمانی به انگلیسی و از انگلیسی به فرانسوی و حالا از فرانسوی به فارسی که حتماً در عبارات تغییر آمده است و عباراتی هم که از منابع فارسی نقل شده به خاطر عدم دسترسی به اصل متون باز ترجمه گشته‌اند مترجم به خاطر عدم آشنایی با سیاق

نشر عصر امیر عبدالرحمن دشواری داشته.

با نبود جدول دقیق تبدیل سالها و ماهها از میلادی به هجری، تاریخها همه به همان شکل است که پوزشخواه هستیم.

اسامی رجال با القاب و بی القاب و هم علامت [...] از نویسنده است امید می رود این گام کوتاه گامهای بزرگ را به دنبال آورد.

من الله التوفیق
ذوالمجد عالمشاهی

اجزای متشکله قمار بزرگ بررسی سیاستهای روسیه و انگلیس در آسیای میانه و افغانستان

طریقه اول

اما فرهنگی و ایدئولوژیکی نیست هرچند دومی «نسخه»های چگونگی فتح و توسعه طلبی را از اولی به عاریت گرفته. تداوم آن سیاستها پیش شرکای انگلوساکسون این بازی روشن تر است هرچند که تغییرات دموکراتیک سیاستهایشان را بطور ادواری بی نظم می ساخت و قانون را جانشین می کرد. تغییر بزرگ جانشینی ایالات متحده امریکا عوض بریتانیای کبیر در سال ۱۹۴۷ است به همان اندازه که اتحاد شوروی موقعیت استراتژیک مستحکم امپراطوری تزاری را به ارث برد، امریکا خسرانهای جغرافیای سیاسی انگلستان را در این ناحیه دنیا وارث شد. انزجار داخلی در رضایت به جنگ برای دفاع از منافع در آسیا که اقدامات انگلیس قرن نوزده را تحدید می کرد برای امریکای قرن بیست نیز الزام آفرین بود. در حالیکه دست روسهای قدیم و جدید برای اعمال سیاستهای نظامی باز بود. تداوم این سیاست در افغانستان بگونه آشکار پیداست.

برای فهم بهتر معضله فعلی بررسی اجزای متشکله بازی بزرگ انگلستان و روسیه برای زیر کنترل آوری آسیا تا سال ۱۹۱۹ ضرور می نماید. به شرطی که با شیوه خردمندانه بررسی شود. ضرور نیست تا در همه اعمال آسیایی روسیه تزاری یک پیش پنداری از سیاستهای مدرن اتحاد شوروی داشته باشیم. امپریالیسم روسی با شیوه کهن آن از امپریالیسم اروپایی هم عصرش زیاد تفاوت ندارد که آن نیز مخلوطی ضد و نقیض از لیبرالیسم معتدل و استبداد نژادپرستانه است، سیاستهای توسعه طلبی در سنت پترزبورگ بر خلاف لندن و پاریس با ثبات بود، چون با تق احزاب پارلمانی یعنی آنچه در کشورهای رقیب انگلستان و فرانسه می گذشت روبرو نبود. از این نگاه تداوم روش را با سیاستهای مدرن اتحاد شوروی می توان دید. اتحاد شوروی میراث خور خاکی با سرحدات امپراطوری تزاری شد در قالب آن خزید و از مزینهای جغرافیای سیاسی آن بهره می برد نظر الن بسانسو Alain Besanzon پذیرفتنی است که بین دو امپراتوری تزاری و شوروی تداوم ارضی است

سابقه اولین حرکت امپراتوری روس طرف

جنوب آسیا

این پیشروی را حکومت مهم آن زمان اروپا مانند پاریس

ویانا و برلین و خصوصاً لندن تهدیدگر دانستند. اما متفاوت با مفروضات امروزی چون هدف این پیشروی خلیج (فارس) یا منابع عاری از فایده آن در قرن نوزده نبود بلکه هندوستان بود که یک مستعمره غنی اقتصادی جهان تلقی می شد.

سابقه دومین

روسیه موضع تهاجمی دارد و انگلستان تدافعی، روسیه در کار اشغال است و انگلستان در کار حفظ آنچه قبلاً گرفته یعنی هندوستان، ماجراجویی انگلیسها در افغانستان برای حفظ هندوستان، کوشش راه آسیای میانه برای روسها بود و ماجراجویی در آسیای میانه سربازان را از تجهیزات حیاتی بحری دور می ساخت، در حالی که لشکر روسی با این معضل روبرو نبود هر جا مقاومت کمتر می بود پیشروی روسیه ادامه می یافت و در هر جایی که احتمال تحریک انگلیس و آغاز جنگ می رفت متوقف می شد، روسیه برای کاهش این کشیدگی که خود آن را می کشید با توقف و وقفه ای در توسعه طلبیش چهره «میانه روی» می نمایاند و با بهای این «میانه روی» همه سرزمینهای اشغالی را حفظ کرد. تاریخ پیشرویهای این قرن پیشروی پیوسته روسیه و عقب نشینی پیوسته انگلیس را در آسیای میانه شاهد است و تنها یک رویداد خارجی در سال ۱۹۰۵ یعنی پیروزی جاپان بر روسیه و تزلزل رژیم تزاری جریان مداوم عملیه مستعمره سازی روسیه در آسیا را برای چندی متوقف ساخت.

خاکی که این بازی استعماری را به توقف می کشد افغانستان سرکش است برخلاف رژیمهای ضعیف خانات ازبک ترکستان و راجه های هندو که به آسانی زیر سلطه روسیه و انگلیس رفتند افغانستان را امیری از خودش اداره می کرد. استبداد استعماری انگلیس و روسیه از طریق خانهای ازبک و راجه های هندو بر روستایان اعمال می شد. مردم افغانستان به قیومیت هر امیری که می فهمیدند تسلیم کفار شده آسیب می رساندند. هوشیاری دو امیر بزرگ قرن دوست محمد و نواسه اش

امیر عبدالرحمن در این بود که تا اتحاد با خود سلطه گر - هند انگلیسی - پیش رفتند و پول لازم را برای برد بازی قومی داخلی گرفتند بدون آنکه تسلیم شده معلوم شوند. انگلیسها بعد از مصیبت سال ۱۸۴۲ بازیهای قومی را فراگرفتند، استقلال محلی امرا را احترام و به آنها کمک می کردند و در عوض نفی هرگونه نفوذ روسیه بر کابل را خواهان بودند. به این گونه کابل استقلال مردم ناپسند را با مخلوطی از مقاومت و حالت طفیلی اقتصادی در برابر سلطه جو حفظ می کرد.

اما چگونه بود که بعد از تجربه دو جنگ با انگلیس و نفرت عمومی مردم نسبت به بریتانیا امرا سازش با سلطه جوی انگلیسی را بر روسی ترجیح می دادند؟ خاطرات امیر، چاپ شده به سال ۱۹۰۰ در لندن و منتسب به امیر عبدالرحمن نشانگر اندیشه ژرف سیاسی حکمران است: به نظر امیر خطر انگلستان نسبت به روسیه کمتر است چون «افغانستان برای انگلستان دیواری است که از آن دفاع می کند در حالی که همین افغانستان مانع راه پیشرفت روسیه طرف جنوب برای ویرانی است.»

به این خاطر است که امرای افغانستان در صدد اتحاد و نه مجادله با نایب السلطنه انگلیسی بودند.

الف - پیشروی روسیه

جزئیات پیشروی روسیه به سمت جنوب شناخته شده است اما اجمالاً از اشغال آسیای میانه ذکر می توان کرد، آغاز این توسعه جویی قرن هیجده است و با این اهداف:

(۱) قسطنطنیه و تنگه داردانیل.

(۲) قفقاز و فارس.

(۳) آسیای میانه، افغانستان و هندوستان.

اهداف سه گانه بالا نشان دهنده ضعف و خراب حالی سه دولت کرانه جنوبی امپراطوری روس یعنی ترکیه و ایران و افغانستان است.

گرجستان و آذربایجان شمالی را به تزار وا گذاشت تا سال ۱۹۱۷ ایران از شمال تا مرکز زیر نفوذ روسیه و انگلیس مطرود بود. روسها برای اینکه در جنگ کریمه به انگلیس صدمه رسانده باشند و نیز خسرانهای ارضی وابسته جدید ایرانی خود را تکمیل کرده باشند دوباره تهران را در سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۵۶ زیر فشار قرار دادند و هرات را برای افغانستان مطالبه کردند که هربار مخالفت شدید انگلستان مانع می شد. انگلیس در ۱۸۵۶ بعد از فشارآوری مستقیم بر شاه ایران بندرگاهی در خلیج (فارس) تأسیس کرد که نفوذش را در جنوب ایران تأمین می کرد. نزدیکی انگلیس و روسیه در ۱۹۰۷ ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرد.

منطقه نفوذ انگلیس: شیراز و جنوب. منطقه نفوذ روسیه: تهران، تبریز، اصفهان و مشهد. این وضعیت تا از بین رفتن تزاریزم ادامه یافت.

با این همه نظارت روسیه بر قفقاز با مقاومت قفقازیها برخورد این قبایل مسلمان بیش از چهار دهه عبور روسها را از دره هایشان مانع شدند و بعد از یک نسل مبارزه پشت امام شامل جمع آمدند. در سال ۱۸۵۵ لنگراندازی کشتیهای انگلیسی و فرانسوی در کریمه باعث هراس روسیه از کمک غرب به مبارزین قفقاز شد در حالی که لندن و پاریس به ابراز آرزوی موفقیت برای امام شامل بسنده می کردند روسها وحشتزده خشونت و سبعیت خود را بر قفقازیها دوچندان ساختند. در سال ۱۸۵۹ نیروهای تزار امام شامل را گرفتار و قفقاز را از سکنه خالی کردند، از نیم میلیون قفقازی، ۲۵۰۰۰۰ نفر در ترکیه پناهنده شدند و ۱۰۰۰۰۰ نفر اسیر روسها شدند و در وادی کوبان انتقال یافتند و بقیه از گرسنگی مردند و روسها در دره های خالی از سکنه مهاجرنشینهای خود را ایجاد کردند. سی سال بعد یک سیاستمدار اتریشی از این قتل عام متأسف است و به ویژه در حیرت از اینکه متحدین غربی دارای موضع عجیب انفعالی بوده اند و اینکه چرا از یک

۱- توجیه ایدئولوژیکی پیشروی به سوی قسطنطنیه خواست فتح دوباره شهر قدیمی مقدس مسیحیت ارتدوکس بود و راهگشایی برای کشتیهای روسی که از بحیره سیاه و تنگه داردانیل زیر نظارت ترکیه به سوی مدیترانه می گذشت. امپراطوری کاترین تاتارهای مسلمان کریمه و اربابهای ترکی را سرکوبید و در سال ۱۷۶۴ بحیره سیاه را کاملاً بحیره روسی ساخت در قرن نوزده ادعای روسیه بر قسطنطنیه باعث دو بحران اروپایی و حمایت انگلستان از ترکیه علیه روسیه شد. اما فرجام این حمایت دریایان صده بیست غمین بود چون در ۱۹۱۴ ترکیه علیه انگلیس و روسیه با آلمان متحد شد وضع اقتصادی تزار زار و ناتوان از تنگنا برآوردن جهاز دریایش بود به این سبب انگلیس در ۱۹۱۵ هزارها ممبرباز خود را بیهوده به کشتن داد تا تنگه ای را باز کند که سالیان دراز از آن دفاع کرده بود.

۲- حکومت فاسد فارس قرن هیجده مسهل پیشروی روسیه به سوی ایالت سنتی قفقاز ایران بود. در سالهای واپسین صده، تبار قاجار از برای احیای اتحاد فارس کوشید. شاه مسیحی گرجستان وابسته پیشین ایران برای دفع کوششهای شاه محمد قاجار مبنی بر دوباره گیری آنجا حمایت روسیه را خواست در ۱۷۹۶ نیروهای روسی سرحدات قفقاز را محاصره و شهر ایرانی باکو نزدیک بحیره سیاه را اشغال کردند که هرگز خارج نشد. در ۱۸۰۰ پادشاهی گرجستان ضمیمه روسیه شد. علی رغم ضمانتهای حمایت انگلیس از تهران تهاجمهای روسیه علیه ایران از سر گرفته می شد. روسها در ۱۸۰۴ نزدیک شهر ایروان توقف کردند و در سال ۱۸۱۲ طی جنگی در دریای ارس برایشان راه دریایی تدارک دیدند که در جریان آن یکی از افسران انگلیسی در خدمت شاه کشته شد. استراتژی روس اثبات این مساله به ایران بود که ضمانتهای انگلیسی از حمایت آنها ناتوان است در ۱۸۲۸ ایران معاهده ترکمانچای را با روسیه امضا کرد که تخلیه مناطقی را شامل می شد و به این ترتیب تهران ایالات قفقازی داغستان، ارمنستان،

و سمرقند مقیم بودند زیر رهبری ترک‌نژادهای ازبک صحرامقیم، مسلمانان پرحرارت شده بودند. با وجود شباهتهای آسیای میانه با افغانستان از نگاه فرهنگی و نیز بخاطر دو زبان (فارسی و ترکی - ازبکی) و به ویژه از نگاه اعتقادی، دیواره‌های سیاسی این دو را از هم متفاوت می‌سازد سه امارت ازبک رقیب خیوه، خوقند و بخارا سه حکومت استبدادی کلاسیک بودند که بر شانه روستائیان گرانی می‌کردند. دولت چهارمی آسیای میانه شکل ویژه داشت و آن کنفدراسیونی بود از قبایل صحرائی ترکمن که در گرداگرد واحه مرو جمع آمده بودند نه تنها از راه پرورش اسب و گوسفند زندگی می‌کردند بلکه روستائیان ایرانی را گرفتار می‌کردند یا جزیه می‌خواستند و یا در بازار برده فروشی مرو به فروش می‌رساندند.

تا قرن نوزدهم جلگه‌های شمال همانند دیوار تسخیرناپذیر در سر راه روسها بود صحرائشینهای قزاق و ترک مسلمان پیشگیر نزدیکی کفار به جنوب بودند. آنها متحدین و مدافعین خان خیوه و تهیه کنندگان باساخت اعانت و کمک به امیر بودند در ۱۷۱۷ لشکرکشی نامحتاطانه پترکبیر علیه خیوه باعث کشتار لشکر شهزاده بکویچ - چکاووسکی Bekovitch Tchekavsky بر دست سوارکاران ماهر قزاق شد. بعد از این رویداد در سالهای ۱۷۳۵-۱۷۴۳ روسها تأسیسات و پایگاههای مستحکم نظامی در ارنبورگ، دامنه‌های کوههای آرال و برکناره‌های جلگه‌ها بنا کردند تا به نابودی‌کشی روش‌مندانه قزاقها را تهیه دیده باشند.

مبارزه طولانی و محرومیت‌ساز: در سال ۱۸۳۹-۱۸۴۰ سوارکاران صحرائی، لشکرکشی جدید جنرال پیرووسکی Perovsky علیه خیوه را خنثی کردند. شکست پیرووسکی تقریباً همزمان با شکست انگلیسها در افغانستان همسایه، نشانگر توانایی دفاع مسلمانهای آسیای میانه و مجهز با تفنگهای دراز پلته‌ای، علیه سربازان اروپایی و مجهزتر از آنان

فرصت عالی در جریان جنگ کریمه به این کوهستانها کمک نشد تا مقاومت می‌کردند: «فقط یک جنگ‌باخته (روسها) می‌توانست علامه خیزش همگانی این کوهستانهای رزم‌آزمای و سرکش، پایان حاکمیت روسی باشد و این فرصت بحرانی همانطور گذشت. قفقاز زیر حاکمیت غرب مانع گذرناپذیر پیشروی روس در آسیا می‌بود و نفوذ غرب بر شرق را بیمه می‌کرد، چون در دست داشتن قفقاز یعنی حاکمیت بر فارس، ترکیه آسیایی و ترکستان» ۱. سخنان جوزف پوپاوسکی بعد از یک صده همانند سیلی بر روی قدرتهای غربی بی‌اعتنا به سرنوشت افغانستان وارد می‌شود. تفسیر این ناظر اتریشی بر قتل عام روسها، مردم قفقاز را در سال ۱۹۵۹-۱۹۶۱ این است:

«این رفتار را از دیدگاه بشر دوستانه نمی‌توان درست دانست اما در همه اروپا روزه‌روز دیدگاههای بشر دوستانه برای نظریه کسب قدرت کامل دولت جای خالی می‌کند» ۲. از دیدگاه روسیه خطر کریمه زیاد می‌شد و ستایشگران تزار وی را به خاطر کشتار و تاراج قفقاز تبریکی می‌دادند، ولادی کین Vladykin می‌نویسد: مسأله از دفاع گذشته بود و حتی خطر حیات روسها بود بنابراین عدم سرکوبی قفقازها و آرام‌گذاریشان در زیستن در سرزمینشان جنایت بود و فدیف Fadeiv می‌نویسد: «رنج برده قفقازها انکارناپذیر است اما این کار اجتناب‌ناپذیر بود... ما نمی‌توانستیم از فتح قفقاز به خاطر خوش آمد قفقازها چشم‌پوشیم، ما را ناچار کردند که نصفشان را بکشیم تا نصف دیگر از ترس سلاح را بر زمین بگذارند» و نتیجه‌گیری فدیف از اوضاع قفقاز: «انعدام خلق محضر» ۳.

۳- تا پایان قرن نوزدهم سرزمینهای اسلامی متمدن آسیای میانه با فاصل جلگه‌های قزاق از روسیه هنوز خود را در امنیت احساس می‌کردند. این پاسداران فرهنگ پاکیزه هزارساله پارسی که از قرن شانزدهم در شهرهای خیوه، خوقند، بخارا

در نیمه قرن نوزده بود.

در ۱۸۶۴ زنگ فتح نواخته شد چهار دلیل علت تعیین‌گر سبب پیروزی روسها بر آسیای میانه شد. اول فرماندهان تزاری دانسته بودند که سرکوبی قزاقها فقط با کاهش پایگاههای آنها در سرزمینهای جنوب مسلمان ممکن است و از دیگر سو با قطع اصدار پنبه از امریکا در جنگ سیسیون Secession اشغال سرزمینهای غنی و گرم و با امید کشت پنبه از ضروریات شده از طرف دیگر روسها که در قسطنطنیه در محاصره بودند اما در قفقاز پیروز، برای پیشروی به سوی آسیای میانه آزادی داشتند و سطح تکنولوژیک اسلحه‌هایشان نیز از آن مسلمانان برتری داشت و بالاخره این پیشروی نوین امپراطوری رقیب انگلیسی را در ضعیف‌ترین نقطه آن تهدید می‌کرد در ۱۸۵۸ اگناتیف Ignatiev وابسته نظامی روسیه در لندن نوشت: «در صورت مناقشه با انگلستان ما فقط در آسیا تدارک جنگ علیه آنها را با شانس موفقیت و یا تضعیفشان خواهیم گرفت.»^۲ از سوی دیگر در ۱۸۶۴ مناقشه دو امیر رقیب خوقند و بخارا بر سر حاکمیت تاشکند و اختلاف مسلمانان تهاجم روسی را معاونت کرد. اینبار لشکرکشی کوتاه و قاطع بود. در پانزده جون ۱۸۶۵ جنرال چرنئیف Tcherniaiev تاشکند را اشغال کرد که ۱۸۶۶ ضمیمه و پایتخت حکومت جدید ترکستان شد و همچون پایگاه برای اشغال مناطق باقیمانده استفاده شد. در ۱۸۶۸ دو امیر خوقند و بخارا تسلیم می‌شوند و با قبولی از دست رفتن یک بخش بزرگ از خاکشان «تحت‌الحمايه» تزار می‌گردند. در حالی که سمرقند پایتخت تیمورلنگ قیام می‌کند و گورنر جنرال وان‌کوفمن Van kaufmann آنها را به سختی سر می‌کوبد و ضمیمه می‌سازد در ۱۸۷۳ امیر خیوه به نوبه خود قراردادی را امضا می‌کند و «تحت الحمايه» قرار می‌گیرد در این سال روسیه به انگلستان اطمینان می‌دهد که «افغانستان خارج از ساحه نفوذ آن است» بالاخره در اول جنوری ۱۸۸۴ شورای آق‌سافال ترکمن مرو را به روسها

وامی گذارد.۵

برای پیشگیری از خشم مردم محلی روسها ترجیح می‌دهند که از «تحت الحمايه» شهر مقدس بخارا صرف نظر کنند به زودی همکاری شکننده بین روسهای اشغالگر و امرای وابسته به وجود آمد که بر مبنای آن گورنر جنرال روسی همه ساکنان سرزمینهای تحت‌الحمايه را بصورت غیر مستقیم زیر نظارت داشت. کار این چنین برای انگلیسها در افغانستان ناممکن بود و انجام آن در آنجا نشانگر شرایط سیاسی استبدادی ترکستان روسی است. این چنین است که در امارت بخارا در ۱۸۷۳ کوهستانیهای سرکش شرقی بار دیگر علیه امیر تسلیم شده به کفار قیام می‌کنند که به درخواست خود امیر مظفرالدین جنرال ابراموف Abramov قیام‌گران را سر می‌کوبد. معاهده زیر حمایت قرارگیری این ناحیه کوهستانی هرگز مورد قبول اجداد شهزاده نبود (روسها سمرقند را ضمیمه خاک خود کردند و با کنترل منابع آبی، زراعتی امارت بخارا را از استقلال واقعی اقتصادی محروم ساختند). نمایشنامه مشابه درخانات خوقند تکرار شد. مالیات بسیار سنگین خان‌خدایار «تحت‌الحمايه» روسها قیام دهقانی را سبب شد و این بار به اساس درخواست شهزاده خوقند بود که گورنر جنرال وان‌کوفمن قیام‌گران را قتل‌عام کرد و رهبر آنان پولادخان را به دار آویخت و این به خاطر فساد دستگاه حکومتی خوقند بود که روسها در ۱۸۷۶ آنجا را ضمیمه خاک خود کردند. استعمار زراعتی روسی قیامهای دهقانی را در سالهای ۱۸۸۵، ۱۸۹۸ و ۱۹۱۶ سبب شد همیاری آشکار امیر بخارا با اشغالگران در سرکوبی هر جلوه ضد روسی نفرت شدید ضد حکمرانان را در نسل جدید روشنفکران مسلمان برانگیخته است که بعد از ۱۹۱۷ در آسیای میانه برای اسلام نتیجه شوم داشته است. همانند استعمار همزمان انگلیس در هند مایه تسهیل

حمایت و نظارت پدران تزار اسکان یابند، متمدن شوند و روسی مآب گردند. تفاوت از این دایره نیز خارج نشده که آسیایی به چیزی جز قوت ملموس و مشهود احترام نمی نهد. پیداست که امپراطوری باید آنچنان اهداف جدید متمدن سازی را بیابد تا با قبایل بربر دیگر که اسکان یافته اند، در تناقض نیاید. به این گونه فرایند امور از سر گرفته می شود و به خاطر حمایت از بربرهای قدیم اما فعلاً متمدن بنای استحکامات جدید و تدارک لشکرکشیهای تادیبی الزامی می شد و پیشروی بیشتر را به سوی جنوب ناگزیر می ساخت. هدف آخرین، تلاقی سرحدات امپراطوری با دول زراعتی، اسکان یافته و متمدن با سازمان اجتماعی استوار و محکم است که دقیقاً نشانگر حدود جغرافیایی و همان جایی است که عقل و منفعت به ما فرمان ایست می دهد.

* * *

از نگاه تیوریک برای روسیه فتح جلگه های قزاق تا به مرز دولتهای مسلمان خیره، خوقند، بخارا در جنوب زیر نظر است یعنی حدودی که سیاست امپراطوری هیچ میلی برای اشغال آن در سر نمی پرورد. اما چهار سال بعد از چاپ یادداشت های سیاسی گورچاکف روسیه عملاً این دولتها را زیر سلطه گرفت. یادداشت های سیاسی گورچاکف اختلاط از فرهنگ خودستایی و ماکیاولیسم است که از این رو جنگ زیبایی از نوشته های استعماری قرن اخیر به شمار می رود. به نظر گورچاکف توسعه جویی روسها از روی ناچاری، دفاعی، متمدن ساز و بشردوستانه بوده و عدم اجرای آن عقب اندازی و فلج سازی انکشاف داخلی این مناطق ۶. برای سست سازی این کلام یادآوری می کنم که سه سال بعد از این گفتار بردگی در روسیه لغو شد و نیز در خانان قرون وسطایی و نیز بخارا رفتار با یهودان نظر به مناطق زیر حاکمیت

اشغال ترکستان، کهن استبداد محلی بود که قوای اشغالگر بعد از پیروزی اولیه نظامی با واسطه گری مستبدین محلی و همکاران اشغالگران روستائیان را زیر نظارت می گرفتند. همکاران این گونه یا یک مهاراجه در هند بریتانیوی بود و یا یک امیر در ترکستان تزاری. نامورترین این پدیده استعماری در افغانستان سبب ناکامی آن در زمان شاه شجاع - بریتانیا در سالهای ۱۸۴۲-۳۸ و بیرک کارمل - اتحاد شوروی امروز است. سیاست تزاری با آگاهی از نگرانی فزاینده اروپای غرب بخاطر پیشروی امپراطوری به سوی جنوب - آن نگرانی که در ۱۸۵۵-۵۶ سبب جنگ کریمه با لندن و پاریس شد - تهاجمش را به آسیای میانه توجیه ایدئولوژیک می کرد.

یادداشت های سیاسی شهزاده گورچاکف Gorchakov وزیر امور خارجه امپراطوری «۲۱/نوامبر/۱۸۶۴ - سنت پترزبورگ» در پی این توجیه است. گورچاکف به غرب خاطر جمع می دهد و به وجود شباهت بین آورده های تمدن آفرین استعمار روسی برای همسایه های دارای نظام قبایلی فتنه جو و توسعه طلبیهای مشابه ایالات متحده در امریکا، فرانسه در الجزایر، هلند در مستعمره هایش و انگلستان در هند تاکید می کند از دیدگاه شهزاده گورچاکف وضع روسیه مثل همه دول متمدن مواجه با قبایل نیمه وحشی و بیابانگرد است قبایلی که هیچ گونه سازمان اجتماعی ثابت ندارند و توسعه طلبی را نه بخاطر فرمان حس جاه طلبی بلکه بخاطر یک ضرورت گریزناپذیری که مشکل آن در دانستن ایستگاه آن است توجیه می کرد.

گورچاکف تاکید دارد که قسمت چنین بوده که روسها بر جلگه های قزاقهای صحرانشین دست بیاندازند. امپراطوری از ایجاد مزاحمت همسایه های بربر در سر راه مقاصد اسکان دهی و تمدن سازی جلوگیری کرد. به این سبب نیروهای امپراطوری به سرزمین صحرانشین ها داخل می شود و زنجیره ای از استحکامات نظامی را بنا می نهد و با لشکرکشیهای تادیبی بربرها را نابود و مجبور می کند زیر

تزار ضد یهودی بهتر بود.

بالاخره پیروزی روسها در اشغال ترکستان آنچنان سریع و آسان بود که بعد از سقوط مرو در ۱۸۸۴ موضعشان نسبت به افغانستان و هند انگلیسی به گونه آشکارا شکل تهدیدی گرفت و شاهد سخن نوشته جنرال سوبولف Sobolev رئیس بخش آسیایی ارکان حزب روسیه درباره بررسی تهاجم بر هند چاپ شده سال ۱۸۸۷ منطقاً هندوکش سرحد طبیعی هند است که بزودی سرحد روسی می شود و هرات به دست روسها می افتد ناهنجارتر از این، گفته همکار او سکویلف Skobelev بود که در سال ۱۸۸۸ در پارلمان لندن کراهت آفرین شد هرکسی که در باب حمله روسیه بر هند اندیشیده باشد موافق است که برای تحریک قیام عمومی و تضعیف امپراطوری بریتانیا کافی است تا در یک منطقه سرحد هند نفوذ کرد.

نشانه برنده از سختی موضع روسیه: با وجود ضمانت انگلیس نیروهای روسی در ۱۸۸۵ بر سرحد افغانستان تجاوز کردند و در ۳۰ مارچ ۱۸۸۵ از مرز مرو گذشتند و بدون هیچ تحریکی از جانب ارتش افغانستان بر آنان آتش گشودند و این اردو خرد شده و عقب رونده مجبور به جنگ شد در حالی که مشاورین ناتوان انگلیسی نیز حضور داشتند و روسها به زودی چند هزار کیلومتر مربع از خاک افغانستان یعنی پنججده را ضمیمه خاک خود کردند.

* * *

این کنش روسی تقریباً اعلان آشکار جنگ به انگلستان بود و سبب فهم این موضوع که پیشروی جدید روسیه به هرات، حد جدیدی از مرز را که از آن نباید عبور کرد، پدید می آورد اما روسیه میانه رو به سوی هرات (که بریتانیا با شتاب آن را تقویه کرده بود) پیش نمی رود و پنجده اشغال شده را حفظ می کند و بعد برای پیشگیری از واکنش انگلیس، در پی اقناع لندن برای قبول افغانستان به حیث دولت حایل بین دو امپراطوری می شود و به این گونه تب جنگ ارکان حرب انگلیس که بخاطر

مخالفت مردم با جنگ برای افغانستان دوردست از هرگونه حرکتی بازمانده بود، فروکش می کند و این پیشنهاد از جانب دیگر طریقه بود برای پیشگیری از اشغال قسمتی از خاک افغانستان به دست انگلیس که در این صورت طبق معمول قرارداد از طرف روسیه هیچ و باطل تلقی شده و بر پادشاهی افغانستان مطابق میل مسلط می شد. دهه ۸۵-۱۸۹۵ رویارویی دو امپراطوری از یک سو و افغانستان از سوی دیگر است که سرحدات قطعی افغانستان تعیین می شود و ترکستان روسی را از هند انگلیسی جدا می کند.

در سال ۱۸۹۵ امیر کابل را لندن مجبور به حاکمیت بر منطقه کوهستانی هم سرحد چین (پامیر) می کند تا شمال هند را از سرحدات امپراطوری جدا سازد (اتحاد شوروی بعد از ۱۹۸۰ این ساحه را ضمیمه خاک خود کرد).

با شکست روسیه از جاپان در سال ۱۹۰۵ جنگ سرد اولیه حول افغانستان پایان یافت و نزدیکی انگلیس - روسیه در ۱۹۰۷ به نفوذ انگلیس بر کابل تا سال ۱۹۱۷ ادامه داد.

ب- سیاستهای متقابل انگلیسی

بعد از اتمام اشغال هندوستان سیاست عمده استعماری بریتانیا پیشگیری از هرگونه نزدیکی قدرتهای دیگر به جوهر درخشانده تاج امپراطوری بود انگلستان قرن نوزده راههای بحری راه دار به هند را از جبل الطارق تا ملکه را در اشغال داشت و یا از آن دفاع می توانست این مهم در خشکه بستن همه راههایی بود که از کشورهای مسلمان خاورمیانه و خصوصاً افغانستان می گذشت بررسی اسناد قرن نوزده انگلیس نشان می دهد که آنان تهدید اصلی را از سوی روسیه می دانستند به همان اندازه که منفعت روسیه حکم در مناقشه با سه دولت مسلمان حاشیه جنوبی ترکیه، ایران و افغانستان می کرد به همان اندازه منفعت انگلستان در دفاع و در صورت امکان تقویه آنها بود. پرسش درستی و یا نادرستی اضطراب انگلیس بیهوده

همیشه گران تمام شده.

بعد از ۱۸۳۸ و به ویژه بین سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۹۳ محافظه کارها فاروردپالیسی را پیشه کردند که عبارت بود از گسیل نیروی انگلیسی - هندی به قلب قاره آسیا تا آنجای ممکن تا تهدید روسیه بر هندوستان را دافع باشد. این سیاست در جنگ اولی افغانستان (۱۸۳۸-۱۸۴۲) فروغی نداشت اما در جنگ دوم (۷۸-۱۸۸۰) کامیابی بارآورد و در ۱۸۹۳ منتج به انضمام قطعی پشاور به هند بریتانیوی شد. لیبرالها خرید و تقویت امیر و قبایل سرحد را با کمکهای عمده مالی ترجیح می دادند تا با رضایت کامل به اتحاد با هند بریتانیوی کشیده شوند. سیاست انگلیس در میان سیاستهای افراطی در نوسان بود اما همیشه یک هدف دنبال می شد: نظارت بر سیاست خارجی افغانستان از طریق یک امیر وابسته و توانا در اعمال حاکمیت بر کشورش، این سیاست در ۱۸۴۲ باشکست روبرو شد چون شاه شجاع را مردم در سازشکاری با حکام مستبد کافر دیدند اما پیروزی آن در ۱۸۸۰ و امارت عبدالرحمن بود که با ملایمت درباره تخلیه کامل نیروهای انگلیسی مذاکره و با حفظ اتحاد محرمانه و با پول انگلیسی حاکمیت خود را قایم کرد.

انکارناشدنی است که فقط حضور انگلستان در سرحدات افغانستان مانع جذب آن به امپراطوری روسی شد. اما انگلیس خود را ناگزیر از اشغال دوباره افغانستان می بیند و بخش بزرگ از آن را ضمیمه می کند و به اینگونه پیش مردم افغانستان بازیگر نقش حکومت سلطه جوی می شود که علی رغم همه حیل‌های فرهنگی و سیاسی در زمینه کامیابی نمی آورد و بعد از ۱۹۱۹ افغانستان زیر سایه سووتیزم قرار می گیرد بی مهارتی عجیب لندن و هرچند که مصالح تکنیکی در میان بوده باشد، مدت یک و نیم صده کینه شدید ضد انگلیسی را در سینه مردم و حکمرانان افغانستان پرورد.

انضمام پشاور زخم خونین در ضمیر ملی مردم و با پیامد خرابی روابط افغانستان و پاکستان است. در حالی که کار روسها

است چه هندوستان مهم بود و تا نیمه قرن بیستم بر حکمرانان آن فرمان رانده است.

بحث لیبرالها و محافظه کارها در لندن در درجه تهدید روسی بخاطر دانستن گسترش سرحدات امپراطوری طرف جنوب (آسیای مرکزی) بود و اطمینان یابی از توانایی دفاع هندوستان یعنی در نظریه دقت مداخله در افغانستان در اثرات پیشروی روسیه محافظه کارها دوراندیش تر از لیبرالها بودند. اگر لیبرالهای مانند گلاستون Gladstone اهداف روسیه را بی اهمیت می انگارد و آن را گزافه گویهای پیره زن می داند و اگر دوک دارجیل doc d'Argyle با لحن شاعرانه کنایی و بخاطر باور مشترک استعماری می گوید: «نباید از پیشروی روسیه در آسیا متأسف بود که در خدمت منافع بشری است! هشدارهای رقبای معتدل و ملل اندیشانه است سرهبری راولنسون Sir Henry Rawlinson سیاستمدار و مستشرق می گوید: هندوستان سرزمینی مفتوح با گونه نارضایتی زیر خاکستر که در صورت نزدیکی قدرت رقیب اروپایی به گونه تاریخی مشتعل خواهد شد. سر راندولف چرچیل Sir Randolph Churchill (پدر وینستون چرچیل) نظر داشت که:

بدون پیش بینی از کردار مردم هندوستان در صورت قویترین، آسیای میانه روسیه و ضعیف ترین آن حاکمیت بریتانیا بر هندوستان خواهد بود. ۹

در ترکیه بخاطر ضمانت حفظ پایتخت آن علیه روسیه در سالهای ۱۸۵۶ و ۱۸۷۸ برتری با انگلستان بود، که بعد از ۱۸۲۸ با نفوذ روسها در فارس (به استثنای جنوبی ترین بخشهای آن) از بین رفت و از ۱۸۰۹ تا ۱۹۴۷ در کوشش برای نفوذ بر سرنوشت افغانستان بود که از آغاز ابتکارات آن برای افغانستان بی استثناء پاسخ سریع و تند روسها را در پی داشت. سیاست محافظه کارانه، استراتژیک و دفاعی لندن برای افغانستان این بود که: این کشور کدام منفعت اقتصادی برای حکمرانان ثروتمند هندوها ندارد و بر عکس اشغال کابل برای لندن

محرمانه بود و بجز از آزرده‌گی اشغال پنجاه و تا پیش از کودتای ۱۹۷۸ مردم کینه مخصوصی نسبت به آنها نداشتند.

دو امیر صده نوزده دوست محمد و عبدالرحمن تهدید روسیه را به خوبی درک می‌کردند در ۱۹۱۹ امیر امان‌الله با لندن قطع علاقه می‌کند و این لطمه به سیاست انگلیسی در زمانی است که شوروی اسلام را در ترکستان در هم می‌کوبد مردم از این کنش حکمران و عجیب از نگاه سیاسی استقبال می‌کنند.

افغانستان معاصر فرزند سیاستهای انگلستان است به این دلایل:

در مسأله هرات: این شهر غربی مدت زیادی از صده نوزده زیر حاکمیت یک عشیره رقیب پشتون و از سلطه شاهزادگان کابل به دور بود. اما مداخله انگلیس در سالهای ۱۸۳۷، ۱۸۵۶ و ۱۸۸۵ از انضمام آن به ایران یا روسیه جلو گرفت و ضمانت تعلق این واحه را به کلیت سیاست افغانستان هرچند متفرق در آن هنگام، کرد.

دو دیگر، افغانستان در اندیشه پایداری و زدوخوردهای کوتاه مدت قبایل سرحدی بود که ناهنجار می‌نمود اما خواسته اصلی آزادیخواهی و سامان‌دهی مخالفت با انگلستان بود و شاید سیاستهای انگلیسی دهنده آن چیزی به افغانستان شد که به آن ضرورت داشت و عبارت بود از یافتن آگاهی ضمیر به عنوان یک ملت، گریگورین Gregorian افغانستان‌شناس ورزیده بر تطابق دیدگاههای توین‌بی تاریخ‌نگار بریتانیوی درباره افغانستان تاکید می‌ورزد از دید توین‌بی در صورت اختلاط آگاهانه اثرات مبارزه‌جویی‌های خارجی است که تمدنی برای در انداختن هویت پیدارش، محیط ضروری را می‌یابد مبارزه‌جویی خارجی باید به اندازه کافی وزین باشد تا پاسخهای مردم غنی شونده را برانگیزد. اما اگر مبارزه‌جویی از قدرت بسیار برخوردار باشد عوض انگیزش امید و پایداری، آن را در هم می‌کوبد، به اینگونه انگلستان مبارزه‌جویی ۱۰

خارجی را به افغانستانی که زائیده می‌شد، عرضه کرد (بر خلاف اتحاد شوروی سوسیالیستی امروز) حتی می‌توان گفت که اشغال پیشاور به دست انگلیس اثر مفید گذاشت: پشتونها از اکثریت افتادند و افغانستان مجبور شد تا خود را به گونه جامعه مسلمان چندین نژاده تعریف کند.

اولین نشانه فارودپالیسی انگلستان:

جنگ اول افغانستان - انگلستان (۳۸-۱۸۴۲) پاسخ بریتانیا به فشار روسیه بر ایران بود در ۱۸۳۷ ارتش ایران با کمک مشاوران روسی هرات را محاصره کرد از دید لندن اشغال هرات اجازه دهی به لشکر دشمن بود تا هندوکش را دور بزند و از زمین هموار به هندوستان حمله آورد به این سبب کمکهای ضروری صورت گرفت و تا دست‌کشی ایران از محاصره، قوای توپخانه مدافعان هرات را لیتواننت بوتنگر هدایت کرد در ۱۸۳۷ فرستاده روسی که یک کپتان قزاق به نام ویتکویچ Vitkivitch بود همراه با نامه‌هایی از سفیر روسیه در تهران سیمونیتچ Simonitch به کابل آمد. گماشته بریتانیا در دربار افغانستان الکساندر برنس از امیر خواست که وی را زود دوباره پس فرستد اما امیر ویتکویچ را نگاه داشت تا بر انگلستان فشار آورده باشد.

هدف امیر کسب موافقت انگلیس برای استرداد پیشاور به افغانستان بود اما لندن آنرا اعلان جنگ دانست.

شرح جزئیات جنگ اول افغانستان - انگلستان که در جای دیگر به تفصیل آمده ۱۱ بزرگترین بدبختی انگلستان در قرن نوزده بود.

حماسه‌های پایداریهای ظفرمند، عناصر بنیادی ملت افغانستان است. در عقب‌نشینی انگلیس در جنوری ۱۸۴۲ هیجده هزار سرباز و مستخدم وزن و اطفال به سوی هندوستان فرار می‌کنند و با گذر از کوههای پربرف، با تفنگهای پلته‌ای چریکها قتل‌عام می‌شوند و یک هفته بعد برآیدن جراح یگانه

زنده مانده ماجرا با یک اسب مردنی به انگلیسها می‌رسد. این رویداد ناشناخته و شگفتی برانگیز است. انگلستان بعد از یک لشکرکشی تادیبی بهاره علیه کابل افغانستان را به امیر دوست محمد وا گذاشت و کمک پولی سالانه ۲۰۰۰۰۰ پوند استرلینگ را تعهد کرد تا برای اولین بار از آغاز آن قرن این سرزمین را متحد کند (امیر هرات را گرفت و در ۱۸۶۳ مرد). پادشاه پول انگلیسی و فاداری دوست محمد در اتحاد با لندن بود. امیر از استقلال کامل داخلی بهره‌مند بود و یک انگلیسی هم پایش را در سرزمین زیر حکمرانی او نمی‌گذاشت (امپراتوری بریتانیا را در کابل یک مسلمان هندی نمایندگی می‌کرد) هدایت سیاست خارجی او از لندن بود. با روسیه روابطش را قطع کرد و هر عملی را که نشانه از دشمنی با انگلیس داشت ممنوع ساخت و کمک به مسلمانهای قیام‌گر هند در ۱۸۵۷ نیز شامل این ممنوعیت شد. امیر دوست محمد کسانی مخالف انگلیس را که کم هم نبودند، بیرحمانه سرکوفت. پسرش اکبر قهرمان مقاومت و زمانی حافظ استقلال مملکت در ۱۸۴۵ در سن بیست و نه سالگی به کیفیت عجیب مرد. واقع‌گرایی و قیح دوست محمد باعث شد که وی در همه زمینه‌ها فاتح بزرگ سال ۱۸۴۲ باشد و در ارتباط با قبایل که از برکت پول انگلیس در بین آنها احترامی داشت عنصر ضد انگلیسی نمایانده شود.

سیاست انگلیسها از ۱۸۷۸-۴۲ به تعبیر خودشان ایستا بود. بعد از مصیبت سال ۱۸۴۲ کابل، سردمداران هندوستان به این باور رسیدند که مصالحه صورت گرفته با دوست محمد رضایت کسی نبود تصور لندن آن بود که استقلال پایدار مسلمانان آسیای میانه، و دفاعشان از آزادیشان یک مانع سر راه توسعه‌طلبی روسیه طرف هندوستان بسازد و نیز قزاقها و ازبکها که هنوز منقاد تزار نبودند، مانع پیشروی سوی افغانستان می‌شدند، لرد لورنس Lord Larence تا پایان نایب‌السلطنه گیش ۱۸۶۹ در هندوستان تاکید می‌کرد که اشغال

مستقیم افغانستان برای آن مردم جز خشم، بی‌اعتمادی و نفرت نخواهد آفرید، بی‌آنکه اندکی از آنها ما را در دفاع و حمله قوت دهند، جانشین وی لرد مایو Lord Mayo امیر کابل را متقاعد می‌کرد که ایام انضمام سیاسی مرتفع شده ۱۲ اما مسلمانان آزاده و مبارز قفقاز و قزاق و ازبکهای خیره که امید لندن به آنها بود، در سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۶۸ در اثر فشار روسها درهم کوبیده شدند، آیا افغانستان بهتر می‌توانست ایستادگی کند؟ تجاوز روسیه بر ترکیه در ۷۷-۱۸۷۸ موجب خشم انگلیس و گسیل قوای بحری برای دفاع از قسطنطنیه شد. در ۱۳ جولای ۱۸۷۸ کنگره اروپایی گشایش یافت تا از طریق مذاکره از جنگ بین لندن و سنت پترزبورگ پیش گیرد. فردای گشایش این کنگره روسها برای سنجش پایداری بریتانیا تحرک آخرین را در گوشه از افغانستان اجرا کردند.

جنرال ستولیتوف Stelietov که حامل نامه‌های گورنر ترکستان و آن‌کوفمن بود، در ۱۴ جولای ۱۸۷۸ به کابل رفت. امیر شیرعلی از رسیدن هیات روسی در قلمروش بسیار دیر خبر شد و نتوانست از آمدن آنان به پایتخت جلوگیری کند. اما در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸ که نایب‌السلطنه هندوستان لرد لیتون Lord Lyeton از امیر درخواست پذیرش هیات متقابل انگلیسی را به سرپرستی کیوناری Sir Lovis Cavagnar و نول چمبرلین Sir Neville Chamberlain کرد فیض محمد از ورودش به سرحد افغانستان جلوگیری کرد، و علت رد نزاع در دربار بعد از فوت فرزند دلبد پادشاه بود. بریتانیا ضرب‌الاجل صادر کرد که اگر تا ۲۰ نوامبر ۱۸۷۸ راه باز نشود نیروهای انگلیسی - هندی سرحد را بازور باز خواهند کرد. اجازه‌نامه امیر که در آخرین لحظه (۱۹ نوامبر) رسید دیگر مانع ورود جنرال براون Brawn از خیبر، جنرال روبرتس Roberts و سیتوارت Stewart از قندهار نبود. به این گونه هیات ارسالی گورنر ترکستان جنگ دوم افغانستان - انگلستان را سبب شد.

جنگ دوم ۷۸-۱۸۸۰ همانند جنگ اول ۳۸-۱۸۴۲ مهم بود

عنوان قویترین دولت روی عالم قبول دار باشد دوستی موقت به وی پیشکش می شود، من زندگی گران بهایم را در نمودی امیدهای بیهوده برای انگلستان هدر نمی دهم اما در جستجوی برقراری رشته های دوستی با حکومتات دیگر هستم.

از سال ۱۸۷۶ به بعد نایب السلطنه هندوستان لرد لیتون منتخب محافظه کاران، تمام انحرافات سیاست امیر از سیاست انگلیسی را ثبت می کرد تا افغانستان را با سیاستهای انگلیسی پیوند بزند. نایب السلطنه هندوستان درک کرده بود که مساله قدرت مخوف بودن انگلستان را برای کابل باید با عبارت خشن بیان کرد، به اساس خاطرات سربارتل فریر Sir Bartle Frere که در سال ۱۸۷۶ به لرد لیتون تسلیم کرده، امیر باید بداند که موقعیت وی همانند یک موجود ضعیف بین دو موجود قدرتمند است و یا یک ظرف گلین بین دو ظرف آهنین. ۱۴ از دید لرد لیتون افغانستان ضعیف تر و وحشتی تر از آن است که زیر نفوذ این و یا آن قدرت برود و یا کاملاً تجرید شود. [...] ما نمی توانیم اینجا را زیر نفوذ قدرتی بنگریم که منافعش مستقیماً با ما در تضاد است. ۱۵

خلاصه روزگار استقلال کابل گذشته و کابل می باید پذیرای فرستاده دایمی بریتانیا باشد تا کار به یک اتحادیه کامل نظامی علیه روسیه بیانجامد و نقش افغانستان محدود به دفاع از هند انگلیسی گردد. خودمختاری برای قبایل غیر قابل تحمل بود چون در صورت فشار روسیه آزادی انتخاب در اختیار آنان بود تا مطابق مصلحت با یکی از دو قدرت متحد شوند، گسترش نظارت انگلستان بر قبایل برای روشنی حدود، تحمل انگلستان برای قبایل و امیر و روسها بود و این بود فاروردپالیسی ۱۶ به نظر لرد لیتون خطای جبران ناپذیر امیر در پذیرش هیات ستولیتوف در جولای و اگست و عدم پذیرش چمبرلین و کیوناری بود. آیا به این سبب می بایست شیرعلی اختیارات قانونی خود را وامی گذاشت؟

لیتون تلگرامی به این متن به لندن روان کرد. ۱۷

و دارای انعکاسات، چون در جنگ دوم از نگاه نظامی انگلستان پیروز بود و کشور را به صورت موثر در اشغال داشت با این همه یک بلیه سیاسی آنان را مجبور به تخلیه افغانستان کرد.

اعمال گاه مخالف امیر شیرعلی شکنندگی نفوذ انگلستان را بر افغانستان بعد از مرگ امیر دوست محمد (۱۸۶۳) نشان می داد واقعیت این بود که بعد از هجوم روسها بر ترکستان در سال ۱۸۶۸ هراس امیر شیرعلی از روسها بیشتر از انگلیسها بود. تاکید در اماتیک سیاست تزاری این بود که هیچگونه ضمانت انگلیسی و هیچ اعتراض از جانب لندن حافظ استقلال سرزمینهای اسلامی ترکستان نمی شود، که این به حکمران افغانستان و همسایه دیواربه دیوار روسیه بعد از انضمام خوقند در سال ۱۸۷۶ می آموزاند تا در سیاست خارجی تعدیل آورد، سعی شیرعلی پیش از همه حفظ استقلال کشور بود. عاجزی انگلیسها از ضمانت وی مسلم بود و از سوی دیگر نمی خواست که روسها را به خشم آورد و بهانه ای برای تهاجمشان بدهد. اما در صورت مذاکرات آینده با انگلستان شیرعلی می توانست با نزدیکی به روسیه موضع خود را تقویه کرده باشد که این سیاست نیز باید با احتیاط کاری توأم می بود چون تخمین روابط حقیقی لندن - سنت پترزبورگ مشکل بود.

شیرعلی ورود سیاستمدارهای روسی و انگلیسی را در قلمروش ممنوع کرد اما بعد از سال ۱۸۷۵ با وان کوفمن گورنر جنرال ترکستان مکاتبه را آغاز کرد، خدمات اطلاعاتی بریتانیا از تبادل نامه مطلع بود اما از محتویات آن بی خبر (این مکاتبه در آرشیو شوروی به عنوان یک سند مخفی تاریخی قید است) در سال ۱۸۷۵ سرهنری راولنسون Sir Henry Rawlinson مستشرق محافظه کار و صاحب نفوذ با نوشتن مقاله سیاسی به نام «انگلستان و روسیه در شرق» می خواست به امیر مخالف انگلیس داده های زیرین را بدهد: ۱۳ انگلیسها جز منافع خود چیزی دیگر را در نظر ندارند و فرارسی ساعت عمل برای آنها در انتظارند، هر آن کسی که انگلستان را به

و با تأکید می‌گویم که برای ما فقط سه راه مانده است: با ترسانیدن یا امیدوار کردن امیر فعلی می‌توان اتحادی با وی کرد تا به گونه موثر و دایمی نفوذ روس را در افغانستان از بین ببرد و در ناشدن این کار یا اینجا را توت‌توت می‌کنیم و یا آنرا به خاطر حفظ مدام سرحد شمال غربمان اشغال می‌کنیم. مطابق هدایات شما هیأتی به کابل روان می‌کنیم.»

این هیأت قبول نشد و انگلیس اعلان جنگ کرد.

جنگ برای امیر شیرعلی چیزی جز شکست و پراکندگی نیاورد، زمامدار افغانستان در طول دو دهه کوشیده بود تا اردوی جدید را سامان دهد تا از پایتخت دفاع کرده و حاکمیت مرکز را بر کشور برقرار سازد. وی تسلیح قبایل را رد کرده بود در حالیکه به گفته فلیچر تاریخ‌نگار امریکایی آنها نیروی واقعی مملکت بودند اما هنوز اسلحه جدید نداشتند و مسلح به تفنگهای قدیمی پلته‌ای و خنجر بودند ۱۸ اردوی حکومتی در مقابل پیشروی انگلیسها عقب می‌نشست و قبایل نیز جلویشان را گرفته نمی‌توانستند.

شیرعلی با امید بیهوده حمایت روسیه و فراری و خرد شده در ۲۱ فبروری ۱۸۷۹ در مزار شریف مرد.

پسر او یعقوب در کابل امیر اعلان شد وی در ۲۶ می ۱۸۷۹ معاهده گندمک را با سرلویس کیوناری امضا کرد که قسماً افغانستان را تحت‌الحمایه امپراطوری بریتانیا قرار می‌داد یعقوب نظارت بریتانیا بر امور خارجه و انضمام سرزمینهای قبایلی سرحد و نیز حضور سیاسی انگلیسها در کابل و اخراج دیگران و گردش آزاد اموال و تجار بریتانیوی در افغانستان، نصب یک گیرنده بریتانیایی تلگراف و چیزهای دیگر را پذیرفت. سرلویس کیوناری در کابل ماند انگلیس برنده بود و امیری از افغانستان بر افغانستان برای انگلستان حکومت می‌کرد.

به این ترتیب افغانستان، باغستان و در مشت اشغالگران چون کلوخی گردگرد می‌شد، بخش زیاد نیروهای انگلیسی در قندهار بودند. سرلویس کیوناری با سه افسر انگلیسی و هفتادو

پنج سرباز هندی در کاخ شاهی کابل و با ضمانت حفاظت امیر یعقوب بودند. در صبح دوم سپتمبر ۱۸۷۹ عده‌ای از سربازها که بخاطر مشکلات کشور و جنگ تنخواهشان پرداخت نشده بود با عدم پذیرش تحویلدار شاهی آرنده تنخواه یک ماهه، نارضایتی‌شان را نشان دادند. سه سرباز دیگر که هیچ تنخواه نگرفته بودند به آنها پیوستند. محافظین شخصی امیر راه را بر عمارت پادشاهی بستند. متمردين برای گرفتن اسلحه و مهمات به پایگاههایشان رفتند. مردم در بازار پشت‌شان به راه افتادند و به زودی جمعیت خشمناک پیش عمارت هیأت بریتانیوی جمع آمد؛ هیأتی متهم به اجرای تحقیرها به واسطه‌گری حکمران. بعد از ظهر همان روز در حالیکه از امیر چت شده کاری ساخته نبود مردم سرلویس کیوناری و همراهان را کشتند. در ۲۷ سپتمبر لشکر تنبیهی جنرال روبرتس وارد کابل شد. همه مقامات کلیدی را اشغال و دیوارهای قصر پادشاهی را ویران کرد. در دروازه ورودی شهر یعنی شیرپور اردوگاه محکم بنا و همه مسئولین را که به عنوان رهبران متمردين دوم سپتمبر تلقی می‌شدند، اعدام کرد. جنرال روبرتس پایتخت را کنترل می‌کرد، اما بر هیچ چیز کنترل نداشت امیر یعقوب مستعفی وزیر حمایت بریتانیا از نفرت مردم بعد از تسلیمیش به کفار و امضای معاهده گندمک آگاه بود، نه امیری وجود داشت و نه اداره مرکزی و نه ساختار پادشاهی، یعقوب با گذاشتن ارتش بریتانیا در اندرون و اشاعه (انارشيسم) آشوب‌گرایی عمومی انتقام می‌گرفت از قبول مسئولیت سیاسی سرباز می‌زد انگلیسهای متحیر که نمی‌دانستند با یعقوب چه کنند با خانواده به هندوستان روانش کردند. اما نه دیگر پادشاهی بود نه دولت کنترل پذیر و نه وسایل فرمان‌روایی. افغانستان خود از خود دفاع می‌کرد و ریگستان می‌شد.

انگلیسها شیرپور را آنچنان تقویه کرده بودند که تصرف ناپذیر می‌نمود. آتش تفنگها و توپخانه هرگونه نزدیکی به آنجا را ناممکن می‌ساخت انگلیسها اسلحه عصری امیر را ضبط

کرده بودند و قبایل جز تفنگهای ابتدایی چیزی نداشتند اما این مانع حملات مردمی سازمان نیافته و کاملاً انتحاری در دسامبر ۱۸۷۹ نشد. هزاران غلزائی و تاجیک، صافی و وردک به قرارگاه حمله می کردند و بر برفهای خونرنگ با آتش توپهای جنرال روبرت جان می دادند.

افسران بریتانیایی از شهامت حمله آوران در شگفتی بود جوشادوک Joshva Duke می نویسد: مردان با غرور می آمدند و ادوارد هانسمن Edward Hansman می نویسد: مردانی شیردل که مرگ را ارزشی نمی نهادند. ۱۹

قبایل در فردای حمله ۲۳ دسامبر همراه با شهدا و زخمی ها به قریه ها عقب نشستند قوای تقویتی جنرال گوف Gough در شهری خموش وارد شد و رود این بار همراه با احترام نظامی به دلاوریهای دشمن بود. روبرتس به عمل تلافی جویانه دست نزد و عفو عمومی را برای همه سهم گیرندگان نبرد اعلان کرد.

انگلیسها کابل را گرفتند. اما اتحادیه گسترده از میلیون در غزنی شکل می گرفت ملیون وفادارشان را به امیر معزول که بعد از تبعید لقب شهید یافته بود، اعلان کردند اما رنج ملیون از نبود نظم و عدم اتحاد در اطراف رؤسای شناخته شده بوده از سوی قبایل شخصیتهای برجسته به حیث رؤسا قبول شدند.

ملای پیر معروف مشک عالم بخش روحانی و رئیس قبیله وردک محمدجان وردک (پدرکلان امین وردک قوماندان فعلی مقاومت) برای امور نظامی انتخاب شدند. رئیس وردک افتخار حمله به کابل بر انگلیسها را داشت اما اختیارات اینها محدود در محدوده شان بود.

ایوب برادر امیر مخلوع در هرات بود و ادعای حاکمیت قانونی بر کشور را داشت انگلیسها قوایشان را در قندهار مستقر کردند روسای کوهستانهای مرکزی (هزاره جات) و وادیهای هموار شمال کاملاً مستقل بودند و اگر خواست انگلیسها تسلط بر افغانستان بود آنرا یا می باید با زور انجام می دادند بی آنکه پیرویشان ضمانت شده باشد و یا آنجا را توتوتوته می کردند

لرد لیتون نایب السلطنه هندوستان راه دوم را برگزید و افغانستان را تقسیم کرد.

هر شاهزاده که می خواست حاکم بر کل افغانستان باشد لیتون با او مخالفت می داشت کابل و قندهار باید دو کشور کوچک زیر حمایت انگلیس می بودند. مناطق سرحد به امپراطوری هند گره می شد، هرات به فارس داده می شد و این تحفه مهمل نفوذ دوباره انگلیس بر تهران بود.

وضعیت سیاسی افغانستان در ماه فبروری ۱۸۸۰ مناسب نبود شاهزاده قندهار مالیاتش را جز از چند ساحه محدود دورادور شهر و آنهم با حمایت قوای اشغالگر جمع آوری نتوانسته بود ایوب برادر معتبر امیر از هرات تهدید حرکت به سوی قندهار را می کرد. نماینده انگلیس در کابل سر لیپل گرینفین Sir Iepel Griffin در کوشش یافتن کاندید بومی برای تاج مرکزی بود. از این رو جنرال روبرتسن با ملیون در غزنی تماس می گیرد اما ملیون مذاکره را جز در استقرار دوباره امیر یعقوب بر تخت و تخلیه کامل افغانستان از نیروهای انگلیسی نمی پذیرند و کشور می باید سامان دوباره گیرد و امپراطوری بریتانیا در کابل را جز یک مسلمان هندی کسی دیگر نمایندگی نکند. لرد لیتون خواسته های آنها را رد کرد.

در این هنگام در لندن مخالفین لیبرال از سیاستهای حکومت در افغانستان خشنود نبودند و سقوط رژیم محافظه کار در عزل نایب السلطنه لرد لیتون را به دنبال می داشت و این را مقامات اداری انگلیسی - هندی می دانستند. سقوط کابینه دیزارثیلی در اپریل ۱۸۸۰ و تعویض آن با کابینه لیبرال گلاستون همراه با عزل لرد لیتون و تعویض او به یک نایب السلطنه جدید به نام مارکی درپون Marquie de Ripon بود.

در این هنگام انگلیس از (انارشی) آشوب در افغانستان یعنی زائیده خودش در شگفت بود محافظه کاران ضد روسی سقوط می کنند و گورجنرال تزاری ترکستان کسی را که دوازده سال در چتته داشت عرضه کرد تا در قلب تخته شطرنج

بگذارد: شهزاده‌ای از دودمان اشراف و تبعیدی در خاک روس: عبدالرحمن.

ج - حاصل عملیه:

عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۹۰۱)

در اول مارچ ۱۸۸۰ شهزاده عبدالرحمن با صد سوار از آمودریا گذشت وی بعد از دوازده سال تبعید در سمرقند ترکستان تزاری کاندیدای تخت افغانستان بود. وی زاده افضل خان برادراندر شیرعلی است که بعد از مرگ دوست محمد سرمیراث به نزاع برخاستند و در ۱۸۶۷ شیرعلی با جلب حمایت نایب السلطنه هندوستان و شناسایی و پول بریتانیا بر حریف پیروز شد (وحوالی سال ۱۸۷۴ به روسیه متمایل شد) افضل خان ناگهان مرد و پسر او عبدالرحمن در ۱۸۶۸ با همراهان وفادار به ترکستان روسی گریخت.

گورنرجنرال وان کوفمن در سمرقند برای شاهزاده فراری جای تعبیه کرد و برای او و همراهان تنخواه مقرر داشت اما می‌باید تا ۱۸۷۸ در انتظار بود تا وان کوفمن وسیله استعمال گروگان خود را بیابد.

در هنگامیکه خطر جنگ انگلیس و روسیه اروپا را تهدید می‌کرد وان کوفمن از سنت پترزبورگ فرمان قشونکشی به ترکستان را گرفت و در جولای هیات ستولینوف را به کابل روان کرد که برای تخت شیرعلی شومی آورد. وان کوفمن برای ترسانیدن شیرعلی و اجبار وی به پذیرش هیات تهدید ارسال عبدالرحمن را با حمایت نظامی روسیه کرد تا ادعای تخت کابل را کند و دیدیم که شیرعلی ستولینوف را پذیرفت.

دو سال بعد هنگام دست و پازنی انگلستان در گودال سیاسی کابل وان کوفمن به عبدالرحمن تفهیم کرد که ساعت برگشت فرا رسیده، در ماههای آخر نایب السلطنه لرد لیتون ماموریت سرلیپل گرفن در کابل از برای هدایت گفتگوهای انضمام قسمتی از خاکهای سرحد و تخلیه کابل و قندهار در

اکتبر ۱۸۸۶ و یا بعدتر و یابیدن سریع و به هربهائی، دوشهزاده بومی دوست انگلیس و قابل قبول در کار به عهده گرفته شونده و توانا در اداره و حاکمیت بر دو شهر کابل و قندهار بود. با وجود اعتراض ملکه ویکتوریا که متقاعد شده بود مردم افغانستان می‌خواهند از مزایای حاکمیت مسیحیت بهره ببرند حکومت اندیشه انضمام این کشور را به بهای سالهای سخت برای آرامش آن رد کرد. انگلیسها برای قندهار یک کاندید از خانواده شاهی اما غیر مردمی به نام شیرعلی خان را پیدا کردند و اما برای کابل؟! عبدالرحمن رخ می‌زد.

وی تحریک شده وان کوفمن بود صد سوار مجهز با تفنگ و تجهیزات روسی داشت و در جیب، و عهده کتبی دو هزار تفنگ و ۳۵۰۰۰ روبل را، در ۱۸۸۰ عبدالرحمن به افغانستان وارد می‌شود و با آلودگی در دیک سیاست، چهره حاکم جادوگر را می‌گیرد.

بعد از ۱۸۸۰ کشور به همان نقطه‌ای برگشت که در آغاز صده هیجده بود، منازعه برای کسب حاکمیت جاری و افغانستان، یاغستان شده بود قبایل دارای خود ارادیت کامل بودند و ناتوان از پیش نهادن راه حل سیاسی بر مبنای موافقت مردمی.

انگلیس مسلط بر قدرت مرکزی و مردم در پی تضعیف آن و مخالف اشغال افغانستان آغشته به اغتشاش بودند. تخطی انگلیسها از قاعده بازی در پی برآمدن تحمیل حاکمیت مستقیمشان بود. امیر یعقوب رهبر سیاسی افغانستان زیر اداره انگلیس و ناپذیرفتنی برای مردم بادرک این مسأله با رضایت کامل از این وظیفه کناره گرفت و مدیریت مرکزی را از بین برد این رفتار وی از دیدگاه ملیون جبرانگر امضای معاهده گندمک بود که به یعقوب لقب شهید را داد و هیچ پادشاه افغانستان از چگونگی نقش خود در این بازی آگاهی نداشت.

بعد از تصمیم خروج انگلیسها و ناتوانی در تحمیلشان حالا هنگام تحمیل رئیسی رسیده که عایدات و حاتم بخشیش در تقسیم پول بر رقبا برتری داشته باشد. یعنی کسی که از طرف

یک نیروی خارجی یعنی خود انگلیس کمک شود برای نمردهی این دید در ۱۸۸۰ می باید کسی در رأس قدرت می آمد که متناقضاً باری مقاومتگر ضد انگلیسی و باری همکار با آنها و نیز می بایست طرف مکالمه خصوصی اشغالگر بوده باشد تا از حمایت مالی برخوردار گردد این وضعیت بیان برهان قاطع از وضعیت متناقض افغانستان آن زمان است کسی می خواهد ضد اشغالگر بایستد اما فقر، او و سیاستش را طفیلی اقتصادی می سازد آن عده از رؤسای قبایل که بیرون از این تناقض توانستند تا راهی بیابند تا هم مقاومتگر باشند و هم با بودن طفیلی اقتصادی تغذیه گر قدرتشان و بی آنکه انگل سیاسی یا بسیار وابسته به سلطه گر معلوم گردند شاد است. پیدایش شباهت بین افغانستان و سرزمینهای کوهستانی جهان اسلام (مناطق کوهستانی شمال افریقا بربر و غیره) به همین سبب است که به استقلال واقعی سیاسی نمی رسند و در تشتت آرا به سر می برند. افغانستان سال ۱۷۴۷ از برای زایش از رویدادهای خارجی استفاده برد اما در ۱۸۸۰ برای ادامه حیات می باید رئیس یک قبیله را می باید قواعد بازیهای قبایلی ضمنی است - هیچ مجموعه از قواعد آنرا نمایش نمی دهد - و در آن همه رؤسای قبایل با عین توانایی و استعداد حاکمیت ندارند بازی سیاسی بازی خشن است و حامل مقام ریاست حتماً نه قهرمان مردمی مقاومت بلکه سیاستمدار دورنگر در میان رؤسای قبایل است.

در ۱۸۸۰ سه کاندیدای اصلی وجود داشت:

در قندهار شیرعلی خان شمشیر پادشاهی را از انگلیسها گرفته بود و با پشتیبانی قرارگاه نظامی آنان حکم می راند دایره حکومت وی از قندهار فراتر نمی رفت.

در هرات ایوب برادر امیر معزول بسیار متنفذ و امید ملیون می زیست که در جولای یگانه پیروزی درخشان جنگ دوم افغانستان - انگلستان را در میبوند، نزدیک قندهار بدست آورده

بود. منطقاً ایوب این مقاومتگر برجسته می باید در راه حاکمیت گام می گذارد اما مورد قبول اشغالگران نبود. انگلیسها خواستار جلوس پسر دیگری از امیر شیرعلی بر تخت نبودند. نه یعقوب معزول را می خواستند و نه برادر وی ایوب را. بناً ایوب طرف مکالمه انگلیسها نبود. تا کمک مالی بدست آورد و بر کشور تحمیل شود.

بالاخره عبدالرحمن که آهسته آهسته سوی کابل می آمد و نه مقاومتگر بود و نه طرف مکالمه، بلکه خنثی و هر دو حیثیت را می بایست می یابید بی آنکه جنگی را پیش برده باشد، از نگاه انگلیسها وابستگی وی به روسها نگرانی آفرین بود. عبدالرحمن با درک صرف نظری از این وابستگی و به نفع لندن بر کشور حکومت کرد. آیا انگلیسها اصرار داشتند که افغانستان به دو بخش یکی با مرکزیت کابل و دیگری قندهار تقسیم شود؟ عبدالرحمن با رد اولیه این نظریه معقول و مقبول نمود و از خواسته هایش کاست و همه چیز را برای گرفتن تخت کابل و تسریع خروج انگلیسها به خرج داد و اندیشه اشغال کشور را برای پسان تر وا گذاشت. به اینگونه پول و مهمات را از انگلیسها می گرفت بدون آنکه در نظر مردم آدم وابسته باشد و بهره خرج فیزیکی نیروهای اشغالگر را نیز برد و مردم عبدالرحمن را به عنوان کسی که خود را به سلطه جویان شناساند، از آنان کمک، تحصیل و با سخاوت در بین قبایل تقسیم کرد و خودشان را وادار به عودت کرد، می ستودند. وی تا آخر دوره حکمرانی با پول و اسلحه انگلیس رقبا را به گونه روشمندانانه سرکوفت، جنگهای اولیه شاه جدید بعد از خروج انگلیسها علیه وطنداران دیگر بود که از ایوب شروع شد. او بعد از استقرار حاکمیت و بعد از بیست و یک سال نظام شکنجه و آهن می گفت برای یک سرزمین سخت سر یک امیر سخت سر. سیاست خارجی وی و بی وفایی با روسهای فرستنده اش و اتحاد با انگلیسها بود که خروجشان را سرعت بخشیده بود. عبدالرحمن به خاطر دفاع از حدود مملکت

و خودمختاری سیاسی مطلق پادشاهی یک شاهکار خالص سیاست است که هرگز در افغانستان دیده نشده.

روایت مورخ بزرگ زنده حسن کاکر (که از سال ۱۹۸۲ در زندان رژیم به سر می برد) قابل توجه است نوشته او تاریخ ۱۹۷۱ را دارد. ۲۰

به استثنای یک برهه زمانی، مخالفت عمومی علیه اشغال بریتانیا مداوم و تنها شهرهای کابل و جلال آباد و بعدها غزنی در دست انگلیسها بود. همه کوششهایشان به شمول تهاجم بهاره برای اشغال همه کشور به شکست انجامید. [...] حرکات مردمی ضدانگلیسی محتوای آمیخته با احساسات مذهبی داشت و مخالف حاکمیت بیگانه کافر بود و مدافع استقلال. اما بر خلاف آن نظریه که شرایط ناگزیر از پیدا کردن رؤساست، مقاومت دوامدار از پیدا کردن یک رئیس تا پیش از عبدالرحمن عاجز آمد.

با نادیده گیری مطلق نمایشهای دیگر تاریخی نظریه مشابه را طرح می کنیم که امروز در صورت خروج نیروهای روسی از افغانستان چه پیش خواهد آمد؟ به بازده خروج انگلیسها در ۱۸۸۰ نظر می کنیم با گذشت یک صده و با وجود روابط ناسازگار نیروها و داده های صنعتی گیج کننده، هنوز در جامعه افغانستان آنقدر تغییر نیامده که اثری از آثار فکری و ذوقی سال ۱۸۸۰ در آن نباشد.

در مارچ ۱۸۸۰ عبدالرحمن چهل ساله با سرو لباس مرتب و ریش سیاه رنگ شده بود، پلکهای سنگین، رفتار شاهزاده آشوری و ذکاوت عمیق سیاسی داشت، یعنی آنچه را که در دوران پنجساله پادشاهی پدرش ۱۸۶۳-۱۸۶۸ با توجه و دقت فراگرفته بود و با دوازده سال تبعید در روسیه ۱۸۶۸-۱۸۸۰ ادامه داده بود. در گفتگوها صبور و رازدار بود و شیوه کوش هر قیام را با خشونت و گاهی با شیوه های سادیستی خوب یادداشت (قفسهای آهنین او مشهور است) خنده هایش استهزایی و زننده بود. بازی با تخلیه یک سطل آب سرد در

یک شب زمستانی به سر یکی از مدیرانش که با استفاده از مقام در پی فاسدسازی دختران بود، او را کشت و هنگام انتقال جسد برهنه با خنده گفت: (باز یکی دیگر که دیگر گرم نخواهد شد). در هندوستان در جریان یک مهمانی رسمی امیر از حضور زنهای انگلیسی در مجلس تعجب کرد و چون نایب السلطنه به او توضیح داد که اخلاق انگلیسی تقاضای حضور زنها را در جامعه دارد امیر با نگاهی به زنها گفت: لااقل قشنگها را به ما نشان ندهید! و با این بیان سرشت صوفیانه خود را نشان داد. وی مدعی بود که در شب زنده داریهایش پیامبر، خود را به او می نمایاند. و در سال ۱۸۸۰ هنگام ورود سواره او به خاک افغانستان با گوشهای خود آواز پای هزاران سوار خیالی را شنیده که گسیل شده خداوند برای کمک به او برای رسیدن به تخت بودند!

او بعد از آمدن به افغانستان برای اعمال قدرت بر رؤسای محلی شمال از کمکهای روسیه استفاده کرد، با ملیون در تماس آمد تا به قبایلی جمع آمده در اطراف کابل نشان بدهد که آمدن وی برای سهم گیری در جهاد است. در عین زمان با انگلیسها نشان می داد که حيله و رزی وی از برای تخت است. در نسبتش به روسها می گفت: هیچگونه معاهده مکتوب و یا سری را با روسها امضا نکرده ام. پیوندم با آنها بخاطر احساس نمک شناسی است. من نمکشان را خورده ام و در طول دوازده سال از مهمان نوازششان مستفید شده ام. ۲۱ برای کسب اطمینان انگلیسها تا آنجا پیش رفت که گفت نزد روسها یک زندانی بوده تا یک مهمان و با اولین حمله لفظی اهداف وان کوفمن را روشن می کند: «خواستہ این شهزاده، در دست داشتن تمام قلمرو افغانستان از طریق یک توافق لازمی با انگلیسها است.»

در دهم اپریل ۱۸۸۰ سواری پیام نماینده انگلیس در کابل سرلیپل کریفن را برای عبدالرحمن در شمال آورد. او این پیغام را برای طرفداران خود خواند تا دو مطلب را نشان داده باشد یکی اینکه اشغالگر وی را می شناسد و دیگر اینکه وی یک

تسلیمی نیست شرح این اولین پیروزی سیاسی به قول خود عبدالرحمن روشنگر قواعد اولیه بازی است. ۲۲. بعد از این، تماس با انگلیسها تهداب گرفت و عبدالرحمن وارد مرحله دوم بازی دو طرفه شد. مبادله نامه با سرلیبل کریفن سه ماه طول کشید. عبدالرحمن خواستار جزئیات خواسته‌ها و پذیرش اندک اندکشان بود. و خواسته‌ها: جدایی کابل و قندهار و داشتن رابطه خارجی فقط با بریتانیای کبیر بود و در ازای آن شهزاده لقب خود را می‌گرفت و بریتانیا قطعاً از افغانستان خارج می‌شد و همانند دوره امیر پیشین یک مسلمان هندی نماینده منافع بریتانیای کبیر در کابل بود. تانی عبدالرحمن خشم کریفن را می‌انگیخت و بی بهانه‌های زیاد برای تأخیر دیدار مستقیم می‌آورد. مردم نباید پندارند که شهزاده با انگلیسها دارای روابط مستقیم است و بی شناخته شده انگلیسهاست و نه ساخته شده‌شان از سوی دیگر عبدالرحمن ارسال پیامهای تحریک کننده به مقاومت را چندین برابر کرد. توصیه وی به ملیون خودداری از حمله به پایگاههای مستحکم و در عوض بر کاروانهای نظامی و راههای ارتباطی بود به روستائیان کوهستان شمال کابل می‌گفت که با تسلیحات و امکانات می‌رسد و برای یک خیزش عمومی باید همه آماده باشند به رؤسای ترکستان افغانستان می‌گفت که «برای رهایی افغانستان از چنگ انگلیسها ۲۳ آمده است. در کابل کریفن از تهدید بالقوه عبدالرحمن آگاه بود و می‌هم سازش گروه هم هراس آور می‌نمود. قبایل شرقی در رگهای شهزاده خون پادشاهی می‌دیدند و رئیس گشتنش را محتمل رهبر روحانی ملا مشک عالم اتحاد خود را با وی اعلام داشت و بالاخره محمدجان وردک مقاومتگر آشتی ناپذیر بعد از یک بدگمانی طولانی به این گسیل شده روس در یک مجمع قبایل غلزایی لوگر او را تضمین کرد و اعلان داشت در صورت که انگلیسها او را به حیث امیر نشناسند همه مردم برای بیرون اندازی انگلیسها یک باره قیام خواهند کرد. ۲۴. هراس

کریفن از این بود که مبادا نیروهای عبدالرحمن و ایوب در غرب وصلت یابند. او در بیستم جولای راضی و عبدالرحمن طی یک مجمع قبایلی در چاریکار شمال کابل امیر اعلان و در بیست و دوم جولای امیر جدید در کابل از طرف کریفن پذیرفته شد.

روزگار دشوار بود. در جنوب قبایل به ایوب تجسم مقاومت می‌پیوستند و او از هرات که هر شورش ضدش را از بین برده بود به قندهار می‌آمد. آن جا در دست انگلیسها و دست نشاندگان شیرعلی خان بود. ایوب اعلان می‌کرد که «جهاد را برای اخراج کفار از مملکت رهبری می‌کند». ۲۵. جنگجویان مسلمان را در طول راه روستائیان مجاناً تغذیه می‌کردند و با پیوستن نیروهای نامنظم سربازان قرارگاههای انگلیسی - افغانی قندهار تقویه می‌شدند جنرال بروس Burrouss در قریه می‌یونند نزدیک قندهار با ایوب رویرو شد توپخانه دو طرف آتش کردند و انگلیسها از دقت تیراندازان ایوب در حیرت بودند. نیروهای نامنظم قبایلی با انگیزه‌های قهرمانی و انتحاری بر مجرای آب بالا شدند و با انداختن خود بر سرنیزه‌ها چنان بیم آفریدند که سربازان پیاده نظام جاکوبس ریفلز Jacobs Rifles با بی نظمی سوی نیروهای بمبی گرنادیرز Bombay Grenadiers رفتند و آنها به نوبه خود به سوی گردان ۶۶ عقب نشستند، جنگیدند و در میدان کشته شدند. بقیه از تشنگی و گرمی آفتاب دیوانه وار سوی قندهار گریختند. روستایی جوان ملالی شال خود را برای جرات بخشی به مجاهدین چون در فشی برافراشت و سروده‌های رزمی سرداد (تقریباً یک صده بعد در بهار ۱۹۸۰ شاگردان لیسه ملالی کابل علیه حضور نیروهای شوروی به سرکها برآمدند و ناهید جوان با نشستن گلوله بر پیشانی‌ش جای ملالی را در میتولوژی وطن دوستانه افغانستان گرفت «یادآوری: اسم لیسه رابعه بلخی با ملالی اشتباه آمده». مترجم. محاصره نیروهای انگلیسی در قندهار به دست ایوب برای

بریتانیا افغانستان را ترک کرد اما اختیاردار سیاسی آن شد هدف استقلال بود و نه وحدت. با رفع تهدید اشغال خارجی جناحهای مختلفه آماده جنگ داخلی می شوند و حمایت بریتانیای کبیر را می جویند. خان دره کتر نزدیک پشاور اعلان اتحاد با انگلستان می کند تا مگر نایب السلطنه وی را تجهیز کند و اجازه جدایی از پادشاهی کابل را بدهد. هزاره های شیعه با هراس از بازگشت دوباره قدرت به پشتونها با انگلیسها در تماس می شوند. ایوب مقاومت گر از نوامبر سال ۱۸۸۰ ارسال پیامها به نماینده انگلیس در قندهار، سنت جان را چندچندان می سازد و تاسفش را از خونهای ریخته شده ابراز می دارد. در دوستی صادقانه خود با بریتانیای کبیر تاکید می ورزد و از لندن می خواهد که تقسیم افغانستان بین او و عبدالرحمن را بشناسد و امیدوار است که بعد از خروج انگلیسها از قندهار در اپریل ۱۸۸۱ شهر به یکی از نمایندگان او سپرده شود.

پاسخ سنت جان سرد و اجتناب او ماهرانه بود در حالیکه قندهار متعلق به عبدالرحمن شده بود پاسخ او این بود که «من هدایتی ندارم» ۲۷ فرستاده ایوب ناکام برگشت و ایوب مجاناً اعتبار خود را بر باد داد، او از طرف اشغالگران شناخته نمی شد. هزاره ها و خان کتر تقریباً با پاسخ مشابه در عدم کمک شدن از سوی بریتانیا مواجه شدند. انگلیسها با چهل سال تجربه در افغانستان متخصص امور آن شده بودند و تصمیم گرفته بودند که عبدالرحمن باید میدان را ببرد که برد.

با خروج آخرین سرباز انگلیسی مناقشه آغاز شد. داود، قندهار بود. ایوب نمی توانست با نیروهای عبدالرحمن که بریتانیا مجانی و گسترده حمایتشان می کرد رقابت کند با این همه او لقب غازی و نفوذ مردمی داشت اولین قدم را برداشت و در جولای ۱۸۸۱ حاکم عبدالرحمن را در شهر قندهار برکنار و شادی مردم و ملاها را کسب کرد چون به نظر آنها امیر کابل «کافر» بود عبدالرحمن با شتاب پاسخ داد و فهمید که رقیب پایگاه پشت سرخود، هرات را برای تهاجم به قندهار از

اداره کابل تکان دهنده بود به نظر گرفتن و عبدالرحمن بودن انگلیسها در کابل در هنگامی که مجاهدین در قندهار جان می دادند امیر را مورد ظن ملایمت با اشغالگران می کرد. تاریخ خروج انگلیسها از کابل دهم اگست تعیین شد و در میان شادی شهروندان صورت واقع گرفت. ایوب فاتح و غازی بود در حالی که عبدالرحمن سیاست دو طرفه داشت و از عهده کار به خوبی برمی آمد او در ملا عام یک کلمه له یا علیه ایوب نگفته بود. پیش از ترک کابل پیشنهاد گرفتن به امیر، گسترش حاکمیت بر هرات نیز بود و عبدالرحمن با انجام دو کار به هدف رسید: اول تخلیه انگلیسها از کابل در دهم اگست که مردمدار گشت و دوم قبایل غلزایی را متقاعد ساخت که هنگام برگشت نیروهای جنرال روبرتس بر آنان حمله آورند، که در این صورت راه بازگشت انتخابی روبرتس به ناچار از قندهار بود در سی ام اگست روبرتس به قندهار می رسد، محاصره می شکند و با تصرف جبهه خانه ایوب او را مجبور به هرات عقب می راند عبدالرحمن بی خاین نمودن به انگلیسها خدمت کرد تا بچه کاکای مزاحم را از سرا راهش بردارند. در بیست و یکم اپریل ۱۸۸۱ نیروهای بریتانیایی از قندهار خارج شد و دست نشانده شان شیرعلی خان مستعفی، که با آنها به هند رفت و یک جنرال عبدالرحمن رسماً از طرف انگلیسها بر شهر گمارده آمد. انگلیسها سیاستشان را مبنی بر جدایی کابل و قندهار فراموش کردند. عبدالرحمن با صبر و ملایمت بر قسمتهای جنوبی نیز حاکم شد حالا تنها مساله ماندگی مقابله با ایوب بود.

عبدالرحمن با آمدن به کابل در بیست و دوم جولای ۱۸۸۰ خود را برای جنگ داخلی آماده می کرد. آرشیه های بریتانیا، بررسی شده کاکر، در برگیرنده یک گفتگوی عجیب است - دقیقاً مانند چانه زدن در بازار - امیر جدید برای پول و مهمات زیادتر با گرفتن چانه می زند تا کلید پیروزیهای سیاسی آینده باشد. مذاکره از سی جولای تا اول اگست ۱۸۸۰ بود. ۲۶

غرور و افتخار ملت است می‌بایست به مشهد می‌گریخت تا حیاتش را در تبعید به سر رساند. ۲۹۰ با این همه تاریخ‌نگار برجسته با روشن‌بینی تلخ می‌گوید: «با خروج قوای بریتانیایی خطر بزرگ برای اتحاد افغانستان از ناحیه ایوب بود (که بسیاری مردم او را ترجیح می‌دادند) جنگ او علیه امیر نه تنها تهدید عبدالرحمن بلکه هند نیز بود که در آنوقت سیاست حمایت از افغانستان متحد و قوی زیر حاکمیت عبدالرحمن را داشت. ۳۰۰»

د- بازده قمار بزرگ، گونه اول: عبدالرحمن از پیروزی اولی پانزده سال علیه مخالفین جنگید و آنها را با استفاده از دشمنیهای قبایلی و کینه شیعه و سنی سرکوفت. غلزاییهای شورشی را کوبید و هزاره‌جات را فتح کرد. در ۱۸۹۵ وادی شرقی هنوز بت پرست را اشغال کرد و مسلمان ساخت و نام نورستان داد پایتخت و حکومت حقیقی را ایجاد کرد و پایه صنعت را گذاشت. ساختار اداری افغانستان جدید و حتی از کمونیستها همان است که وی بنیاد نهاده، افغانستان در چارچوبه سرحدات موجودش ساخته اوست. پول انگلیس به وی اجازه انجام هر کار را می‌داد. ارتش دائمی و پلیس و اداره جاسوسی را با وظیفه تفرقه‌اندازی بین قبایل به وجود آورد. که به حکومت گونه کامل استبدادی می‌داد. دست خشن و سنگین داشت او می‌نویسد: «هر پیشوای مذهبی و هر ملا و هر رئیس قبیله و ده خود را یک پادشاه مستقل فکر می‌کرد و در طول دو صده استقلال و آزادی بسیاری از این پیشوایان مذهبی را حکمرانان منحل نکرده بودند.» ۳۱ که عبدالرحمن خود کرد. کارشناس امریکایی لوئیس دوپری معتقد است که در زمانه دیگر یک رهبر قبیله‌ای با حالات روحی و اخلاقی عبدالرحمن می‌توانست همانند محمود و احمدشاه فاتح هندوستان و پاریس باشد، اما الزامات استعماری انگلیسی - روسی او را مجبور ساخت به یک «امپریالیسم داخلی» بسنده کند. ۳۲»

مدافعین خالی کرده و عبدالرحمن به حاکمش در ترکستان دستور داد از طرف شمال کوهها را دور بزند و هرات را اشغال کند شهر در دوم اکتبر ۱۸۸۱ به دست نماینده امیر سقوط و خود امیر کابل را از طرفداران ایوب تصفیه کرد محمد وردک متشخص دستگیر شد (که زنده نبرآمد) و غلزاییها را با اسراف فراوان به طرف خود کشید، آنچنان اسراف که افغانستان بعد از زمان غارت هند به خود ندیده بود. مالیه معاف شد و پول تفنگ و چارپای و خرقة‌های افتخار و مهمانیهای بزرگ فراوان داده می‌شد گماشته مخفی بریتانیا در نامه‌های سیاسی و محرمانه و ضمایم رسیده از هند بازیر تاریخ ۱۶ اگست ۱۸۸۱ که کاکر از آن استفاده برده و در افغانستان معادله عجیب قرابت عمیق سیاسی بین مهمانخانه‌های دهات و کار عبدالرحمن را می‌یابد. ناظر بریتانیا می‌نویسد: عبدالرحمن برای غلزاییها مهمانخانه‌های مفت باز کرده بود. ۲۸»

آیا امیر از دشمنی کهن غلزاییها - قبال هوتکی و تره‌کی و دیگران علیه درانیهای قندهار استفاده می‌کرد؟ این دید ناظر آگاه آن عصر بریتانیایی را کاکر با تاکید بر این نکته که قبایل به له و علیه امیر تقسیم شده بودند. رد می‌کند به هر حال حمایت غلزاییها به قدر کافی اطمینان ده بود، تا به عبدالرحمن اجازه در آویختن با ایوب در ۲۲ سپتمبر ۱۸۸۱ در نزدیکی قندهار را بدهد. آیا قوای امیر برابر قوای ایوب بود؟ در جریان جنگ فرقه هراتی و مایه امید ایوب دفعتاً از پشت بر مدافعان قندهار و طرفداران نامنظم آتش کردند و شکست ایوب را سبب شدند. فاتح میوند باید قندهار را به امیر کابل وامی‌گذاشت تا دوباره هرات را بگیرد اما دیر شده بود و هرات بدست نیروهای عبدالرحمن بود. ایوب در میانه اکتبر ۱۸۸۱ به ایران پناهنده شد (تا سال ۱۸۸۸ در آنجا بود و بعد به راولپندی آمد و تا سال مرگ در ۱۹۱۴ در آنجا ماند.)

درباره پایان کار غمبار ایوب تجسم مقاومت، حسن کاکر هموطن امروزین وی می‌گوید «قهرمان میوند که نامش سمبل

نیروهای مقاومت شوند. حقیقت این است که بسیاری از رهبران بی احتیاط این صده افغانستان به شکنندگی دولت و اینسکه تعادل در دولت مربوط به فراست سیاسی و شایستگیهای سستی قبایلی حکمران است بد پی بردند. ناشکیبایی متجدد اولی امانالله و پنجاه سال بعد رؤسای کمونیست تره کسی و امین خشم قبایل را برانگیخت و رژیمهایشان را به شکست کشید. رژیمهایی که سستیشان بیشتر از آن بود که می نمودند. پدیده نادانی دولت در باب نیروی راستین آن شاید به زمانه امیر شیرعلی خان در قرن نوزدهم برسد که با چشم پوشی از تسلیح قبایل در کوشش ایجاد یک لشکر حرفوی بود. ارتش او در برخورد با انگلستان در سال ۱۸۷۸ از هم گسیخت و مقاومت پایدار زیر یک دولت پارچه شده ادامه یافت. امروز کار عبدالرحمن را ببرک کارمل (به قدرت آورده روسها در دسامبر ۱۹۷۹) خراب کرد. افغانستان یاغستان شد. در حالی که کارمل حامل دو ناممکن برای رئیس شدن در افغانستان است. اول بر کشور با حمایت یک نیروی خارجی حکم می راند و دوم مسلمان نیست، دولت شتابان از هم فروپاشید.

اثرات بد و خوب رژیم عبدالرحمن (وحدت اداری به قیمت استبداد و سرکوب اقلیتهای عمده قومی) در کشور باقی بود. از موضوع گیریهای بین المللی وی در سهای ارزشمند می توان گرفت. امیر بیدادگر و دسیسه کار و ابن الوقت بود که در غیر اینها نمی توانست حافظ استقلال افغانستان در برابر دو همسایه دهشتناک باشد. اشتباهات مرگبار رهبران افغانستان شاید بخاطر نادیده انگاری نسخه سیاسی گذاشته شده امیر آهنین برای بازی در قمار بزرگ باشد.

بازده موازنه نیروها در جریان صده قمار بزرگ در اطراف افغانستان ۱۸۰۹-۱۹۱۹ بعد از ۱۸۹۰ را سیاستمدار اتریشی جوزف پوپوسکی Josef Popowski در کتاب

Antagonismos der Englischen Und Russischen Interessen In Asien

اما عبدالرحمن بهره برنده سه امتیاز بود که دیگران نداشتند: وی رئیس قوم به وطنش مغرور و به استقلال حسود و در سیاست بازی قبایلی ماهر بود و از منبع غنی یعنی انگلستان بهره می برد و مسلمان غیر قابل سرزنش می نمود. تنها عده اندک از ذی فنها و طبیبهای انگلیسی در پایتخت بودند. حضور میسیونرهای مسیحی ممنوع بود. نورستان را مسلمان ساخت و در سال ۱۸۹۶ در کابل شورای ریش سفیدان لقب «سراج الملة والدین» را به او داد.

بخش عمده تاریخ افغانستان دوره حکمرانی عبدالرحمن است وی شبکه اداری را در سرتاسر مملکت گسترده و آنچنان آنرا تحمیل کرد که اخلافش اکثراً کشیدگیهای ژرف، پنهان اما زنده جامعه افغانستان را فراموش کردند. پسر او حبیب الله از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۹ با ساختار اداری ارثیه پدر حکومت کرد اندکی در ظواهر تغییر آورد و شیوه ملایمر پیشه کرد خلف او از فرهنگ غرب اثر داشت و خود را چون یک لارد انگلیسی می دید یک موتر و یک چاپخانه وارد و بردگی را که الغای آن در زمان عبدالرحمن شده بود، کاملاً حذف کرد و شکنجه و مجازات بدنی را در حدود سال ۱۹۰۵ لغو ساخت.

بر دولت بنیاد کرده عبدالرحمن همه اصلاح گرایان جدید افغانستان مانند امانالله (۱۹۱۹-۱۹۲۹) نادر (۱۹۲۹-۱۹۳۳) ظاهر (۱۹۳۳-۱۹۷۳)، داود (۱۹۷۳-۱۹۷۸)، تره کسی (۱۹۷۸-۱۹۷۹)، امین (۱۹۷۹)، کارمل (۱۹۷۹-۹۰) تکیه کردند و تقریباً همه تاریخ نگاران قرن بیست افغانستان روی خصوصیات دولت او می نویسند که امیر برای تحمیل خود و مرکزیت بخشی اداری و نابودی ملوک الطوائفی (بارتیکولاریسم)، غربی ساختن آداب و رسوم یعنی بیشتر از کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ کوشید. هرچه بود شکست دولت افغانستان در امر زیر اداره گیری جامعه بیشتر در ۱۹۷۸ به نمایش آمد و آن هنگامی است که چرخهای اداری کمونیستها و متحدین شورویشان نتوانستند، مانع پیوستن روستائیان به

مسأله زمان بود و می‌گفت مطبوعات روسی خوش دارند تکرار کنند که «قرن بیستم به ما خواهد آموخت. ۳۵ اما انگلیس و اتریش چون فلج شده‌هایند.

نتیجه‌گیریهای پوپوسکی رنگ بدبینانه دارد «پیشروی روسیه مواضع انگلستان در آسیا را تهدید می‌کند در حالی که گسترش حاکمیت انگلیسی بر هند روسها کاملاً بی‌علاقه‌اند. ۳۶» و پیش‌بینی می‌کند که «هر گام به پیش روسیه بریتانیای کبیر را ضعیف می‌سازد وضعیت انگلیسها رو به ضعف دارد و ساعت آخر قدرتشان در هند زیاد دور نیست. ۳۷» از نگاه پوپوسکی تهاجم روسیه بر آسیای جنوبی فقط مسأله زمان است. آغاز و گذر این تهاجم از کابل است.

بررسیهای ۱۹۷۳ لیون پولادا Leon Poullada (بهترین کارشناس غربی قرن بیستم در سیاست افغانستان) متمم نظرات پوپوسکی شد هرچند که در زمانه تشنج‌زدایی به نظر نیامد و شکل مباحثه را گرفت.

پولادا بحثهای دو متفکر جغرافیای سیاسی جهان پیش از ۱۹۱۴ یعنی سر هالفورد مکندر sir Halford Makinder بریتانیایی و افسر نیروی دریایی امریکا الفرید ماهان Alfred Mahan را می‌گیرد از دیدگاه مکندر سرزمینهای افتاده بین اروپا- آسیا و افریقا نمایانگر یک جزیره جهانی است هر آن قدرتی که قلب این جزیره را کنترل کند، فشار می‌آورد و حاکمیتش را بر قسمتهای جنوبی و شبه جزیره‌های آن یعنی اروپای غربی و عربستان و هندوستان و کوریا، قایم می‌کند و پایان آن زیراطاعت‌آوری امپراطوری مخوف روسی خواهد بود. ماهان این نظریه را با این اشارات غنا می‌بخشد که قدرت دریایی حاکم بر ابحار با حلقه قدرت زمینی سند توسعه‌طلبی آن می‌شود و این حلقه به برکت پایگاهها و لنگرگاههای مستحکم بر دروازه‌های ورودی این جزیره جهانی میسر خواهد بود که ماهان یقیناً به انگلستان و پایگاههای بزرگ دریای آن هندوستان می‌اندیشد. اما نظریه او می‌توانست

مطبوعه وین آورده است این کتاب در سال ۱۸۹۳ به نام Powers in Central Asia برای اندیا آفس در لندن برگردانی شد. پیشنهاد نویسنده اقناع لندن به موثرت اتحاد بین انگلستان و امپراطوری اتریش و آلمان علیه روسیه بود. اتحاد سال ۱۹۰۷ روس و انگلیس این امید را ویران کرد اما اشارات پوپوسکی مبنی بر تفوق روس بر انگلیس در آسیای میانه و آسیای جنوبی از مناسبت و تطابق کامل نظرات وی چیزی نکاست به دید پوپوسکی روسها ابتکاری کار می‌کردند ارتباطات زمینی‌شان لاینقطع بود. سرزمینهای کم‌نفوس را زیر کنترل می‌آوردند و به اینگونه با روسی‌مآب ساختن بومیان هرگونه مقاومت را سر می‌کوبیدند و در عوض بریتانیای کبیر سرزمینهای با نفوس زیاد غیر قابل فرنگی ساختن محکم می‌راند که به خاطر قطع ارتباط با نیروهای عقبی نمی‌توانستند در بعضی مناطق آسیای میانه پیشروی داشته باشند. از سوی دیگر خصلت پارلمانی بریتانیا، مانع اتخاذ سیاست تهاجمی بود و از موضع خالصاً دفاعی حمایت و آنرا پیشنهاد می‌کرد. روسیه با ترسانیدن دولتهای مسلمان جنوبی و اینکه انگلستان عاجز از تضمین استقلال آنهاست سعی در تابع ساختن آنها داشت در حالی که انگلستان ناتوان از اشغال آسیای میانه و تهدید روسیه در حدود ترکستان است و روسیه توانا در تهدید آسیای جنوبی و هند. به نظر نویسنده اشغال سرزمینهای آسیایی به دست روسیه شکل دایمی می‌گیرد و از انگلستان- پیش‌بینی سال ۱۸۹۰-! موقتی خواهد بود. ۳۳

پوپوسکی تفاوت سیاستهای روسیه در اروپا و آسیا را متذکر می‌شود و موضع اتریش در اروپا و انگلستان در آسیا را مقابل عین حریف انفعالی می‌داند با تذکر مفدیت بررسی سیاست روسیه در آسیا می‌نویسد «کار روسیه زیاد مشهود نیست اما پنهان‌کاری و به تهدید نیز کمتر ضرورت می‌بیند. فعالیتهايش را با دید دقیق توان دید که بما قضاوت بهتر از شیوه عمل آن در اروپا می‌دهد. ۳۴» به نظر پوپوسکی آغاز جنگ تنها

تحت الحمایگی شرق افغانستان از بین می‌رود و مهاجمین جدید گردنه‌ها را در می‌نوردند. اضمحلال مغول در قرن هیجده با برخورد های ویران‌گرانه نادر شاه و سر یاز او احمد تعقیب شد تهاجمات مشابه انهدام کلی دودمانهای کهن موریای Mourya کوشان Koushan گوپتا Gupta را در پی داشت سی سال بعد از خروج بریتانیا و پارچه شدن شبه قاره به چند دولت ضعیف و رقیب کوههای افغانستان که دیگر باعث ضمانت قدرت هندوستان نبود خود زیر تانکهای مهاجم جدید رفت.

از نگاه تاریخی ثابت شده که جلو یورشهایی که از قلب آسیای مرکزی صورت می‌گرفته، گرفته نشده مگر اینکه نیروی قدرتمندی در شبه جزیره استقرار داشته و راههای پیشروی گذرنده از خاک افغانستان فعلی را کنترل می‌کرد، چنین ممانعتی زیادتر به خاطر به نتیجه رسیدن یک تعادل سیاسی - نظامی در امتداد خطی بوده که از طریق افغانستان از یکجا به جای دیگر می‌گذرد، اگر نیروهای شبه جزیره ای ضعیف می‌شدند فشارهای وارده از قلب آسیای میانه عموماً به اندازه کافی قوی بوده تا راهش را برای تهاجم باز کند که تقریباً در همه حالات این راه از افغانستان می‌گذشته است.

امیر عبدالرحمن باشیوه خشن خود ظاهراً نظریات خاصی را دربارهٔ مثلث روابط افغانستان و انگلستان و روسیه به جا گذاشته است. می‌گویم ظاهراً چون خود زندگی‌نامه (اتوبیوگرافی) امیر چاپ شده لندن سال ۱۹۰۰ که آن را خود وی و یا سکرتر هندی - مسلمان او سلطان محمد چاپ کرده جز یک قسمتش با نسخه فارسی قانونی آن در کتابخانه ملی کابل عینیت ندارد. منطقی است اگر بیندیشیم که چون امیر بعضی از نظریاتش را تنها مختص به انگلیسها می‌کرده - عبدالرحمن به دو زبان مسلط بود - نماینده او سلطان محمد اجازه یافته تا یک متن اندک متفاوت را به ناشر بریتانیایی تسلیم بدهد و سلطان محمد دارای تحصیلات عالی بود و بر علاوه زبان مادریش به زبانهای فارسی و انگلیسی گپ می‌زد و نوشته

کارآمد استراتژی امریکا بعد از جنگ دوم جهانی باشد. پولادا از تأثیر ایده‌های ماهان بر فوستردالاس تذکر می‌دهد مثلاً قدرت دریایی که هندوستان لنگر انداخته مانع پیشروی قدرت زمینی سوی جنوب است و در این مورد است که ناظرین آغاز این قرن انگلوساکسون در افغانستان سیاست انگلستان مقابل روسیه را کشف می‌کنند.

برخورد نامرئی در افغانستان صورت می‌گیرد چون گردنه‌های کوهستانی آن گذرگاه شمال به جنوب است این گفته تکرار است که همه تماسهای زمینی هندوستان با بقیه آسیا از طریق افغانستان بوده و نه از طرف شرق که همالیا مانع بسیار دشوار گذر بود. تا زمان کشفیات دریایی اروپایی مهاجمین بر هندوستان بی‌استثنا از گذرگاه خیبر افغانستان گذشته‌اند:

روستائیان آریایی و یونانیها، اسکندر و مسلمانهای ترک و افغان قرون وسطی و مغل کبیر و حتی برای رسیدن به چین، کاروانها و جریانهای مذهبی بودیسم پیش از طی راههای پربلیج و خم پامیر و همالیا به سوی شمال - شرق چین در افغانستان پذیرش یافت. در قرن هفتم سیاح چینی هسوان تسنگ Hsuan Tsang برای زیارت مزارهای مقدس بودیسم در هند از برای برگشت می‌باید از همین راه می‌گذشت، افغانستان دروازه هندوستان است اما مردم افغانستان این دروازه بانان سرسخت سنگر گرفته در کوهها، معمولاً اجازه داده‌اند که سیل مهاجمین از دره‌ها بگذرند فقط به حفظ خود مختاری خود مقید بوده‌اند.

توجه پولادا بعداً به این نکته است که همه امپراطوریهای تاریخی هندوستان برای حفظ خود از تهاجمات، کنترلشان را تا افغانستان گسترانیده‌اند. تا راه را مسدود کرده باشند مغلها در صده هفده چنین کردند و برای حفاظت دهلی و لاهور سیاست پیچیده قومی را به کار انداختند تا از حکمروایی خود بر کابل و شرق افغانستان مطمئن شوند. انگلیسها با پیروی از امپراطوری مغل سیاست مشابه را اتخاذ کردند. به هر حال در صورت انقراض امپراطوری هند و تفریق سیاسی شبه قاره،

بزرگ پشاور ضمیمه خاک خود کردند، در ۱۸۹۳ عبدالرحمن مجبور شد تا معاهده تسلیمی را با لرد مورتیمر دورند Lord Mortimer Durand امضا کرد و آن سرحد نامعقول افغانستان - پاکستان فعلی است که اقوام و قبایل و گاهی حتی چراگاهها را به دو قسمت می‌کند و خط دیورند نامیده می‌شود. امیر اعتراض و پیش‌بینی کرد که خاک کنده شده از افغانستان حیات سیاسی آینده را مسموم می‌کند و این چنین شد. بعد از ۱۹۴۷ حرص کابل به درخواست اشغال دوباره این ناحیه میراث رسیده به پاکستان نزدیکی شوم افغانستان - شوروی را سبب شد اما انگلستان عصر امپراطوری خواهان امنیت هند بود و نمی‌خواست که از بازده فاروردپالیسی صرف نظر کند.

در ۱۸۹۸ لرد روبرتس قندهار و گورنر نظامی سابق کابل در سالهای ۱۸۷۸-۱۸۸۰ به مجلس اعیان آمد تا ضرورت این انضمام را اقناع کند که در صورت بروز مناقشه از همه اول‌تر باید از یکجا شدن قبایل با روسها جلوگیری کرد. ۳۸ (دفعه دیگر ما نگرانی نداشتیم که در مرز ما دو صدهزار جنگ آور له یا علیه ما می‌جنگند، اما امروز روسیه همسایه نزدیکمان است و هر حرکت آن ولو جزئی با علاقمندی فراوان از پشاور تا کپ کمورین Cap comiran زیر نظر گرفته می‌شود، روسیه در صدد نفوذ در افغانستان و مساعد ساختن زمینه آن است امکان حمله روسیه علیه ما موضوع گفتگوی مردم در تمام بازارهای هندوستان است.)

روبرتس به حاکمان انگلیسی هند این نظریه را می‌داد که به تحریک و کمک روسها یک قیام گسترده مردمی صورت می‌گیرد بخش دوم بیانیه روبرتس انعکاس دید متجسسانه بریتانیاست درباره نظریه «امپراطوری روسی» گورچاکوف Gortchakoov که می‌گفت یک امپراطوری متمدن که در مجاورت مردمان قبایلی قرار دارد، مجبور است که کنترل خود را بر آنها بگستراند تا سوزدهای اسکان و صلح جویی خود را از چپاولچیهای یاغی حافظ باشد تنها یک بخش بیانیه روبرتس

می‌کرد. سلطان محمد هندی مورد اعتماد و وزیر خارجه امیرآهین بود. متن انگلیسی تهیه کرده او بر اساس یادداشتها و گفته‌های آمرش لحن تصوری عبدالرحمن را با خود دارد و شاهکار کوچک از نوشته‌های انگلیسی-هندي آغاز قرن ماست. بعد از چاپ این کتاب سلطان محمد اجازه ورود به کابل را از جانشین امیر عبدالرحمن در سال ۱۹۰۱ نیافت که بی‌شک به خاطر رفع رنجش همسایه روسی بوده است هرچه باشد چه از امیر چه از وزیر او، این سند جالب مبین عقاید واقعی سالهای ۱۸۸۶-۱۹۰۱ است، کنش عبدالرحمن با این نوشته خودش یا از وزیرش درباره استحکام روابط با انگلستان در تطابق کامل بود و لحن انگلیس دوستانه آن شاید به خاطر خشنودی آفس‌اندیا بوده باشد.

تحلیل فشرده سیاسی کتاب

(امیر عبدالرحمن)

علی رغم همه فریب و نیرنگ انگلیسها و احساسات تند مردم علیه‌شان کابل می‌باید با لندن علیه سنت-پترزبورگ متحد شود، تا هرگونه تحریک روس را از بین برده باشد و نجات وطن در همین مساله است، چون هدف نهایی روسیه خرابی افغانستان است که مانع سر راه آن به سوی جنوب است در حالی که برای انگلستان حیثیت خاکریز را دارد که در تقویه آن می‌کوشد به این ترتیب در بخش زیاد کتاب، امیر (یاوزیر) سعی در اقناع انگلستان دارد تا از یورش به افغانستان و تحقیر و تضعیف بیهوده این متحد طبیعی یعنی پادشاهی افغانستان دست بردارد امیر یادآوری می‌کند که به چشم مردم انگلیسها همیشه دشمن بوده‌اند اگر در سال ۱۸۸۵ نیروهای روسی بدون انگیزه پنجه را تصرف و نیروهای امیر را به تخلیه آنجا واداشتند و لندن فقط یک اعتراض بیهوده کرد، اما این انگلیسها بودند که به افغانستان لشکر کشیدند و پایتخت را غارت کردند و یک سوم مملکت یعنی مناطق قبایلی شرق و جنوب را با شهر

می‌گویند که به کفار پیوسته و علیه من جهاد را اعلان می‌کنند.» (خاطرات ۱۱۷-۱۱۸) «و باز به نفع انگلستان و افغانستان است که رشته‌های محبت را با هم گره بزنند» و سفارش امیر: «به فرزندانم و جانشینانم و نیکبختی افغانستان و هندوستان به هم پیوند خورده، قوت آنها از اتحادشان و ضعفشان از تفرقشان می‌آید.» (ص ۱۱۵) به نظر امیر «سیاست کلی» بریتانیای کبیر بر این محور است که حکومت اسلامی که حیثیت مانع و دیوار بین هندوستان و روسیه آسیایی را دارند باید باشند و استقلالشان حفظ گردد تا در راه پیشروی روسها به سوی هند حصار مستحکم باشند. ۳۹

آرزوی آسیایی سیاست روسی «انضمام و بلعیدن پارس، ترکیه و افغانستان است» از نگاه امیر «شیوه تهاجمی روس، حمله به کشور ضعیف و آرام‌گذاری کشور مقتدر است» در سال ۱۹۰۰ که انگلیسها ترکیه را ضمانت و چترال و کشمیر را اشغال می‌کنند روسها بخاطر بودن یک امیر مقتدر در افغانستان عجلتاً به چین و پارس مشغول می‌شوند «اما فرصت یورش به افغانستان را بعد از مرگ من و یا در یک وقت مناسب می‌جویند.» (ص ۲۹۸)

کتاب امیر دقیقاً نشان می‌دهد که بسیاری از انگلیسها تهاجم سیاسی روس را به هیچ وجه قبول‌دار نبودند (صص ۲۷۰-۲۷۱)

«من طرفداران این نظریه را که روسیه قصد هجوم به هندوستان و یا امپراطوری بریتانیا در شرق را ندارد به چهار گروه زیر تقسیم می‌کنم:

اول کسانی که سیاستمدار نیستند، اینها ساده اندیشانند و بهتر است از دهها مثال و معاهده که روسها پاره کرده‌اند عبرت بگیرند، همه اطمینان اینها در بیانات روسها به خاطر صلح و دیگر وعده‌های دروغشان است و نمی‌فهمند که سیاست روسی دقیقاً این است که به مجرد نامفید یافتن معاهده و تعهدشان آنرا پایمال می‌کنند. بعد از تسلط بر یک مملکت

بوی انسان‌دوستانه داشت و ریاکارانه نبود و به خشونت نظریه وزیر تزاری پایان می‌داد.

(توصیه گران فاروردپالیسی می‌خواهند متقاعدمان سازند که نظامهای موجود پنجاه ساله به کار خود ادامه بدهند و قبایل علی‌رغم وحشت آفرینیهایشان تا وقتی که مزاحم ما نشده‌اند آرام گذارده شوند اما اگر مزاحمت آفریدند کافی است تا یک لشکرکشی تادیبی صورت بگیرد اما پیش از این همین لشکرکشیهای تادیبی به قیمت خون و پول ما تمام شده است و بر خانواده‌های بیگناه متهمین بدبختیها بار آورده به آتش کشی خانه‌ها و نابودی کشاورزی می‌تواند ضرور و درست باشد اما اگر این تدابیر منتج به تشکل یک مقام مسؤول و یک حوزه قضاوت نشود برای زنها و کودکان دشمن قحطی و گرسنگی می‌آورد ما تخم نفرت می‌کاریم که باید خرمن آنرا برداریم و نیز جرات قبایل را که بخاطر یک شکست موقتی آرام گرفته‌اند زیاد می‌سازیم.)

یک صده گذشت و این ملاحظات، جنرالهای بریژنر و اندروپوف و چرینینکو را مردد نکرد در حالیکه امیر عبدالرحمن لیبیک‌گوی راه حل لرد روبرتس در انقیاد و کنترل این قبایل مسلمان است قرارداد چنین است که در این کشور تنها یک رئیس قبیله و مسلمان با زرنگی و کسب توافق امپراطوری انگلیس می‌تواند به قدرت برسد (خاطرات امیر ۱۵۷-۱۵۸)

به هر حال برای افغانستان انتخابی جز اتحاد با انگلستان علیه روسیه نمی‌ماند. در حالی که امیر بالتفسه با روسیه عناد نداشت و می‌گفت نمکشان را خورده است و نمکحرام نیست هرگز جنگی بین افغانستان و روسیه روی نداده «اما من این حق را ندارم که بخاطر رفع دین شخصی خود نسبت به روسها وطن و مردم خود را به آنها بفروشم» (خاطرات ۱۲۶) «مردم فقط بریتانیا را دشمن می‌دانند مردم من جاهل و متعصب هستند، اگر من تمایل خود را به انگلیسها علنی کنم مردم مرا کافر

جدید وعده‌های جدید می‌دهند و این ناپختگی بعضی از رهبران بریتانیاست که وعده‌های گذشته روسیه را بخاطر نمی‌آورند.

دوم کسانی که مستقیم یا غیر مستقیم از سیاستهای روسیه الهام می‌گیرند و از آن طرفداری می‌کنند.

سوم کسانی که به عظمت امپراطوری بریتانیا سخت مغرورند و تصور می‌کنند که ممکن نیست روسیه خود را رویاروی این قدرت قرار بدهد.

چهارم کسانی که خود را دوستانان صلح می‌نامند اینها می‌بینند که روسیه آسیای میانه را ولایت به ولایت می‌بلعد و اندک اندک تا به سرحدات هند دست‌درازی می‌کند و برنامه‌ها و دسیسه‌های روسیه را در گذشته نسبت به هند می‌دانند و آنرا تصدیق می‌کنند با اینهمه و با فهم آن اصرار دارند که اگر انگلستان سیاست عدم مقابله با تجاوز روسیه را حفظ کند و نشان بدهد که در سیاست روسیه هیچ هدف تجاوزکارانه نسبت به هند را نمی‌بیند در اینصورت روسیه هرگز به هند تهاجم نخواهد کرد.

فردوسی شاعر فارسی زبان سراینده شاهنامه می‌گوید که اگر به دشمنت نشان بدهی که برای جنگ آماده نیستی و از آن هراس داری او را به حمله بر سرت دعوت کرده‌ای مثال گروه آخرین مرا به یاد قصه پیشک و کفتر می‌اندازد. کفتری پیشک را دید که طرفش می‌آید چشمان خود بسته کرد در این خیال که اگر او پیشک را نمی‌بیند پیشک هم او را نمی‌بیند اما پیشک او را می‌بیند و قورتش می‌دهد.

شرح امیر از شیوه اشغالگری روسیه مبتنی بر مشاهدات او در ترکستان سالهای ۱۸۶۸-۱۸۸۰ و ایالت پنجاه افغانستان در ۱۸۸۵ است اما بیشتر بعد از کودتای ۱۹۷۹ اقامه می‌شود و این کتاب برای نوشته‌های امروزی مقاومت یک مأخذ کلاسیک است.

در جلد دوم صص ۱۲۳-۱۲۴ امیر رویداد انضمام ایالت پنجاه را به روسیه همزمان به روابط کشیده بین فرانسه

و انگلستان می‌داند که برای روسیه یک موقعیت مناسب برای اهدافش را تعبیه دید:

«لازم است بگویم که سیاست پیشروی روسیه آرام و منظم و اما محکم و تغییر ناپذیر است روسها یک بار که درباره یک پروژه تصمیم گرفتند چیزی جلویشان را نمی‌گیرد و نظرشان را تغییر نمی‌دهد روسیه مثل بعضی کشورهای دیگر نیست که حزب به قدرت رسیده سیاستهای حزب گذشته را بتواند تغییر بدهد. شیوه پیشرویشان مثل فیل است که جای پای خود را پیش از پیش امتحان می‌کند و یکبار که پای خود را مانند دیگر بر نمی‌دارد و عوض اینکه پای دیگر را بردارد اول همه وزن خود را بالای پای اولی می‌اندازد تا هرچه در زیر را نابود کند.

در طول شش دهه روسیه به آهستگی اما با استقامت خود را به هند نزدیک ساخته و روسیه هرگز جایی را اشغال نکرده مگر اینکه اول از کامیابیش مطمئن نشده باشد بعد از حاکمیت بر سرزمین جدید با سروصدای زیاد آرزویش را برای حفظ صلح اعلان می‌کند قراردادهای و تعهدات تا وقتی معتبر است که سرزمین تازه کاملاً تقویه شده باشد تا بتواند نیروهای ضروری را پذیرایی کند و نفوذ روسیه را اشاعه بدهد. به اینگونه روسیه به سرزمین دیگر که در کنار اولی است خود را حاکم می‌کند نه دورتر می‌رود نه پس‌تر یکبار که این سرزمین جدید کاملاً منظم شد به سوی دیگر می‌رود چه با آن معاهده داشته باشد چه نداشته باشد.

نمی‌گویم که روسیه بازیر پاگذاری تعهدات و قراردادهایش بهانه و یا تفسیری می‌جوید چون یک اصطلاح است که «معاهدات برای این می‌شود که از آن تجاوز صورت بگیرد.» هر وقت ممالک قدرتمند بخواهند از یک معاهده تجاوز کنند بهانه نمی‌پالند.

همچنان امیر در سند سیاسی که به فرزندانش می‌نویسد بر دفاع از افغانستان تأکید دارد کشور ضعیف و فقیر است و می‌داند که می‌توان معادن را استخراج و کشور را ثروتمند کرد

با شبکه از تلگراف راه آهن افغانستان و تولیداتش را با بقیه جهان به تماس آورد. عبدالرحمن با پیشگویی انکشاف صنعت جهان گردی پیش می رود آنگونه که بین سالهای ۱۹۶۵-۱۹۷۸ به شکوفایی رسیده بود روزی فرا می رسد که افغانستان با اقلیم خوشگوار تابستانی هوای صاف و میوه های فصلی مرکز صحت یابی و سرگرمی برای مسافرین و ثروتمندان شود. و این بسیار مفید است چون مسافرین پول می آورند و مصرف می کنند، اسبها و گاریها را کرایه می گیرند، تولیدات و نوادر ساخت وطن را می خرند.

حتی امیر خیال می کرد در این زمینه افغانستان از سوئیس پیشی خواهد گرفت (ص ۲۰۹) اما بیش از انتظار روزهای آنچنان دورو افغانستان اول می باید در کوشش بقای خود باشد: انگلستان متفعل و متغیر و روسیه وحشت برانگیز است و باید یکی را برگزید. افغانستان از دیرزمان اردوی حقیقی و جدید ندارد اما خاک ناهموار و مردمانی دارد که از استقلالشان دفاع می کنند که نیروی حقیقی مملکتند هنوز وقت کشیدن راه آهن نیست چون فعلاً این راه یک راه در خدمت تهاجم است و آنچه را که انگلیسها تا سرحد جنوبی کشیده اند «مثل یک خنجر در روده هایم داخل می شود» (ص ۱۵۹) کشور باید توانایی برش همه ارتباطاتش را داشته باشد، هر تپه به سنگر تبدیل شود و هر فرد افغانستان برای ملت و ایمان بجنگد و بمیرد. (ص ۷۷)

«بخش زیاد امنیت افغانستان به خاطر وضعیت طبیعی تصرف ناپذیر آن است، خداوند با کوههای که به ما عطا کرده یک قدرت طبیعی را بجا گذاشته و بیگانگان می دانند که مردم افغانستان جنگجو تولد می شوند. تا وقتی که بتوان پشت یک سخره پت شد و با دشمن در زمین هموار مقابله نکرد می توان همیشه به جنگ ادامه داد بیشک روزی می رسد که راه آهن و تلگراف بسیار مفید خواهد بود و مملکت ما آنرا با خوشحالی خواهد پذیرفت اما در آنروز ما اردوی قوی داریم که توانایی محاربه با همسایه هایمان را داشته باشد. اما فعلاً

همانطور که قوی هستیم نباید نیروی کشور کوهستانی و دستهای خودمان را ضعیف کنیم.»

بالاخره امیر آنچه را که بر سانحه ۱۹۷۹ رفت اعلان می کند. (ص ۱۷۲)

«راز دیگر قدرت حکومت افغانستان این است که مردم همه پیرو یک دین، اسلام [...] اند و ضد هر حاکمیتیند که عین اعتقاداتشان را نداشته باشد چون آنها شاهان پایند ادیان دیگر را کافر می دانند و برای ایمانشان مرد و زن اسلحه می گیرند و می جنگند و با این باور که اگر در جنگ کشته شوند به آسمان پذیرفته می شوند به همین خاطر دعای زن و مرد افغانستان این است که «خدایا مرگ شهید را به من عطا کن» این مردم در حقیقت عاشق آزادی و استقلال و اخراج قیومیت هستند، اگر قبول می کنند که زیر حاکمیت یک شاهزاده همکیش قرار گیرند هرگز حاکمیت کسی دیگر را پذیرا نیستند.»

ه- استقلال دروغین ۱۹۱۹ - ۱۹۷۸

امیر آهین پیش از مرگ در ۱۹۰۱ برای اخلافش در قرن بیست، دو توصیه بنیادی گذاشت: یک افغانستان «یک ماده بز در بین دو شیر است» (ص ۲۸۰) و دیگر نباید «هرگز به گونه ای کار کرد که یکی از دو همسایه تحریک شود.» و این با تظاهر به دوستی قدرت شمالی است چون «نهایت جهالت است که روسها تحریک شوند.» با وجود آن این تعلق به زمامدار کابل دارد که «از روابط بسیار مستقیم با روسها اجتناب کند و عموماً راهی را که مطمئن باشد برود و آن راه وسط است.» (ص ۲۸۲-۲۸۳) از طرف دیگر روزی اگر به خاطر دلایل اقتصادی ناگزیر از بازکردن راههای ارتباطی جدید - منظور راه آهن - شود باید به هر قیمت از نزدیکی این راهها به سرحدات یکی از این دو قدرت همسایه بالقوه متخاصم جلوگیری شود و نباید مشوره های ساختمانی این راهها مطابق نظر بیگانگان باشد، اگر هم بود باشد از کشورهای باید که به ما

فاصله بسیار دارد.» (ص، ۲۰۹-۲۱۰)
تاریخ افغانستان مستقل قرن بیست، بعد از مرگ پسر امیرآهین حبیب الله در ۱۹۱۹ تا هجوم ارتش سرخ در دسامبر ۱۹۷۹ در شش دهه بعد می تواند به این ناتوانی رهبران در اعمال این دو نسخه بنیادگذار دولت افغانستان خلاصه شود.

بعد از اتحادیه ۱۹۰۷ انگلیس- روسیه علیه آلمان به استثنای حضور یک عده اندک از کارشناسان منطوقی در افغانستان دلچسبی ناظرین بین المللی به این کشور از بین رفت و تا سال ۱۹۷۹ ادامه یافت و حتی مشی احباب غربی مختص به کارهای حاشیه ای شد بیرون از داستان روی داده ها و استعمار کارهای اساسی بین سالهای ۱۹۰۷-۱۹۷۹ هم به سیاست تشنج زدایی بین المللی پایان داد و هم به استقلال کابل، هم زمامداران کابل را از خواب بیدار کرد و هم افغانستان شناسان را در سرتاسر جهان.

بعد از اتحادیه ۱۹۰۷ انگلستان - روسیه و فروپاشی تزارسم در ۱۹۱۷ شکل اولیه قمار بزرگ پایان می یابد و بعد از قدرت گرفتن شورویها و فسخ تعهدات دولت روسیه امپریالیستی علیه بریتانیای کبیر در آسیا، قمار بزرگ باز با چهره جدید زائیده می شود و با خروج بریتانیا از هند در ۱۹۴۷ با شریک امریکایی ادامه می یابد سیاست شوروی تداوم روشن سیاست تزاری در آسیاست روسها واگذاری استقلال به مسلمانان ترکستان را انکار و در سال ۱۹۲۴ آنجا را با زور ضمیمه خاک خود کردند، رنگ آمیزی ایدئولوژیکی سیاست روسی نه تنها یک آرایش بلکه یک تغییر ژرف در طبیعت آن حتی مقابل مسلمانهای آسیای میانه نیز بود. اعمال حاکمیت شوروی به خاطر حقوق انسان و خصوصاً هویت مذهبی سخت گران است اشغال ترکستان به دست تزارها کوشش برای زدایش اسلام نبود بلکه گسترانیدن یک قدرت اقتصادی و نظامی مشابه انگلستان در هند و یا فرانسه در مغرب بود اما اشغال افغانستان به دست شوروی علاوه بر انگیزه های کهن

امپراطوری الزام برگشت ناپذیری ایدئولوژیک را نیز با خود دارد رادیو کابل از ۱۹۷۸ جمله را تکرار و در اذهان شتونندگان داخل می کند که: «پرونده انقلابی برگشت ناپذیر است» کارشناسان امور اتحاد شوروی معادل کلمه «خشک» «برگشت ناپذیر» را در زبانهای روسی و چکی و مجاری و پولندی با هدف سه گانه آن به یاد دارند: مردم زیر سلطه را باید متقاعد کرد که از این به بعد آینده شان مربوط حزب کمونیست برگشت ناپذیر است به این سبب تنها سرکوب داخلی کفایت نمی کند بلکه باید قدرت حزب از نگاه جغرافیایی گسترش یابد باید توقعات همسایه ها باطل و برگشت ناپذیری این وسعت جویی اثبات گردد و اشغال جدید محکوم به کامیابی است چون سقوط یک حزب کمونیست که در سرحد شوروی به قدرت آمده برای اصول برگشت ناپذیری حزب بسیار سنگین است و از این نگاه برگشت ناپذیری باید به حربها حتی کشتار آخرین فرد مسجل گردد.

تاریخهای کلیدی قمار بزرگ به شکل دوم

۱۹۱۷: انقلاب روسیه، انگلیس امپراطوری ترکیه و متحد آلمان را شکست داد. بینظمی در بین مسلمانان زیر سلطه انگلستان، اعتراض بر امیر حبیب الله بخاطر بیطرفی متمایل به بریتانیا، اعلان استقلال امارت خسیوه و بخارا و تحت الحمايه های قدیمی تزار در آسیای میانه و یک کنگره مسلمانها در خوقند برای همه ترکستان روسی اعلان خودمختاری می کند.

۱۹۱۸: خودمختاری «بورژوازی» و «ضد پرولتاریایی» ترکستان را بلشویکها رد می کنند

- جنوری: قتل عام طرفداران خودمختاری در خوقند و آغاز جنگ چریکی بسمه چی روستائیان ترکستان علیه شوروی.

مارچ: بخارا حمله شوروی را در تاشکند دفع می کند.

اگست: تقویت مبارزین مسلمان ضد شوروی آسیای میانه با

اگست به عنوان روز جشن ملی. امان‌الله عنوان امیر را به شاه تعویض می‌کند.

آخر آگست: خروج قطعات انگلیسی - هندی از ترکستان روسی از طریق پارس.

۱۲ سپتمبر: آمدن فرستاده شوروی براوین همراه با ناسیونالیست مسلمان هندی و ضد بریتانیایی مولوی برکت‌الله به کابل.

۲۷ نوامبر: دومین نامه لنین به امان‌الله و تاکید روی اشتراک منافع.

۱۹۲۰ - تابستان: هجرت حدود بیست هزار مسلمان هندی به افغانستان به منظور اعلان مخالفت با حکومت بریتانیا (اقامت چندین ماهه)

اول سپتمبر: نیروهای روسی امارت بخارا را اشغال کردند امیر فرار کرد و به افغانستان پناهنده شد اصلاح طلبان مسلمان امارت «بخاراییهای جوان» تشکیل حکومت طرفدار شوروی را به امید حفظ گونه‌ای از خودمختاری قبول کردند. پیوستن اصلاح طلبان مسلمان امپراطوری روس جدید در کنگره باکو به حزب کمونیست با اعلان استقلال ملیشان و حفظ اسلام بخاطر ارزشهای اخلاقی و فرهنگی آن و دفاع نظریه پرداز این گروه سلطان گالیوف Sultan Galiev (سلطان علی) از ایده «همه مردم مسلمان طبقه استعمار شده‌اند».

۱۳ سپتمبر: معاهده افغانستان - شوروی که شوروی در ۲۸ فوروری ۱۹۲۱ و افغانستان در اگست ۱۹۲۱ امضا کردند در عوض کمکهای قطع شده بریتانیا شوروی کمک سالانه یک میلیون روبل، تاسیس یک دستگاه رادیو و ایجاد نیروی هوایی با طیاره‌ها و پیلوتهای شوروی را قبول کردند. عبور آزاد اموال و واردات افغانستان از طریق خاک شوروی را اجازه داد و افغانستان گشایش پنج کنسولگری را در کشور قبول و احترام شوروی را به استقلال خیره و بخارا تقاضا کرد.

۱۹۲۱: بهار و تابستان - تاسیس روابط سیاسی بین افغانستان

قوای انگلیسی - هندی جنرال مالسون Malleson که به مشهد آمد و در عشق‌آباد پذیرایی شد (عشق‌آباد در ترکمنستان فعلی واقع است)

نوامبر: اقامت عبدالرحمن لودین ناسیونالیست ضد بریتانیا در تاشکند که اداره آن با شوروی بود.

۱۹۱۹: سیاست افغانستان شکل ضد بریتانیایی می‌گیرد، هند بریتانیوی از ترکستان می‌برد و استحکام قدرت شوروی را اجازه می‌دهد.

۲۰ فوروری: قتل امیر حبیب‌الله بدست عبدالرحمن لودین، به قدرت رسیدن ناگهانی پسر دومی امیر؛ امان‌الله، کنارگذاشتن امان‌الله کاکا و برادرش را، بازجویی لودین.

مارچ: اعلان الغای قیمومیت بریتانیایی و اعلان استقلال امان‌الله

آخر مارچ: نامه رسمی حکومت شوروی به امان‌الله، فرستادن میخائیل براوین Mikhail Bravine و الغای همه تعهدات تزاری به بریتانیای کبیر.

اپریل: نامه رسمی امان‌الله به لنین و اقامه روابط سیاسی (پاسخ لنین با تاریخ ۲۷ می)، بروز گرسنگی، امراض ساری و مشکلات بسیار در هند، قتل عام ناسیونالیستهای امرتسر در ۱۳ اپریل بدست نیروهای جنرال دیر Dyer.

۳-۲۸ می: جنگ سوم افغانستان - انگلستان، حملات نامنظم جنرال نادر بر کاروانهای نظامی بریتانیا در خاک سرحدی هند بریتانیایی، حمله نادر بر تل، قیامهای سرتاسری هندوها یا اقلای قیام مناطق سرحدی، اشغال دوباره تل بدست انگلیسها، بمباردمان هوایی تاسیسات نظامی در کابل و جلال‌آباد بدست بریتانیا تقاضای متارکه جنگ از طرف حکومت افغانستان.

۸ اگست: معاهده راولپندی، انگلیسها قیمومیت بر روابط خارجی افغانستان را از دست دادند و حاکمیت کامل کابل را به رسمیت شناختند. پیروزی سیاسی افغانستان و اعلان هشتم

عمومیت یافت.

۱۹۲۹: فروپاشی دولت و برگشت وضعیت یاغستانی.

۱۴ جنوری: امان‌الله با ترک پایتخت به قندهار گریخت. رئیس دزدها در شمال کابل وارد کابل شد.

۲۷ جنوری: بچه سقو خود را بنام حبیب‌الله دوم امیر اعلان کرد وی اولین غیرپشتون است که بر افغانستان حکومت راند. پشتونهای قندهار وفادارشان را به امان‌الله اعلان کردند.

۸ مارچ: بریتانیا برای جنرال نادر تبعیدی در فرانسه و برادرانش عزیز و هاشم و شاه محمود راه سرحد را بازگذاشت تا قبایل شرق پشتون را علیه بچه سقو تاجیک متحد کنند.

۱ اپریل: مطبوعات شوروی بچه سقو را ارتجاعی خواندند که بدست بریتانیا عوض امان‌الله بر تخت نشانده شده و حمایتشان را از امان‌الله اعلان کردند. غلام‌نبی چرخنی سفیر افغانستان در اتحاد شوروی برای کمک به امان‌الله با هشتصد داوطلب «افغان» و مجهز با مهمات روسی به کشور داخل شد. کمک جنرال پریماکوف Primakov ائشه سابق نظامی در کابل را نیز با خود داشت. نیروهای شوروی - افغانستان مزار شریف را اشغال کردند.

۲۵ اپریل: حمله امان‌الله بر کابل به خاطر مخاصمه غلزیها شکست خورد وی از برگشت به قندهار می‌ترسید چون درانها دیگر قبولش نداشتند و به هند انگلیسی گریخت و در شمال غلام‌نبی چرخنی به اتحاد شوروی عقب نشست.

اگست: بریتانیا رسماً اجازه داد تا جنرال نادر از قبایل سرحد انگلیسی سرپا جمع کند.

نه اکتبر: قبایل پشتون شرقی وارد کابل شدند و پایتخت را چور کردند. بچه سقو به کوه رفت.

۱۶ اکتبر: قبایل و اشراف جنرال نادر را بحیث شاه شناختند. بچه سقو گرفتار و اعدام شد.

بازده سقوط امان‌الله و آمدن نادر در ۱۹۲۹: پیروزی بریتانیا.

و ترکیه و پاریس و فرانسه و ایتالیا و آلمان. امریکا استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت اما روابط برقرار نکرد.

۱۶ مارچ: عادی شدن روابط بریتانیای کبیر و روسیه شوروی، اعتراض لندن به استعمال افغانستان بحیث پایگاه ایادی شوروی برای ایجاد آشوب در هند.

۲۱ نوامبر: عادی شدن روابط افغانستان و بریتانیای کبیر، لندن عبور آزاد مال‌التجاره و واردات افغانستان را از طریق هند وعده داد. ابراز نگرانی افغانستان از سرکوبی مسلمانان آسیای میانه شوروی و حمایت مردم افغانستان از بسمه چیه‌های پناهنده.

بازده سال ۱۹۱۹-۱۹۲۱: پیروزی خالص شوروی.

۱۹۲۲: آغاز برنامه گسترده تجدد و غرب‌گرایی امان‌الله، حضور مستشاران ترکی و آلمانی و فرانسوی و ایتالیایی و شوروی، نفوذ اتاترک.

۱۹۲۳: اتاترک رئیس جمهور ترکیه شد.

۱۹۲۴: اتاترک خلافت را منسوخ کرد، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خیره و بخارا را ضمیمه کرد و آن را به «جمهوری»های جدید ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان تقسیم کرد. اعلان اولین شورش قبایلی بدست علما در شرق افغانستان به خاطر غربی‌منشی شاه (رفع حجاب و غیره) بمباردمان شورشیان بدست پیلوتهای آلمانی و شوروی، تعویض ارتش و رشکسته به ملیشه‌های قبایلی وفادار به شاه و سرکوبی شورش در جنوری ۱۹۲۵.

۱۹۲۷: عبدالغفار خان در بین پشتونهای سرحد جنبش استقلال طلب متحد کانگرس گاندی را تاسیس کرد که بریتانیا آنرا متهم به سهم داشتن عناصر طرفدار شوروی می‌کرد، قطع روابط سیاسی لندن و مسکو.

۱۹۲۷-۱۹۲۸: سفر بین‌المللی شاه امان‌الله، دیدار از هند بریتانیوی و مصر و ایتالیا و فرانسه و بریتانیای کبیر و آلمان و پولند و اتحاد شوروی و ترکیه و ایران. امان‌الله در برگشت به کابل برنامه غربی‌سازی را سرعت بخشید، شورشهای قبایلی

و ایتالیا، نگرانی بریتانیا. ۱۹۲۹-۱۹۳۳: نادر دوباره دولت ساخت و اصلاحات امان‌الله را با آهستگی و احتیاط از سرگرفت مستشاران شوروی امان‌الله را اخراج کرد اما جایشان را با انگلیسها پر نکرد بلکه ذی‌فنها و معلمین فرانسوی و آلمانی و ایتالیایی را ترجیح داد. انگلیسها راضی از بیطرفی نادر به وی ده هزار تفنگ و ۱۸۰۰۰۰ پوند استرلینگ دادند. غلام‌نبی چرخ‌چی اجازه برگشت از اتحاد شوروی را یافت.

۱۹۳۱: بروز مشکلات ضد انگلیسی در بین قبایل پشتون سرحد انگلیسی در پیشاور، نادر، حمایت از آنها را رد کرد و نیت نیک خود را به انگلیسها نشان داد و در همین وقت معاهده افغانستان - شوروی را تایید کرد. اردوی افغانستان ابراهیم بیگ رئیس بسمه‌چی را تعقیب و به زور به خاک شوروی راند که گرفتار و کشته شد. احتضار جنبش بسمه‌چی در آسیای میانه شوروی.

۱۹۳۲: غلام‌نبی به اتهام توطئه علیه شاه کشته شد.

جون ۱۹۳۳: یک محصل به نام کمال سعید برادر نادر، عزیز را که سفیر در آلمان بود، کشت او خاندان شاهی را متهم به تسلیم در برابر بریتانیا می‌کرد.

هشت نوامبر ۱۹۳۳: محمد خالق (عبدالخالق) پسرخوانده غلام‌نبی چرخ‌چی در جریان یک نمایش ورزشی در کابل نادر را کشت.

نتیجه حکمرانی نادر: پیروزی بریتانیا اما بستگی سرحدات افغانستان - شوروی سد جنبش مقاومت بسمه‌چی در اتحاد شوروی شد.

۱۹۳۳-۱۹۷۳: آغاز حکومت اسمی ظاهر شاه نوزده ساله فرزند نادر شاه، پادشاهی او تا ۱۹۶۳ به دوره‌های نایب‌السلطنه‌گی تقسیم می‌شود.

۱۹۳۳-۱۹۴۶: حکمرانی مطلقه هاشم کاکای پادشاه.

۱۹۳۳-۱۹۳۹: عدم حضور شوروی (به خاطر ثقلت مسایل اروپایی) و حضور ذی‌فنها و نمایندگان دول محور آلمان

و ایتالیا، نگرانی بریتانیا. ۱۹۴۰: با وجود تحریکات دول محور، حکومت افغانستان مجادله با هند انگلیسی را برای دوباره‌گیری پیشاور رد و بیطرفی کامل را اعلان کرد. کابل امید داشت انگلستان بعد از جنگ پیشاور را به افغانستان واگذارد.

۱۹۴۱: اشغال ایران بدست متحدین و اخطار به کابل برای خروج همه متخصصین دول محور از افغانستان.

۱۹۴۲: اولین هیأت سیاسی امریکا در کابل.

۱۹۴۵-۱۹۴۶: حکومت بریتانیا تصمیم اعطای استقلال به هند را می‌گیرد. بی‌آنکه خواسته‌های افغانستان را در نظر بگیرد. این خواسته‌ها به همان اندازه که به نظر کانگرس نهر و (مدافع اتحاد) مزخرف بود از نظر مسلم لیک جناح نیز (مسلم لیک خواستار ایجاد دولت علاحده برای مسلمانان هندی یعنی پاکستان بود) در انتخابات سال ۱۹۴۵ پیشاور، اکثریت با کانگرس بود. در اکتبر ۱۹۴۶ با نزدیکی زمان تقسیم هند، علی‌رغم خواست کابل مبنی بر خود ارادیت ایالت پیشاور، اکثریت پشتونهای هند طرفدار مسلم لیک و پاکستان شدند. نزدیکی تاکتیکی کابل و کانگرس علیه مسلم لیک، تظاهرات علیه دیدار نهر و از پیشاور.

۱۹۴۶: امریکا برای تخلیه آذربایجان ایران، شوروی را به حمله اتمی تهدید کرد. امریکا جای انگلستان را می‌گیرد.

۱۹۴۶-۱۹۵۳: صدارت شاه محمود کاکای دیگر پادشاه.

۱۹۴۷: پانزدهم اگست خروج رسمی بریتانیا و اعلان استقلال و تقسیم امپراطوری هند به پاکستان و هندوستان. افغانستان یگانه کشور جهان بود که علیه دخول پاکستان در ملل متحد رأی داد. اتحاد کابل و دهلی علیه پاکستان. حمایت دهلی از ادعاهای کابل. در اکتبر همان سال پشتونهای پاکستان در صفوف اردوی این کشور در کشمیر جنگیدند. در عوض بلوچها دخول در دولت پاکستان را رد و استقلال به گونه نیپال را اعلان کردند. کشتار هندو و مسلمان در سرتاسر نیم‌قاره.

۱۹۲۹-۱۹۳۳: نادر دوباره دولت ساخت و اصلاحات امان‌الله را با آهستگی و احتیاط از سرگرفت مستشاران شوروی امان‌الله را اخراج کرد اما جایشان را با انگلیسها پر نکرد بلکه ذی‌فنها و معلمین فرانسوی و آلمانی و ایتالیایی را ترجیح داد. انگلیسها راضی از بیطرفی نادر به وی ده هزار تفنگ و ۱۸۰۰۰۰ پوند استرلینگ دادند. غلام‌نبی چرخ‌چی اجازه برگشت از اتحاد شوروی را یافت.

۱۹۳۱: بروز مشکلات ضد انگلیسی در بین قبایل پشتون سرحد انگلیسی در پیشاور، نادر، حمایت از آنها را رد کرد و نیت نیک خود را به انگلیسها نشان داد و در همین وقت معاهده افغانستان - شوروی را تایید کرد. اردوی افغانستان ابراهیم بیگ رئیس بسمه‌چی را تعقیب و به زور به خاک شوروی راند که گرفتار و کشته شد. احتضار جنبش بسمه‌چی در آسیای میانه شوروی.

۱۹۳۲: غلام‌نبی به اتهام توطئه علیه شاه کشته شد.

جون ۱۹۳۳: یک محصل به نام کمال سعید برادر نادر، عزیز را که سفیر در آلمان بود، کشت او خاندان شاهی را متهم به تسلیم در برابر بریتانیا می‌کرد.

هشت نوامبر ۱۹۳۳: محمد خالق (عبدالخالق) پسرخوانده غلام‌نبی چرخ‌چی در جریان یک نمایش ورزشی در کابل نادر را کشت.

نتیجه حکمرانی نادر: پیروزی بریتانیا اما بستگی سرحدات افغانستان - شوروی سد جنبش مقاومت بسمه‌چی در اتحاد شوروی شد.

۱۹۳۳-۱۹۷۳: آغاز حکومت اسمی ظاهر شاه نوزده ساله فرزند نادر شاه، پادشاهی او تا ۱۹۶۳ به دوره‌های نایب‌السلطنه‌گی تقسیم می‌شود.

۱۹۳۳-۱۹۴۶: حکمرانی مطلقه هاشم کاکای پادشاه.

۱۹۳۳-۱۹۳۹: عدم حضور شوروی (به خاطر ثقلت مسایل اروپایی) و حضور ذی‌فنها و نمایندگان دول محور آلمان

۳/۵ میلیون دلاری بدهد، که با محصولات طبیعی (مانند پنبه) قابل پرداخت باشد. اتحاد شوروی قیرریزی سرکهای کابل را می پذیرد.

۱۹۵۴: اتحادیه نظامی امریکا - پاکستان و در نتیجه رد تجهیز ارتش افغانستان بدست امریکا و اعمار پایپ لاین شوروی - افغانستان.

جون ۱۹۵۵: مقامات افغانستان در کابل تظاهراتی را پیش عمارت سیاسی پاکستان تحریک می کنند.

جون - نوامبر: بسته شدن سرحد.

اگست: هوانوردی شوروی صادرات افغانستان را که با بند شدن سرحد در خطر فاسد شدن بود به سهولت فروخت.

نوامبر: فشار امریکا بر پاکستان برای بازگشایی سرحد.

دسمبر: دیدار خروشچف و بولگانین از کابل. حمایت کامل

اتحاد شوروی از افغانستان در ادعاهای ارضی بر خاک

پشتونهای پاکستان، معاهدات اقتصادی و نظامی بین کابل

و مسکو افغانستان در کنفرانس آسیایی - افریقایی باندونک

اشتراک می کند و همراه با نهر و هند ناصر از مصر و تیتو از

یوگوسلاویا از اعضای بنیادگذار جنبش عدم تعهد می شود.

۱۹۵۶: داود قبول می کند که شوروی اردوی افغانستان را

کاملاً تجهیز کند و افسران در شوروی تعلیم ببینند. پروژه های

اعمار سرک برای ارتباط دهی افغانستان به سرحد شوروی،

امریکای نگران پیشنهاد کمک اقتصادی می کند، حکومت

افغانستان خوشحال از بیطرفی مثبت آنرا می پذیرد تا از رقابت

شرق و غرب استفاده برده باشد.

۱۹۵۹: دیدار آیزنهاور رئیس جمهور امریکا از کابل.

پوشیدن چادر برای زنها اختیاری شد، حکومت آزادی زنها را

تحریک می کرد.

۱۹۶۰: دیدار دوباره خروشچف از کابل، داود خواست

روسیه را مبنی بر استقرار مشاورین روسی در هر وزارتخانه رد

می کند.

۱۹۴۸: اردوی پاکستان بلوچستان را بازور اشغال و ضمیمه کرد.

بازده سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۸: فروپاشی بنای

امپراطوری انگلیسی - هندی و سرمشق یک استعمارزدایی

زودرس که محصول آن به سوی حمام خون می رفت. بریتانیای

کبیر از نو دولتهای تازه بنیاد را داخل مناقشات قومی

و اختلافات سرحدی حل نشده کرد. پاکستان به دو قسمت و با

فاصله ۱۷۰۰ کیلومتر از همدیگر تقسیم شد. دولت پاکستان به

خاطر پیوندش با ارتش و دستگاه اداری آرامش یافت. دیوان

سالارهای عمدتاً پنجابی بر سندیهها، بلوچها و پشتونها در غرب

و بنگالیها (۶۰٪ مجموع نفوس) در شرق سلطه داشتند.

ایدئولوژی پاکستان، اسلامی اما مخالف سرسخت آن

حکومت مسلمان افغانستان بود. پاکستان با ایالت سرحدی

شمال غرب همه مشکلات دفاع امپراطوری کهن هندی را به

ارث برد. محور کابل - دهلی علیه کراچی ایجاد می شود: با

ظاهر آشتی ناپذیری افغانستان و پاکستان، اتحاد شوروی بهره

برنده اصلی است.

۱۹۴۹: کمونیستها در چین به قدرت می رسند و از این به

بعد اتحاد شوروی و چین دو قدرت بزرگ آسیای مرکزی

می شوند، در ایران نفوذ امریکا جانشین نفوذ انگلستان

می شود، خلا قدرت در آسیای جنوبی.

۱۹۵۰: بسته شدن موقتی سرحد افغانستان - پاکستان،

ناتوانی کابل در واردات، امضای معاهده افغانستان - شوروی

برای گذر اموال تجارتنی افغانستان از خاک شوروی.

بازده: کامیابی شوروی و استفاده پرفایده آن از مناقشه

سرحدی افغانستان - پاکستان بعد از خروج بریتانیا.

۱۹۵۳-۱۹۶۳: صدارت داود بچه کاکای پادشاه عنصر

ضد پاکستانی.

۱۹۵۳: امریکا کمک مالی به چند پروژه انکشافی افغانستان

رارد می کند. اتحاد شوروی موافقه می کند تا به کابل یک اعتبار

۱۹۶۱-۱۹۶۳: تبلیغات ضد پاکستان داود شدت می گیرد، قطع روابط سیاسی و بسته شدن سرحد افغانستان - پاکستان، افغانستان با از دست دادن ارتباط بحری، وابسته ترانزیت شوروی شد.

باز ۵۵: «بیطرفی مثبت» داود سبب بهره برداری قطعی اتحاد شوروی نسبت به امریکا شد. قمار بزرگ با شرکای جدید، شکل مغلق می گرفت. یک سو محور اتحاد شوروی افغانستان - هندوستان و دیگر سور محور چین - پاکستان - امریکا (که دو متحد آخر پاکستان دشمن هم بودند)

۱۹۶۳-۱۹۷۳: حکمرانی شخصی ظاهرشاه، گشایش سیاسی طرف غرب، ایجاد تعادل بین اتحاد شوروی و امریکا.

۱۹۶۴: «تجربه دموکراتیک» در قانون اساسی مدون شاه، اعضای خانواده شاه از اشغال کرسیهای حکومتی ممنوع شدند (مسأله تبعید داود از قدرت بود) صدر اعظمی یوسف تحصیل کرده غرب.

گشایش شاهراه سالنگ کابل - اتحاد شوروی و امریکاییها اعمار شاهراههای جنوب پیوندبخش به ایران و پاکستان را قبول می کنند. آغاز صنعت جهانگردی در افغانستان.

۱۹۶۵: اول جنوری تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب کمونیست)، ببرک کارمل و رفیق‌هاش اناهیتا راتب‌زاده به پارلمان انتخاب می شوند و با انتقاد از رژیم در ۲۵ اکتبر مظاهره محصلی را هدایت می کنند. با آتش پلیس سه نفر کشته می شوند. (قرار گفته منابع افغان در سالهای بعد، کشتن بی پیش‌بینی) استعفای یوسف، صدراعظمی میوندوال.

جنگ بین هند و پاکستان، میانجیگری اتحاد شوروی (کنفرانس صلح تاشکند) سردی روابط پاکستان و امریکا، امریکا متهم به عدم حمایت متحدش می شود.

۱۹۶۷: انشعاب حزب کمونیست به دو شاخه خلق و پرچم. خلق زیر رهبری تره‌کی و امین و پرچم زیر رهبری کارمل با نام جراید مشخصه‌شان هر دو شاخه طرفدار شوروی.

۱۹۶۹: تحریک سیاسی جدید در دانشگاه کابل و حزب جدید کمونیست شعله جاوید ماثوئینست.

۱۹۷۰: برخورد مارکسیستها و بنیادگرایان مسلمان در دانشگاه کابل.

۱۹۷۱: تجزیه پاکستان، پاکستان شرقی جمهوری مستقل بنگله دیش شد. بوتو در اسلام‌آباد به قدرت رسید.

۱۹۷۱-۱۹۷۲: خشکسالی و قحطی در افغانستان، ناتوانی کابل از انتقال کمکهای غذایی به ولایات.

۱۹۷۳ شانزده جولای: کودتای داود با حمایت افسران شاخه خلق حزب کمونیست و استعفای پادشاه (تبعیدی در ایتالیا) و اعلان جمهوریت داود، با ریاست جمهوری نامعین، دیکتاتوری نظامی.

باز ۵۵: شکست سیاست باز دموکراتیک در افغانستان، گسترش نفوذ شوروی، کاهش نفوذ امریکا در پاکستان با جدا شدن ۶۰٪ نفوس آن، ایران شاه نیرومند از درآمد نفتی شریک کوتاه مدت قمار بزرگ می گردد. امریکا از برنامه اولی حذف می گردد.

۱۹۷۳-۱۹۷۸: دیکتاتوری داود، سالهای آخر استقلال افغانستان.

۲۰ اکتبر ۱۹۷۳: اعدام صدراعظم پیشین میوندوال در سلول زندان بخاطر اندیشه‌های دموکراتیک.

۱۹۷۴: گشایش زندان پلچرخی در ده کیلومتری شرق کابل. کنش ضد داودی جنبشهای بنیادگرایان اسلامی در کابل و پنجشیر در شمال - شرق کابل و گریز بعد از سرکوبی مخالفین عمده به پاکستان. بوتو رئیس جمهور پاکستان به آنها پناهندگی داد تا حمایت مردم افغانستان را در صورت مناقشه دوباره پاکستان و افغانستان داشته باشد. آغاز کار سازمان اسلامی تبعیدی مخالف در پشاور.

بوتو مخالفین را در بلوچستان با کمک مؤثر بمب‌افکنهای ایرانی سرکوفت. شاه ایران خود را چون ضامن ثبات منطقه‌ای

قادرند روابط با اتحاد شوروی را منحصر به اهداف ملی بسازند. آنها بین خود و اتحاد شوروی گونه از اشتراک منافع را می دیدند که بنای آن بر برانگیختگی ضد و سوسه های استعماری بریتانیا و اثرات بعدی آن و نیز جدایی پشتونستان از مام میهن بود. و با این پندار خطرات ناشی از همسایه شمالی را نادیده می گرفتند. تفسیرشان از سیاست شوروی نه احمقانه بلکه برعکس گاهگاهی مناسب بود و از آن چیزی جز مقبولشان بر نمی گرفتند. اتحاد شوروی انتظار پذیرش این نظر را داشت که اگر گاهی چهره تهاجمی می گیرد در فضای کاملاً دفاعی است. افغانستان بیطرف و حتی دوست دارای روابط بسیار عالی با شوروی بود و منفعت مسکو در احترام به استقلال افغانستان و نمونه خوب همسایگی نیکو بود. افغانستان زیر رهبری داود مایل بود خود را نمونه جهانی یک نامتعهد حقیقی بنمایاند و این کشور را جایگاه همزیستی و رقابت صلح آمیز دو ابرقدرت معرفی کند که در زمینه های انکشاف اقتصادی یک کشور کوچک آسیایی کار می کنند.

در سال ۱۹۵۳ که داود بار اول به قدرت رسیده بود با یک امریکایی بنام ارنولد فلیچر Arnold Fletcher سخنانی داشته که فشرده آن این است:

«هنوز به طور کلی نمی توان سیاست خارجی دالاس (وزیر خارجه آمریکا بعد از ۱۹۵۳) را تخمین زد. اما افغانستان از این دو پشتیبان خود هیچ هراسی ندارد. درباره تصمیم متوقف سازی پیشروی شوروی به سوی آسیای میانه با یک اتحادیه که معاونت نظامی یک ابرقدرت را داشته باشد در نظر افغانستان «ریختن یک خاکریز به سوی شمال» نمایش یک حماقت است چون معاونت نظامی امریکا با ممالکی چون ایران و پاکستان و عراق، کاری جز تحریک شوروی به پیشروی نمی کند افغانستان مطمئن است که اتحاد شوروی قصد هیچگونه پیشروی ندارد.»

اما در هنگامه سیاست ضد پیشروی بریتانیا علیه روسیه،

تحمیل می کرد. فرار رهبران سیاسی بلوچ به افغانستان، فاصله گیری داود از شوروی و برطرفی چندین وزیر کمونیست از کابینه.

جولای: اولین قرارداد همکاری با شاه با پیش بینی مساعدت یک میلیارد دلاری.

۱۹۷۵: تبادل دیدار داود و بوتو، کمک عربستان سعودی با معاونت ایران افزوده می شود.

۱۹۷۷: دیدار داود از مسکو، بریژنف با خشم از او می خواهد: «همه مستشاران امپریالیستی را از مملکت اخراج کن» داود: «هروقت به مستشار خارجی ضرورت نداشته باشیم همه شان را اخراج می کنیم.»

جولای: کودتای نظامی جنرال ضیاءالحق با حمایت ایدئولوژیک گروه کلیت گرای جماعت اسلامی مولانا مودودی.

۱۹۷۸، ۱۷ اپریل: کشته شدن نظریه پرداز حزب کمونیست افغانستان، میراکیر خیبر به دست شخص مجهول، مظاهره ده هزار نفری در کابل با محکومیت سی آی ای. داود مسئولین کمونیست را توقیف می کند.

۲۷ اپریل: کودتای کمونیستی افسران خلعی در قوای هوایی، کشته شدن داود با خانواده، اعلان ریاست جمهوری

تره کی، اتحاد شوروی همان روز او را به رسمیت شناخت. بازده: شوونیزم پشتون و تشنگی قدرت داود، افغانستان را

به اتحاد شوروی واگذاشت، حس خطر برای از بین بردن قیومیت اتحاد شوروی بر ارتش بسیار دیر بیدار شد. اتحاد شوروی در قمار بزرگ برنده آمد و سالهای بعد دنبال آور خرابی افغانستان بود.

پنجاه و نه سال غفلت

در صده بیست داود و پیشتر از او امان الله مسئولین اصلی اشغال افغانستان بر دست شورویند که البته قصد خیانت نداشتند و به خاطر وطن پرستی افراطی در این اندیشه بودند که

می پردازند.»
 آسان است که بعد از کودتا متوجه شویم که افغانستان در
 رؤیای سیاسی می زیسته است، بیشک بنای یادگاری امان‌الله
 و آن شیرهای انگلیسی بسته در زنجیر علامه‌ای از فارن آفس
 بود و سستگر هرگونه هوس تهاجم شوروی. بیطرفی مغرورانه
 افغانستان را حضور بریتانیا در هند ضمانت می‌کرد. بعد از
 خروج انگلیسها از هند استقلال این کشور فقط ۳۱ سال دوام
 کرد افغانستان به مرض فراموشی دچار شد و سرنوشت
 همکیشان را در آسیای میانه از یاد برد.
 دایره اتهام را می‌توان تا امان‌الله و داود گسترده که
 میهن پرستی افراطی شان گونه جنون عظمت طلبی را می‌گرفت
 و با سیاست زیرکانه کرملین آرایش می‌یافت، زمامداران کابل
 در مورد فرآیند سنتی امپریالیسم روسی چطور دچار اشتباه
 شدند حتی اگر هم این سیاست سیمای یک ایدئولوژی جدید
 را به خود گرفته بود؟ پاسخ این است که تحلیل زمامداران کابل
 با نظر بسیاری از ناظرین و رهبران و روشنفکران غربی تقریباً
 اشتراک داشت. ایام، ایام تشنج زدایی بود و در آینه صاف و پاک
 پیش نهاده کرملین همه خود را آنگونه می‌دیدند که آرزو
 می‌کردند، اگر کارشناسان غربی نوشته‌های سالهای شصت
 و هفتادشان را در این مورد بازخوانند سازندگی خواهد داشت،
 با آهنگ «تشنج زدایی» هیچ کسی هیچ تهدیدی را از جانب
 شوروی برای افغانستان تصور نمی‌کرد، حتی عبارت «قمار
 بزرگ» عبارت مسخره تلقی می‌شد گویا یک وسوسه
 مالیخولیایی از استعمار انگلیسی - هندی بود که با رویدادهای
 فعلی از اعتبار می‌افتاد (نظر بعضی از انگلیسها مانند فراسر
 تیتلر Fraser-Tytler و یان استیفنس Ian-Stephens که در
 اوایل دهه شصت از نزدیکی شوروی - افغانستان ابراز نگرانی
 می‌کردند پیش همکاران آمریکایی و فرانسویشان وطن پرستی
 دیربیدار شده امپراطوری بود، کتاب کوچک خود من منتشره
 سال ۱۹۷۴ در همین بحر خوش بینی شناور است.

افغانستان نمی‌بایست مستقل می‌بود؟ بعد از خروج انگلیس از
 منطقه چه رخ می‌داد؟ از نگاه داود با ارتفاع هرگونه تهدید
 انگلیسی، هرگونه تهدید روسی از بین می‌رفت.
 دیگر بریتانیای کبیر در افق افغانستان دیده نمی‌شود و در
 جای آن هندوستان بیطرف و پاکستان بی ثبات قرار دارد، که
 هیچ یک برای امنیت شوروی تهدید بار نمی‌آورند. یقیناً با
 خروج بریتانیا مانع سنتی تجاوزات شوروی از سر راه برداشته
 شد و بار آور آن تهاجمی بود که نامحتمل می‌نمود و از نظر
 رهبران افغانستان بعید بود. (...). مسؤولان روسی آدمهای
 معقولند و نمی‌خواهند با تهاجم به افغانستان به منافعیشان
 آسیب برسانند. افغانستان برای آنها اهمیت اقتصادی دارد اما
 در صورت هجوم و کنترل آن گران و سخت خواهد بود به ویژه
 که اثرات ناگوار آن بر کشورهای بیطرف آسیایی و آفریقایی
 بسیار خواهد بود.»

از داود درباره چکوسلواکیا که در سال ۱۹۴۸ با کودتای
 کمونیستی اشغال شد چیزهای شنیده شده اما نظر وی درباره
 رهبران کمونیست آسیایی این بود که روشنفکرانیند محروم
 و ناتوان از تطابق خود در امور با زندگی عامه مردم و خشمناک
 از منظره بدبختیهای دورادورشان، از نگاه داود در افغانستان
 مسلمان و مساوات خواه و جائیکه هنوز بدبختیهای بزرگ به
 خود ندیده، کشوری که هرگز قحطی نداشته آنگونه شرایط
 و آنگونه اشخاص وجود ندارد.

نظر ناظر دیگر امریکایی سی سال بعد: ۴۰
 «داود بدون موافقت و حمایت عده زیادی از روشنفکران
 افغانستان در دام شوروی نمی‌افتاد، که امروز اکثریتشان در
 تبعیدند اما دیروز که روبل می‌بارید از شوق دستها را به هم
 می‌مالیدند و همدیگر را تبریکی می‌دادند. این نخبگان «الیت»
 به بیدارباش امریکا توجه نداشتند و گذاشتند که شوروی
 پایمالشان کند و امروز از تجاوز شوروی با تلخی می‌نالند اما
 خود در الغای آزادیشان سهمند و بهای اشتباهات خود را

اینها تحصیل یافته، خارج نشین و مسامحه کار و نسبت به مذهب مشکوک بودند و از نشستن در یک کافه پاریس نسبت به یک مهمانخانه کشورشان بیشتر احساس رضایت و شادمانی می کردند. فاصله ذهنی اشراف با روستائیان به اندازه سال نوری بود. در عادات و اخلاق مردم آنچه که می توانست غربی منش شود در زمان پادشاهی نادر (۱۹۲۹-۱۹۳۳) و ظاهر (۱۹۳۳-۱۹۷۳) صورت گرفت و در هنگام صدراعظمی داود در ۱۹۵۹ دختران اشراف اجازه ترک چادری در منظر عام را پیدا کردند و یک موتر پلیس صفیه ضیایی را که فقط چادر به سرداشت همراهی می کرد اما عدم وقوع حادثه ای ثابت کرد که اخلاق تحول کرده از سالهای چهل به بعد لیسه های دخترانه در کابل و ولایات بزرگ باز شد و نمایندگان در شورای سال ۱۹۶۴ خواستار گسترش سیستم تعلیمی شدند. فاصله رژیم سلطنتی با یک نظام کامل زیاد بود. رژیمی متکبر و تمیزگذار و فاسد اما از این گرداب وحشت که امروز کمونیستها از آن لذت می برند، نیز به دور بود، نظام پادشاهی از سال ۱۹۰۵ شکنجه را ممنوع و حتی قصاص حکم شریعت را از بین برد اما در این بخش رژیم کمونیستی سیر فقهی را دارد. از ۱۹۱۹-۱۹۷۸ اهداف سه گانه رژیم اینها بود:

اول: اطمینان از تحکیم قدرت نظام.

دوم: تحریک ناسیونالیسم افغان به گونه یک ایدئولوژی جانشین سنتهای اسلامی.

سوم: نوسازی جامعه ای که عقب ماندگی صنعتی آن مایه شرمندگی بود اما اجرای این اهداف مشروط دو تناقض در داخل و خارج بود. در داخل جامعه نامساعد بود و در خارج فشارهای جغرافیایی سیاسی تهدیدگر بود.

اهداف عبدالرحمن و حبیب الله دو امیر سنتی آغاز این قرن روشن و آن تامین قدرت خاندانی هر چند از طریق سازشها بود. پدر و پسر اغتشاش قبایلی را از بین بردند و می دانستند که پادشاهیشان چقدر روی یک همیاری شکننده اجتماعی استوار

بررسی جدول زمانی سالهای ۱۹۱۹-۱۹۷۸ زدایشگر این پندار است که افغانستان پیش از ۱۹۷۸ برای ثبات آسیای میانه شوروی خطری بوده باشد افغانستان پیش از ۱۹۷۸ دارای دولت غیر مذهبی و رسماً بیطرف و متمایل به اتحاد شوروی بود که هرگز به سرحدات مسلمان آن سوی مرز مشاجره نداشت، اگر در جهان با کسی دشمنی داشت در سمت جنوب - شرقی بود که خود آنرا می جوئید یعنی با انگلیسها تا ۱۹۴۷ و بعد با پاکستان. سعی داود بعد از ۱۹۷۴ برای تغییر منابع کمکهای خارجی و کاهش عضویت کمونیستهای طرفدار شوروی در کابینه و ارتش نیز نمی توانست تهدیدی برای شوروی تلقی شود برخلاف این، داود بود که فهمید خود چقدر مورد تهدید شوروی است اما شوروی برنده بود چون سیاست خود را در اندیشه سیاسی همه نخبگان افغانستان دمانیده بود. فرض اینکه شوروی پیشاپیش در صدد مهار گسترش کلیت گرایی اسلامی بوده، نیز بی معناست. با سرنگونی داود، شوروی مشاجره اسلامی را باعث شد که تا آن وقت به آن بهای اندک می داد. به هر حال کودتای کمونیستی با شتاب رخ داد تا جلو فرار افغانستان را از امپراطوری اتحاد شوروی گرفته باشد. هجوم شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ به جهان و به نخبگان آن کشور، افغانستان مکتوم را باز نمایند کشوری با روستائیان توانا در اداره مقاومت و آماده رزمیدن و مردن، نخبگان این مسؤولین فاجعه ملی از کشور گریختند و مردمی را که چندی پیش پست می شمردند ترک کردند و یازدیر و بی نظمیهای سیاسی آفریدند. اندکی بعد از سالهای آغازین این قرن وزیر حکمرانی امیر حبیب الله آشنایی رهبری افغانستان با فرهنگ غربی آغاز می شود و در زمان شاه امان الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹) شتاب می گیرد. فرزندان نخبگان لباس اروپایی می پوشیدند و یک زن می گرفتند. فرزندانشان آموزش اروپایی دیدند. دروس سه لیسه مرکز حبیبیه و استقلال و نجات به ترتیب به زبانهای انگلیسی (با معلمین هندی) فرانسوی و آلمانی بود.

پشتوزبان را می‌کند.

امان‌الله دو اشتباه کرد که به اخلافش به میراث رسید اول کشور را به عناد یک طرفه مقابل انگلستان کشاند با این خیال که دیگر در گرو امپریالیسم نیست، در حالی که پیروزی او نه «نظامی» بلکه خیالی بود وی تقاضای آتش‌بس کرده بود آنچه حاصل آمد نتیجه تصمیم سیاسی خود انگلیس بود که از خیزش مسلمانان ناسیونالیست در هند نگرانی داشت. در حقیقت امان‌الله اولین کسی است که با تصور حمایت روسیه علیه انگلیس، کشورش را زیر تبعیت امپراطوری شمال برد او نمی‌دانست که فقط وزنه انگلستان در پله دیگر ترازو باعث عدم جذب پادشاهی او به روسیه است دوم با اجرای اصلاحات مردم‌ناپسند به شیوه اتاترک در ترکیه و رضاشاه در ایران با فراموشی اینکه نه دولت او استحکام خودکامه‌های تهران و انقره را دارد و نه ارتش او توانایی لازم را، شورشهای قبایلی از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ در شرق افغانستان اداره حکومت را می‌لرزاند. بمباردها مانهای سال ۱۹۲۵ بدست پیلوتهای روسی به اعتبار او لطمه زد و زمانی که سربازان با اسلحه به دشمن می‌پیوستند مجبور شد به قبایل وفادار روی آورد که آنها نیز با دیدن ضعف وی جواب رد دادند. بودجه امان‌الله صرف نوسازی پایتخت می‌شد و نمی‌توانست جنگ‌افزار بخرد. ملاهای خشمگین از بی‌علاقگی شاه به اسلام شورشهای قبایلی را عنوان جهاد دادند. به این ترتیب با این پادشاه زودرنج و دلاور اما ناتوان از مداخله در سیاستهای قبایلی، که نقش سازنده آنها در ماههای آخر حکمرانی دید، افغانستان، یاغستان و با رد فرمانبرداری در انارشسیسم هضم می‌شد.

تاریخ‌نگاری معمول در افغانستان، انگلیس را متهم به تحریک شورشهای قبایلی علیه امان‌الله می‌کنند. پیداست که رهبران انگلیسی - هندی امان‌الله را دوست نمی‌داشتند و از طرفدار شوری بودن وی نگرانی داشتند و کوششهای غربی‌وارسازی وی را از روی بی‌دقتی و مسخره می‌خواندند،

است و چقدر استقلالشان منوط داشتن روابط نیک با همسایگان مشکوک است. عبدالرحمن و خلفش تجدد افغانستان را فدای امنیت آن کردند اعمار خط آهن را رد کردند و پیشاور پشتون و نظارت بر امور خارجی را به انگلیسها واگذارند تا کسب استقلال داخلی از ناحیه خطر روسها در حفاظت باشند.

اما امان‌الله جوان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) متعلق به نسل سوم بعد از عبدالرحمن است که در چارچوب تحمیلی و ساختار اخلاقی میراث مانده پدرکلان بزرگ شد. تولد وی در قصر محصور عساکر بود. ولایات را والیها اداره می‌کردند و وی با افغانستان قبایلی هیچگونه تماس مستقیم نداشت.

از سوی دیگر امان‌الله متعلق به آن نسل از روشنفکران مسلمان بود که در فدای جنگ اول جهانی زیست می‌کردند و از شکست ترکیه و پان‌اسلامیسم زخم در دل داشتند و از همین سبب امان‌الله که در آغاز حکمرانی در ۱۹۱۹ به خاطر پیروزی سیاسی بر انگلیس حیثیتمند بود، در خیال اندکی در قصد بازی نقش خلیفه اسلامی بود. تا از برای مسلمانان زیر ستم هندوستان و ترکستان قطب امید باشد اما بعد از تسلیم برابر سرکوب ترکستان به دست روسیه به جریان تجددگرایی همانند ایران و ترکیه پیوست در آغاز سالهای بیست‌نخبگان استانبول و تهران و کابل امیدی به احیای تمدن محضری که با شکستها تحقیر شده بود نداشتند. برنامه امان‌الله همان بود که اتاترک و رضاشاه پیاده می‌کردند. دگرگونی یک تمدن به تمدن دیگر و از برای محور کود فرهنگی، غربی‌وار ساختن اخلاقیات، امان‌الله خود لباس اروپایی می‌پوشید (اقلاً در مرکز) و خواستار رفع حجاب زنها بود او با تقلید از اتاترک و رضاشاه ایدئولوژی جدیدی را جانشین اسلام می‌ساخت که عبارت بود از: ناسیونالیسم غیرمذهبی مبتنی بر اشتراک در زبان که تا سال ۱۹۷۸ ایدئولوژی دولت افغان بود و به همین خاطر است که داود به گونه وسوسه‌انگیز ادعای پیشاور

انگلستان کمکهای مالی خود را قطع کرد و هیچ کمکی به او نکرد، اما کدام سندی که نشان بدهد، انگلستان در صدد سرنگونی امان‌الله و با خطر تلاشی مملکت بوده باشد، وجود ندارد این اتهام افغانی افشای گرایش طفیلی وار این دیار است که همیشه منبع کشیدگیهای داخلی را در مداخله استبداد خارجی می‌جویند، مداخله‌ای که زمانی بود به پایان رسیده بود بعد از شکست امان‌الله انگلیسها فقط به نادر اجازه می‌دهند که در میان قبایل پشتون کناره هندوستان برود و این نشانه رضایت انگلیس برای اقناع قبایل شرقی در همراهی با نادر و شاه‌خوانی وی کافی بود.

بعد از احمد کبیر و عبدالرحمن، نادرشاه (۱۹۲۹-۱۹۳۳) سومین بنیادگذار دولت افغانستان است او در امور قبایلی که به پیرویش رسانید و پادشاهش کرد وارد بود و بعد از رسیدن به قدرت آنها را از کابل تخلیه کرد. ملاها وی را مسلمان خالص خواندند، انگلیسها وی را حمایت و از نگاه مالی مساعدت کردند. (ریل پولیتینگ) سیاست واقع‌بینی به وی می‌گفت که خارج از ملاحظات احساساتی و ایدئولوژیک فقط باید به امنیت دولت بیاندیشد. این اوست که ابراهیم بیک یکی از آخرین بزرگان مقاومت بسمه‌چی را به روسیه تسلیم کرد تا جلوگیری هرگونه بهانه مداخله شوروی در کشور شده باشد در عین زمان همه مشاورین روسی سلف را خارج و سفیر پیشین افغانستان در مسکو غلام‌نبی چرخ‌چی را به اتهام توطئه علیه دولت اعدام کرد و کوششهایش را برای رفع نگرانیهای دینی چندچندان ساخت مثلاً چادری پوشیدن را اجباری ساخت اما پادشاه همانند اشراف هم‌عصر در ضرورت ایجاد اصلاحات داخلی امان‌الله متقاعد و منتظر بود تا آنرا دوباره با احتیاط و تأنی اجرا کند نادر در مدت چهار سال دولتی را که در اغتشاش سال ۱۹۲۹ از هم پاشیده بود، دوباره ساخت و ارتش را بوجود آورد، به قبایل سرکش و ملاحهای محافظه‌کار و اشراف آزادیخواه اطمینان خاطر داد. افغانستان را از نو زیر حمایت

مخفی انگلیس برد و روابط با شوروی را سرد و فاصله‌دار کرد که دو دهه راه نفوذ آنان را بست قتل او در ۱۹۳۳ بدست یکی از اعضای خانواده چرخ‌چی دیگر کاری از پیش نمی‌برد. زیرا حکومت نادر یک موازنه ظریف فرهنگی شکل گرفت و تا سالهای شصت صلح داخلی را حفظ کرد. مردم به گونه سنتی زندگی می‌کردند و اشراف کابل به پروژه‌های امان‌الله وفاداری داشتند. دختران جوان بی‌چادری در پشت‌دیوارهای بلند خانه‌ها در زندگی اجتماعی سهیم و با نخبگان معاشر بودند. در لباس از مد پاریس پیروی می‌کردند و به زبان فرانسوی گپ می‌زدند. نادر سه لیسه خارجی را بازگشود. از ذی‌فهای آلمانی و ایتالیایی و خصوصاً «فرانسوی» دعوت کرد. به انگلستان بدینی داشت، نخبگان افغانستان سالهای بیست و سی از طریق ترجمه زبان فرانسوی با فرهنگ غرب آشنایی می‌یافتند و به گونه گسترده فرانسویان می‌شدند. (مکتب باستان‌شناسی در افغانستان قسماً فرانسوی است.) این فرانسویان و دوستی کابل بعد از پنجاه سال ثمر می‌دهد و می‌بینیم که در تمام جهان تنها نظر عامه مردم فرانسه از درامه افغانستان سخت متالم می‌شود، اشراف نظیف و مصفی به شکل خطرناک از مردم دوری گزیدند، قحطی سال ۱۹۷۱ با کمکهای ناکافی، بی‌علاقگی مغرورانه اشراف نسبت به رنج مردم را نشان داد همان مردمی که امروز می‌جنگند. کار نادر بعد از مرگش ادامه می‌یابد. دو برادر او هاشم (۱۹۳۳-۱۹۴۶) و شاه‌محمود (۱۹۴۶-۱۹۵۳) به نام ظاهر پسر نادر حکومت راندند. ظاهر نوزده ساله در همان روز مرگ پدرش پادشاه شد اما در سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۳ قدرت را در دست گرفت. در این زمان کاکای او هاشم در طول جنگ، بیطرفی افغانستان را حفظ کرد و با استبداد حکومت راند و کاکای دومی شاه‌محمود فضای نیمه‌لیبرال ایجاد کرد و فرزندان اشراف و کارمندان عالی‌رتبه غیر خانواده شاهی به کارهای حکومت گمارده شدند وی شیوه شوم ضدپاکستانی را

در ملا عام ظاهر می شد. می توان گفت که در چهل سال پادشاهی اسمی (۱۹۳۳-۱۹۷۳) قواره ظاهر شاه پیش روستائیان آن بود که روی نوتهای پول می دیدند: پیشانی بی مو، نگاه خشمناک بروتهای کوتاه عسکری و ملبس به یونیفورم.

برای اولین بار در تاریخ کشور در قانون اساسی ۱۹۶۴ شاه دموکراسی اسمی را به کشور اعطا می کند و قانون ضامن وجود شورای انتخابی و آزادی مطبوعات و دوری خانواده سلطنتی به استثنای شاه از قدرت می شود که بند آخر برای دورسازی داود وضع شده بود، در مجلس شورای منتخبین شهرها و ولایات - روشنفکر شهری و منتقد دهاتی - استفاده از آزادی بیان را فرامی گرفتند و از آن برای سؤالهای مناسب و نامناسب از صدر اعظمهای انتخابی شاه استفاده می کردند. اعلیحضرت مخفیانه بر آن بود که دیگر نه از اشراف هم خون بلکه از مردان جدید حاصل بورژوازی غربزده بهره برد.

اگر سیاست خارجی پادشاه در سکون بود، حکمرانی مستقیم وی بر اوضاع داخلی نیروهای اجتماعی را که اندر حال تغییر و تبدیل کامل بود، تهییج می کرد. و خصوصاً طبقه جدید تحصیل کرده در کنار اشراف و بورژوازی کلان صاحب مقامات بالا ظهور می کرد و خصوصاً توده نیمه تحصیل کرده مأمورین و پولیسها و معلمین ولایات که از جهان سنتی روستایی بریده شده بودند و به معاش بسیار پایان و آینده حرفوی نامعلوم بسته گردیده بودند. در میان این مردم و فرزندانسان در دانشگاه کابل اندیشه رد حاکمیت رشد می کرد. کسانی که ایمان اسلامیشان در زردار بود به یکی از شاخه های کمونیست می پیوستند و انقلابیون دیگر نجات را جز در برگشت به کلیت گرایی اسلامی نمی دیدند، اندکی بعد از حکمرانی مستقیم ظاهر شاه برخوردهای ایدئولوژیک در دانشگاه کابل آغاز شد. خطر در گسترش نفوذ این احزاب بر افسران ارتش بود. در کشورهای جهان سوم قاعده این است که در صورت عاجز آمدن نخبگان سنتی از اجرای تجدید سریع،

در اثنای از هم پاشی امپراطوری هند در سال ۱۹۴۷ اختیار کرد پسر کاکای او داود (۱۹۵۳-۱۹۶۳) استبداد خانوادگی را به شیوه هاشم احیا کرد، به زنها آزادی داد (پوشیدن چادری در سال ۱۹۵۹ اختیاری شد) به خاطر منازعه با پاکستان رشته های محبت را با اتحاد شوروی گره زد. عزل داود و قرارگیری قدرت در ید ظاهر در ۱۹۶۳ پیش از همه به این معنا بود، که خانواده سلطنتی به این نتیجه رسیده که یک موازنه سیاسی نسبت به اتحاد شوروی ایجاد کند. دهه سلطنت موثر ظاهر ۱۹۶۳-۱۹۷۳ با ظهور یک طبقه جدید اجتماعی افغانستان تقارن می یابد که ثمره چهل سال آموزش در کابل و ولایات بود. حالا فرزندان طبقه متوسط شهری آماده سهم گیری در قدرت بودند.

در خاطره امروز مردم افغانستان ده سال حکومت ظاهر شاه دوره خوبی بود که شکنجه در عقب داشت دوره پادشاه عصر طلایی بیطرفی بود وی از روسیه و آمریکا به صورت متساوی بهره می برد همکاری یا به عبارت بهتر هم چسبی بین کمکهای تخنیکی اتحاد شوروی و آمریکا روی این نکته بود تا کشور از حالت عقب ماندگی بیرون آید. حکومت افغانستان شکل رژیمهای جهان سومی را می گرفت که معمولاً طفیلی کمکهای اقتصادی یک یا چند ابر قدرت می شوند شکل مملکت با سرکهای جدید قیر شده و برق در مراکز شهری حضور دخترهای بی چادری با پسرها در دانشگاه و فزونی جهانگردها در حال تغییر بود. ظاهر در صحنه خارجی بر ادعاهای افغانستان بر پاکستان دهانه زد. رژیم در همه امور خواستار اعتدال بود.

شاه بعد از مدتها از زیر سایه حکومت کاکاها و پسرکاکا بیرون آمده بود و نفس می کشید پادشاه، ادیب و به زبان فرانسوی مسلط بود (آنها در زمان سفارت پدر در عصر امان الله در لیس زان سو - سیلی پاریس فرا گرفته بود) قریحه ساده یک نجیب زاده روستایی را داشت و برای اقامت، فارم نمونه اش را در شمال کابل بر قصر ترجیح می داد نه در رادیوگپ می زد و نه

ارتش چون زینۀ برای پیشرفت اجتماعی می شود و قدرت را قبضه می کند. از یک نگاه ارتش افغانستان استثنا بود و آن اینکه رتبه های افسری برای فارغ التحصیلان اکادمی عسکری قوروغ بود. بعد از تصمیم داود در سال ۱۹۵۵ که ظاهر نیز با آن مخالفت نکرد، نخبگان نظامی کشور در اتحاد شوروی شکل می گرفت و اگر افسرانی چند دارای تمایلات کلیت گرایی اسلامی بودند، زیاد ترشان جذب حزب کمونیست خلق شده بودند.

اگر ظاهر در پایان حکومت، آن حالت انفعالی را نمی داشت و اشراف افغانستان آن همه بی دردی و ناآشنایی با درد ورنج مردم نداشتند شاید ظاهر می توانست مقابل نیروهای مخالف بایستد او خود هیچ کار نمی کرد و یا مسؤولیتهايش را با وکالت دادن به کسی دیگر انجام می داد که همه زاده تردیدکاری وزیرکانه اوست (فعلاً نیز اگر او مردد است که آیا در مقاومت به گونه مؤثر عمل کند به خاطر است که «شاخه های مختلفه افغان را نیاز دارد» و برای «گفتگوهای جدی» ذخیره باشد) زوال روانی پادشاه ادیب برگشت به فاجعه دوران آخر حکومت او دارد.

خشکسالی ۱۹۷۱ و برف باری ۱۹۷۲ زراعت افغانستان را صدمه زد و نه تنها حکومت هیچ وسیله مؤثر را برای از بین بردن قحطی پیش بینی نکرد بلکه برعکس مأمورین حکومتی گندم کمکی ارسالی امریکا را هشت چند قیمت اصلی آن به روستاها قحطی زده می فروختند.

ظاهر شاه در برابر فساد نمایندگان و مرگ هزاران نفر هیچ کاری نمی کند، هیچ چیز نمی گوید تجاهل می کند و باید کارمندان خارجی به وی از فاجعه بگویند و سفیر امریکا شاه را به این ضرورت متقاعد می سازد که پادشاه «توزیع عاجل مواد» را در اختیار بگیرد. آیا ظاهر شاه از دیدن جنبه های اسفناک جامعه هراس داشت؟ کام تلخی هم یاران در امر کمک رسانی (که نگارنده نیز در آن جمله بود) در آن بود که در لحظاتی که ما کمکها را به کوهها بالا می کردیم، خبر شدیم که همان لحظه پادشاه برای معاینات صحتی به ایتالیا می رود، بدون اینکه

دستی بر ملت کشد، بدون اینکه به مردم به فقر نشسته پیامی بفرستد، برخوردار اینگونه و فرستادن پیامی به ملت شاید باعث بقای تخت او می شد. در شب ۱۶-۱۷ جولای ۱۹۷۳ که وی باز به ایتالیا رفته بود و داود پسر کاکایش با یک کودتای نظامی در میان بی اعتنایی مردم وی را سرنگون ساخت.

پنج سال دیگر از ۱۹۷۳-۱۹۷۸ نوبت داود است تا عکسش بر نوتهای پول بنشیند: کله تراشیده، پیشانی ترش و قواره با انرژی شبیه شاهزاده سومری گودیا Goudia با خوی خلاف ظاهر: متکبر و خودرأی و زودرنج و مستبد و وطن پرست جدی، انتقادپذیر نبود و پدیده دموکراسی را سر می برید. دو صدر اعظم پیشین موسی شفیق و میوندوال را به خاطر پیوندشان به سیستم شورایی بازداشت کرد. میوندوال مردم دار و قدرت خواه که برای وی خطرناک می نمود در ۲۰ اکتبر در سلول زندان کشته شد. بعد از چهل سال این اولین اعدام سیاسی بود و نشانگر افزایش خشونت رژیم.

در سال ۱۹۷۴ دست سنگین داود بر اصولگرایان اسلامی فرود آمد. پادشاه مخالفت مسلمانها را تحمل می کرد اما داود فعالیتشان را ممنوع ساخت. حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در بین معلمین و مأمورین نفوذ داشت. داود سیصد نفر را در زندان کهنه دهمزنگ کابل به زندان انداخت. مسؤولین مسلمان و رؤسای فعلی احزاب مقاومت به پاکستان گریختند و بوتو از آنها پذیرایی کرد: ربانی، مجددی... داود اولین شعله قیام اسلامی را در پنجشیر سرکوفت و بعد تا پایان رژیم چیز دیگر رخ نداد.

در همین سال داود کار تعمیر زندان جدید را در ده کیلومتری شرق کابل و نزدیک قریه کوچک پل چرخنی آغاز می کند. این زندان محاط دیوارهای بلند و متشکل از یک سلسله بلاکهای سمتی است، دارای یک مرکز ستاره و ش. وی در ایام دیدارش از زندان از نبود خدمات صحتی تذکر داد و به وزرا با خنده گفت: «باید سرشته همه چیز را بگیریم، کسی

می فهمد شاید یک روز کل ما در همین جا همدیگر را ببینیم.»

داود برای جلوگیری از برگشت شاه و برای دادن یک نمای «مترقی» به رژیم، افغانستان را جمهوری اعلان کرد و خودش از خانواده شاهمی اولین رئیس جمهور شد، روشن نیست که آیا خود را رئیس جمهور مادام العمر می دانست کار کمیسیون قانون اساسی در هنگام کودتای ۱۹۷۸ هنوز به پایان نرسیده بود (در ۱۹۷۸ کار کمیسیون به پایان رسیده بود - مترجم)

داود را افسران طرفدار روسیه به قدرت رساندند و کابینه اولیه او شامل تعداد زیادی از کمونیستهای شناخته شده بود. بعد از ۱۹۷۴ نعمت الله پژواک کمونیست وزیر داخله و پاچاگل وفادار کمونیست وزیر قبایل و سرحدات و عبدالحمید محتاط کمونیست وزیر مخابرات و غلام جیلانی باختری کمونیست وزیر زراعت و فیض محمد کمونیست دومین وزیر داخله بعداً وزیر قبایل و سرحدات و بالاخره در ۱۹۷۶ سفیر در اندونزی، برطرف شدند، اما وزیر کمونیست مالیه سید عبدالاله تا پست معاونت اول بالا رفت و وزیر کمونیست تجارت محمدخان (جلایر) پست خود را بی نگرانی تا پایان کار رژیم ادامه داد (وی حمایت شوروی را دارد و از ازیبکهای شمال افغانستان و یگانه کمونیست افغانستان است که عین پست را در زمان داود و تره کی و امین و کارمل حفظ کرده در حالی که همکاران وی تصفیه شده اند) در ۱۹۷۳ که کمونیستها داود را حمایت کردند و به قدرت رساندند او تصور می کرد که بعد از آمدن در رأس قدرت و بهره بری از خدماتشان آنان را یا برطرف می سازد و یا زیر کنترل می آورد، اما عملیه توقیف بسیار دیر آغاز شد تاریخ کودتا ۲۵ تا ۲۶ اپریل بود، حفیظ الله امین در خانه اش در محاصره بود اما پسرش با اجازه مأمورین محاصره به آسانی هدایت به افسران کمونیست را منتقل کرد و در صبحگاه ۲۷ اپریل کلنلهای کمونیست داود را کشتند و کشور را به اغتشاش عمومی انداختند.

داود نه خود کمونیست بود و نه «چپی» شاهزاده ای بود

فریفته طایفه اش و با این اعتقاد شریک اشرافیت کهن افغانستان که برای استرضای میلشان تا سرحد تحقیر اکثریت مردم و رسوم کهنشان پیش می رفتند. وابستگی به اندیشه نوگرایی به او چهره «مترقی» می داد او در سال ۱۹۵۹ از زنهای شهرنشین چادری برگرفت. بر اندیشه او شووینسم ظنین افغان حاکم بود و در این آرزو که سرحدات کهن را به کشورش بازدهد و افغانستان را در صف ملل متجدد و محترم قرن بالا ببرد. از حاکمیت فرهنگی زبان فارسی خشمگین بود و خواستار دوباره حیثیت و شرافت زبان پشتو فراگیری پشتو را برای مأمورین و کاتب بدون در نظرگیری ۶۰٪ مردم غیر پشتون اجباری ساخت. برای تحقق رؤیاهایش به صورت خطرناک با همسایگانش متحد می شد، در سال ۱۹۶۳ مملکت فقیر را در رویارویی اقتصادی با پاکستان قرارداد. در حالی که واقعیت چیز دیگر بود. و پشتونهای پاکستان تمایل به پیوند با دولت افغانستان از خود نشان نداده بودند. و حتی یکی از آنها ایوب خان از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹ دیکتاتور نظامی پاکستان بود و با حاکمیت این پشتون پاکستانی خواست داود برای دادن «آزادی» به «پشتونستان» به یک طنز، مانند بود، در ۱۹۷۳ که داود دوباره به قدرت می آید بوتو رئیس جمهور پاکستان از روی احتیاط برای ارضای «پشتونها» جاده های مواصلتی کشید و بندها و کانالهای آبیاری آباد کرد اما داود غرق در رؤیاها بود و واقعیت رانمی دید افغانستان کشوری است چندین ملیتی که یکی از مشترکات آن دفاع از اسلام مستقلاً است و مردم عادت کرده اند تا در چارچوبه سرحداتی با پیشینه دو قرنه زندگی کنند.

در ۱۹۷۴ مخالفین مسلمان، داود را کافر دانستند که از نگاهی درست بود، ایدئولوژی او بنیاد بر وطن پرستی افراطی داشت که ره به گونه از شبه - فاشیسم می برد و به خون و نژاد و زبان و خاک علاقمند می ساخت. همانند آنچه که ناسیونالیسم ترک و عرب و ایرانی بعد از سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ داشتند. در

۱۹۵۵، اعمار شاهراه کابل - اتحاد شوروی در ۱۹۶۴، کودتای داود با همراهی وزرای کمونیست در ۱۹۷۳، کودتای نظامی افسران کمونیست در ۱۹۷۸، تنها چیزی که از هضم طعمه در شکم برنده قمار جلو گرفت تحول افغانستان به یاغستان و مقاومت سنتی روستائیان و کوه نشینها بود.

انگلیسها تا پایان حاکمیت بر هند، فعالیت‌های شوروی را در افغانستان با نگرانی و دقت پیگیری می‌کردند. سالهای ۱۹۱۹-۱۹۳۳ برای لندن سالهای خطرناک بود چون سخنرانیهای انقلابی و ضد استعماری اتحاد شوروی بین ناسیونالیستهای هند و افغانستان اثرات قوی می‌گذارد. از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ حرارت بازی قمار بزرگ سرد شد چون همزمان با رشد نازیسم در اروپاست و تبدیلی اتحاد شوروی و انگلیس به متحدین.

عین همین برودت بار دیگر در سال ۱۹۰۷ نیز روی داد و تا ۱۹۱۷ ادامه یافت و آنهم موقعی بود که روس و انگلیس ضد آلمان متحد شدند. در هر دو بار رویدادهای دورتر از افغانستان اثرگذار بر قمار بزرگ بود.

سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۷ فشار شوروی با گذر از افغانستان بر هند وارد می‌آید. سند نمایانگر نگرانی انگلیس درباره افغانستان نامه رسمی است که سرروبرت هار Sir Robert Hore به نماینده روسیه ال، بی، کراسین L.B. Krassine هنگام امضای معاهده تجاری انگلیس-شوروی در ۱ مارچ ۱۹۲۱ تسلیم داد.

این نامه در تایمز هفدهم مارچ ۱۹۲۱ نشر شد و تصمیم بریتانیا در نشر آن به معنای نشاندهی وجود جنگ سرد بین نماینده‌های انگلیسی و شوروی در اطراف افغانستان سالهای ۱۹۱۹-۱۹۳۳ بود، مردم در افغانستان در سرنگونی امان الله بدبین سرویس مخفی انگلیسی - هندیند. نظر مالیخولیایی؟ آنچه یقین است کمک انگلیس به نادر در نشستن بر تخت است در حالی که غلام‌نبی چرخمی مورد حمایت روسها بود که ادامه آن به قتل نادر در ۱۹۳۳ انجامید بعداً سؤال نقش آنان در قتل

انتخاب نام «افغان ملت» برای احزاب ناسیونالیست افغان در سالهای شصت مبالغه نشده بود که آنها در پی القای عظمت نژاد پشتون و تحقیر ارزشهای دموکراتیک غرب و عنصر فرهنگ اسلامی و عرب بودند. فهم اینکه پروژه ملی داود در چه نکاتی از افغان ملت متفاوت بوده، مشکل است، اندیشه داود در سالهای سی شکل می‌گیرد. یعنی هنگامیکه جوانان ناسیونالیست و مخالف انگلیس در کابل (مانند پایتختهای دیگر شرق میانه) فریفته آلمان نازی می‌شوند و به افکار آن تن می‌دهند. یادآوری می‌کنم که باری یک باستان‌شناس افغان در دربار مغول قرن شانزدهم به شیوه ویرجیل، Virgile (شاعر لاتین ۷۰-۱۹ قبل از میلاد - فرهنگ لاروس - مترجم) یک داستان زیبا را از برای مبدا قومش اختراع کرده است که اینها فرزندان افغانه یکی از افسران سلیمان هستند که فرزندانش برای حفظ ایمان حقیقی تا صدور وحی به پیامبر عرب به کوههای کابل آمده بودند بناءً افغانها از بنی اسرائیلند. در سال ۱۹۴۰ ناسیونالیستهای افغان خود را از تبار آریانا و از نژاد آریین دانستند... هرچه بوده اما شوونیسم پشتونی داود تاجیکها را به سوی کلیتگرایی اسلامی که پیام نژادی ندارد، راند و کشوری را که داود فکر می‌کرد دوست می‌دارد و از آن دفاع می‌کند بی ثبات ساخت و ویران کرد.

لندن و واشنگتن

دوبازنده قمار بزرگ

از ۱۹۱۹-۱۹۷۴ سالهای استقلال دروغین افغانستان است، ادامه حیات پادشاهی کابل به خاطر بازی با یکی از قدرتهای همسایه علیه دیگری بود. بعد تحرک یکی از این همسایه‌ها بازی را دگرگون کرد و یکباره ایالات متحده با بسی بصیرتی در سیاست منطقه سربرآورد. سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۸ شاهد جذب سریع افغانستان در مدار شوروی است که در چهار مرحله صورت گرفت: معاهده نظامی سال

ناگهانی امیر حبیب‌الله در ۱۹۱۹ نیز بالا شد که امان‌الله به قدرت رسید و جنگ سوم افغانستان - انگلستان اعلان شد. قتل لودین در خاک شوروی در ۱۹۱۸ برای امان‌الله نگرانی نیافرید و باید تا قتل نادر در ۱۹۲۹ انتظار کشید تا این سلسله قتلها به پایان رسد. ارنولد Arnold به این واقعیت توجه می‌دهد که نشرات کمونیستی سال ۱۹۷۸ لودین را به خاطر نقش انقلابی مورد ستایش قرار می‌دهد. سفیر شوروی در کابل در سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۴ در سال ۱۹۲۹ می‌نویسد: «بعد از انقلاب اکتبر اتحاد شوروی خود را در وضعیت جنگ با بریتانیا یافت حبیب‌الله توانایی استفاده از این رویارویی را برای منفعت ناسیونالیستهای کشور نیافت و بهای این بی‌کفایتی جان او بود. ۴۱

اما آنچه توجه انگلستان را با سایه سنگین گماشته‌های مخفی بیشتر برمی‌انگیخت مخلوطی از برداشت سنتی و نوین بود. برداشت سنتی: افغانستان به ذات خود هیچ اهمیتی ندارد اما نزدیکترین راه برای تهدید آسیای جنوبی است. برداشت نوین: شورویها قبلاً در سال ۱۹۲۱ اختلاط ماهرانه بین دیدگاههای امپریالیستیشان و آرزوهای استقلال طلبی مردمان جنوب آسیا مانند افغانها و هندیها به وجود آوردند. در حالی که روسیه سلاح ایندئولوژیک در دست دارد انگلیس موضع محافظه‌کارانه می‌خزد و روزتاروز از ناسیونالیستها ضربه می‌خورد، امپراطور لیزال مواجه با تناقضات بود و حیات راج بریتانیایی منوط به دموکراسی در خود انگلیس. در ۲۰ فبروری ۱۹۴۷ لرد مونت‌باتن Lord montbaten را حکومت کارگر، ام، کلمنت‌اتلی M.Clement Attlee به عنوان آخرین نایب‌السلطنه هندوستان تعیین کرد تا امور امپراطوری را در چند ماه تصفیه کند. در سال ۱۹۴۷ انگلستان حکومت کارگر قمار بزرگ را باخت اما نسبت به شوروی سطح بالایی از تمدن را نشان داد، چون شوروی امپراطوری را توسعه و سلطه‌اش را بر آسیای میانه به بهای استبداد بیرحمانه ادامه داد، کلمات

مناسب را برای افتضاح خروج سریع بریتانیا از هند نمی‌توان یافت که جدایی خونبار هند را نتیجه داد و بین هندو و مسلمان حمام خون ایجاد کرد. پاکستان کشوری به درازای یک هزار کیلومتر با دیوان سالاری قوم پنجابی اداره می‌شود که تحریک احساسات سندیها و بنگالیها و اقوام دیگر اکثریت را دربردارد، بلوچهای زمان انگلیس زیر حمایت علاحده بودند. در سال ۱۹۴۸ بلوچستان با قوه ضمیمه پاکستان شد. نیروی اصلی دولت جدید ارتش در وضعیت شایسته و جداشده از ارتش قبلی هند بود. انگلیسها از اقوامی سرباز می‌گرفتند که نژادهای نظامی نامیده می‌شدند و آنها سیکها و مسلمانهای پنجاب و پشتونهای سرحد شمال - غرب بودند. چون افسران سیک طرف هند را گرفتند طبیعی است که ارکان حرب مسلمان پنجابی و پشتون طرف پاکستان را می‌گرفتند و به این صورت آنها بر حیات سیاسی حاکمیت یافتند. پشتونها از اقوام محروم پاکستان نبوده‌اند که این مسأله تبلیغات کابل را کند می‌کرد به ویژه وقتی که در ۱۹۵۸ مارشال پشتون ایوب‌خان رئیس دولت پاکستان شد.

خط زهر آگین انگلیسها بین افغانستان و پاکستان خط دیورند بود انگلیسها تمام مزیتها را به پاکستان دادند و در رابطه با افغانستان چالاکي کردند. نتیجه: همه نفرت ضد بریتانیایی طبقه سیاسی افغانستان علیه پاکستان میراث بر امپراطوری متوجه شد، چگونه می‌توانست غیر این باشد. سراولاف کاربو Sir Olaf Careo آخرین گورنر انگلیسی پیشاور که زبان پشتورا به روانی گپ می‌زد آینده پشتونها را جز با پاکستان نمی‌بیند. ۴۲

«پشتونها به خاطر آموزش و خدمات اجتماعی و سطح بالاتر زندگی متمایل به سرحد شرقیند و ایده‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی خاندان درانی را به مثابه یک اشتباه تاریخی می‌دانند و به نظرشان اردانتیسم Arredentisme (مسلکی که به موجب آن کشوری باید از سرحد فعلی خود تجاوز کند و شامل تمام ممالکی باشد که از حیث زبان و اخلاق

دیگر حضور کیها؟ کدام کمکهای تدارکاتی؟ کدام «اشرار»؟ هند وفادار به برداشت جغرافیای سیاسی یکی از کشورهای نادر غیر کمونیست بود که در سال ۱۹۷۹ تجاوز شوروی را محکوم نکرد، تجاوزی که اندکی ثبات پاکستان رقیب را برهم می زد (سیاست واقع بینی هندی موجب تعجب ناظرین غربی است چون این سیاست در لفافه یک بیان عرفانی - اخلاقی سیاستمداران کنگرس مانند تاگور و مهاتما گاندی ویا کرش نمورتمی بیان می شود!)

سیاستمدارها و کارمندهای انگلیسی در تماس با پاکستان در آغاز سالهای پنجاه به روشنی می دیدند که دوستی هند و افغانستان با شوروی علیه پاکستان به چه فاجعه ای می انجامد. سرکر فراسر تیتلر Sir Kerr Farser-Tytler سفیر بریتانیا در کابل در وقت نادر می گوید که بعد از جنگ پیشروی روسیه به سوی هند از طریق خلیج فارس است: «فقط از یک دروازه راه آسان به سوی آسیای میانه شوروی کشیده می شود و آن کراچی است.» فراسر تیتلر از اختلاف افغانستان و پاکستان شاکمی است و نظر داشت که دو مملکت دارای یک سرنوشته و می باید همکار باشند. «افغانستان و پاکستان که برای ایجاد یک قدرت خوب باید متحد شوند. [...] بخاطر اختلاف و بی اعتمادی متفرق شده اند. آنسوی کوهها کمونیستها ساعت مناسب را در انتظارند.» آیا ایجاد یک راه مواصلاتی و گمرکی که به تجارت شوروی اجازه بدهد از کراچی استفاده کند راه حل مشکل است؟ بلی به شرطی که گذرگاه قوی و دوست و متحد باشد در غیر آن کنترل هندوکش به دستان دیگری خواهد افتاد فراسر تیتلر بدین نوشته اش را با این پیش حس تاریک پایان می دهد و بر کتیبه قبر امپراطوری می نویسد: ۴۳

«گاهی با خود می گویم اگر تا حالا ابر سیاه برفراز نیم قاره هند و بر سرزمین هندوکش سایه نیانداخته به زودی و در سالهای نزدیک آنرا خواهیم دید. ما یکصد و پنجاه سال به هند خدمت و امنیتش را حفظ کردیم حالا خطر را به مسؤلان پیش

مربوط بآن است و امروز جز آن نیست. - مترجم به نقل از فرهنگ فرانسه - فارسی نفیسی) کابل بی معناست اگر روزی قرار باشد اختلاط، صورت بگیرد آنچیزی دیگر خواهد بود.»

پشاور کابل را جذب می کرد نه کابل پشاور را. انگلستان بعد از خروج از هند، از تقسیم جدید پرهای قمار غافل نبود. بعد از ۱۹۴۷ هند و افغانستان علیه پاکستان متحد سیاسی شدند. کابل و دهلی به نهضت عدم انسلاک پیوستند و تخم روابط نیک را با اتحاد شوروی کاشتند و این اتحاد از حکومتها بود نه از مردم. مردم مسلمان افغانستان با برادران دینیشان در پاکستان بیشتر همدردی داشتند، کابل و دهلی ولو هرگونه حکومتی در کابل باشد، باهم سازش دارند. امروز حکومت کابل روسی است اما دهلی آنرا کاملاً درک می کند سیاستمدارهای افغانستان در تبعید که بالاخره از خواب بیدار شده اند. کشف فرموده اند که همه «دوستی» هند با کابل وقیح بوده و از یک سیاست روشمندانه ضد پاکستانی دیگته می شده. موضعگیری هند تپیک است در نول آبزرور Nouvel Observer (ششم اپریل ۱۹۸۴) سخنان اندیرا گاندی را می خوانیم و در می یابیم که دوستی سی و هفت ساله هند و شوروی از دولت سر پاکستان بوده:

«اما روابط دوستانه ما با اتحاد شوروی اختصاصی و بیشتر از فرانسه و دیگر کشورهای دوست است شوروی هنگامی کمکمان کرد که ملل غربی آنرا رد می کردند. کمکهایشان را در زمان مشکلاتمان مثلاً هنگام حمله پاکستان قطع نکردند. بر علاوه آنچنان که پیداست شوروی برای همکاری با هند نسبت به ملل عمده غربی اهمیت بیشتر قایل است. در ملل متحد هنگام طرح مسائل استعماری به نفع کشورهای در حال انکشاف رای می دهد. [...] آنچه مربوط افغانستان می شود ما عمل اتحاد شوروی را تأیید نمی کنیم و به وضوح گفته ایم که این قوا باید خارج شود. اما اینرا هم می گویم که به حضور دیگران نیز باید خاتمه داد و کمکهای تدارکاتی را به اشرار پایان بخشید.»

حیله و قیح کا، جی، بی را آشکار کرده باشد. فردای آنروز مردم در بازار می‌گفتند. امریکا غیرت نگهداری یک پناهنده را ندارد و نتیجه‌گیری اینکه برای سربازهای فراری شوروی امید کمک سفارتهای غربی در کابل بیهوده است.

و این به خاطر این نیست که ایالات متحده مستشرق ورزیده ندارد، دارد اما آنها مظنون به «بومی زدگی» اند. *Going Native* و در بند زندگی دانشگاهی و جز در مواقع نادر مانند وقایع لبنان و ایران و افغانستان مورد مشوره و اشنگتن قرار نمی‌گیرند که نشانگر بی‌کفایتی دوایر شرق میانه امریکاست.

در یکی از جزوه‌های دانشگاهی امریکا در مورد شناخت افغانستان لیون پولادا بازده سیاست منطوقی امریکا از سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۷۹ را بررسی کرده که تا مدتی زیاد محبوس آرشیوهای محرمانه و اشنگتن بود. ۴۵

پولادا برداشت وزارت خارجه امریکا را از افغانستان در زمان استقلال رسمی در ۱۹۱۹ جاهلانه می‌داند. در آغاز سالهای سی و الاس موری *Wallace-Murray* کارشناس دولت در امور شرق نزدیک می‌گوید: شکی نیست که در تمام جهان افغانستان یگانه کشور متعصب و بدخواه است. (وی در مورد آلمان چه می‌توانست بگوید؟) و اشنگتن در سال ۱۹۳۴ افغانستان را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۴۲ دفتر نمایندگی گشود، آنهم به خاطر رسانیدن مواد جنگی در صورت ضرورت به شوروی، بعد از جنگ و خروج بریتانیا از هند در سال ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ وزیر اقتصاد افغانستان عبدالمجید زابلی با تاکید خطر از ناحیه اتحاد شوروی از امریکا تقاضای کمک اقتصادی و نظامی کرد جواب رد بود، تنها یک کمپنی شخصی تامین مالی انکشاف پروژه آبیاری در جنوب افغانستان را پذیرفت، امریکا هرگونه کمک نظامی را رد کرد.

به نظر امریکا در منطقه تنها پاکستان مهم و افغانستان صرف نظر کردنی بود که توجه به آن به خشم کراچی نمی‌ارزید، پاکستان در سال ۱۹۴۵ به پیمانهای اوتاس *otase* و سنتو

از آنکه دیر شود، گوشزد می‌کنیم. «
تقاضای بیهوده، در سال ۱۹۶۳ ایان ستیفنس مدیر اطلاعات دهلی در زمان نایب‌السلطنگی با نهایت اوقات تلخی از سیاست عجیب افغانستان و از یک حمایت نزدیک به اتحار آن می‌گوید: چون در پشت افغانستان چهره روسیه شوروی قرار دارد. ۴۴ اما جای انگلستان مبتکر قمار بزرگ به امریکا تعویض شده و یا در حقیقت تعویضی صورت نگرفته بود چون سیاست منطوقی ایالات متحده عموماً با بی‌مهارتی نزدیک به صفر همراه بود. نباید از امریکا سیاستمدارانی چون سراولاف کاریر (آخرین گورنر انگلیسی در پشاور) را انتظار داشت وی مناطق قبایلی را با اسب گشته و سیاست همگونه‌سازی شوروی را در تاجیکستان بررسی کرده و از روی ذوق غزلیات شعرای قرن هفدهم پشتون را به تقلید از سبک هوراس *Horace* (تراژدی کورنی ۱۶۴۰ - فرهنگ لاروس - مترجم) به لاتین ترجمه کرده بود، اگر کارمندان بریتانیای کبیر عمیقاً شیفته این یا آن تمدن محلی می‌شدند، بریتانیا بر وفاداریشان شکی نمی‌داشت. سیاست امریکا راه مخالف را طی می‌کرد هر دو سال اعضای سفارت تعویض می‌شوند تا سیاستمداران با مردم محلی زیاد در نیامیزند و تازگی دید مشخصاً امریکایی خود را نبالند. جویش توانایی زبانی و یا آشنایی با فرهنگ اسلامی در نزد کارمندان سفارت امریکا بیهوده است و این را اقلاباً برای خوشه‌چینی از آوازه‌های بازار نیز نمی‌آموزند. دو مثال: تهران: در ۱۹۷۹ شاه سقوط می‌کند و سفارت امریکا اشغال می‌شود هیچ عضو سفارت فارسی نمی‌فهمد همه چیز را مترجمین محلی اجرا می‌کنند. بدتر از آن کابل: در خزان سال ۱۹۸۰ سرباز روسی به سفارت امریکا پناه می‌آورد هیچ یک از اعضای سفارت روسی نمی‌فهمد و سه روز بعد باید یک مترجم از امریکا بیاید. سرباز بازجویی شده کارش را دیوانگی و در اثر نوشیدن شراب اعلان کرد و گفت می‌خواهد دوباره برگردد. امریکا بی‌هیچکاری او را مانده که برود بدون آنکه

داود در اکتبر ۱۹۵۴ برادر خود نعیم را که وزیر خارجه هم بود به واشنگتن روان می‌کند تا برای تجهیز و تجدد نیروهای مسلح افغانستان کمک امریکا را بجوید. دو ماه بعد یعنی دسمبر وزیر خارجه امریکا جان فوستردالاس عمل جبران‌ناپذیر کرد، تقاضای کمک نظامی را رد کرد و با خیانت در محرمانت سیاسی این ردیه را به حکومت پاکستان داد محتویات این سند را که سرنوشت آسیای جنوبی را رقم زد، پرنس نعیم در جریان یک مصاحبه در کابل ۱۲ دسمبر ۱۹۷۶ به پولادا داد:

«با بررسی دقیق گسترش کمک نظامی به افغانستان [اما چنین می‌پنداریم که] قدرت دهنده ایجاد مشکلات نامتعادل را موجب می‌شود، افغانستان در عوض تقاضای اسلحه می‌باید مسأله پشتونستان را با پاکستان حل کند.»

یا بخاطر افشای سر و یا ردیه امریکا در جنوری ۱۹۵۵ یعنی یکماه بعد داود به سوی شوروی چرخید و پیشنهاد آنان را برای تجهیز کامل ارتش افغانستان و ایجاد ارکان حرب پذیرفت و جرگه ملی افغانستان به آن رای داد، دیدار خروشچف و بولگانین در دسمبر ۱۹۵۵ معاهده نظامی افغانستان - شوروی را مهرزد، سیاست عجیب افغانستان - پاکستان و امریکا در آسیای جنوبی، کشتی را به غرق شدن سوق می‌داد.

با وجود کمکهای اقتصادی سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۸ وزیر نام یک دلار در ازای یک روبل امریکا هرگز با امتیاز قاطع که روسها داشتند و آن در دست داشتن ارتش افغانستان بود همسری نمی‌توانست دهه (۱۹۶۳-۱۹۷۳) که دهه تمایل اندک افغانستان به غرب است رهبران این کشور به اهداف نیک شوروی متقاعد بودند و با معافیت بیطرفی خود را در امنیت احساس می‌کردند و قانع بودند که تشکیل و رایش قوای نظامیشان در انحصار اتحاد شوروی باشد.

در صبح ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ در حالیکه داود تصور می‌کرد با گرفتاری سخنگویان ملکی حزب کمونیست افغانستان حزب را

Cento پیوست و متحد نظامی امریکا شد و نیروهایش توسط پنتاگون تسلیح می‌شد، درمورد دادن سلاح امریکایی به کابل، پاکستان مخالفت قاطع خود را نشان داد و هر دو کشور روی مسأله «پشتونستان» با افغانستان موضع آشتی‌ناپذیر گرفتند، سیاست امریکا عوض کمک برای یافتن یک راه حل مناقشه با طرف‌گیری پاکستان و محکوم‌سازی ارپدانتیسم کابل اختلاف را عمیق ساخت. حل مناقشه به منفعت جغرافیای سیاسی پاکستان بود چون افغانستان دوست حصاری در برابر وی می‌ساخت. در سال ۱۹۵۳ پنتاگون انتخاب نهایی خود را کرد. پولادا سند زیرین را از قوماندانی اعلائی امریکا (که تا ۱۹۷۹ یعنی شانزده سال محرمانه بود) می‌آورد:

«به نظر ایالات متحده افغانستان جز اهمیت استراتژیک نزدیک به صفر چیز دیگر ندارد با در نظر داشت موقعیت جغرافیایی و درک رهبران آن نسبت به قدرت شوروی می‌توان پیش‌بینی کرد که در صورت اقتضای موقعیت، شوروی کنترل این کشور را در دست خواهد گرفت. امید این است که افغانستان بیطرف بماند در غیر آن راه قاره هند خواهد شد. این بیطرفی در صورتی زیادتیر ممکن است که در افغانستان غرب یا کمونیسم مخالفت نکند چون این مخالفت آشکار شوروی را برای کنترل این کشور سرعت می‌بخشد.»

و سند دیگر از شورای امنیت ملی:

«کرمیلین نسبت به منابع اندک افغانستان قصد جدی ندارد و احتمالاً چنین می‌پندارد که در صورت منافع زیادتیر به آسانی می‌تواند بر افغانستان سلطه راند، در اشغال نشدن افغانستان با روحیه مقاومت شک وجود دارد در صورت حمله، بعضی عناصر و عمدتاً قبایل به مقاومت ادامه می‌دهند.»

ضعف وزارت خارجه امریکا در سال ۱۹۵۴ آشکار شد و در آن هنگام داود از یکسال بر قدرت و مناقشه با پاکستان شدت گرفته بود شاید در این هنگام است که سیاست امریکا به عمق گرداب می‌رسد.

کلی از خواسته‌های ناسیونالیستی رهبران کابل است. آغاز روند اینکار از قبل است و شاهد آن نامه لنین به شاه امان‌الله در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ که رهبر انقلاب شوروی امکان مبارزه مشترک روسیه - افغانستان را علیه بریتانیا در هند مطرح می‌کند: لنین می‌نویسد: کشور شما یگانه دولت مستقل مسلمان در جهان است. ۴۶ و تقدیر به مردم افغانستان این وظیفه تاریخی را می‌دهد که همه مسلمانان جهان در اطرافشان جمع آیند و در راه آزادی و استقلال هدایت شوند. ۴۷ ظاهراً نوشتن نامه این چنین از سوی رهبر شوروی در سال ۱۹۱۹ طنزآلود نبوده است.

معاهدات دوستی کابل و مسکو در سپتامبر ۱۹۲۰ و اگست ۱۹۲۱ امضا شد در متن این قرارداد از شوروی شناخت استقلال دو دولت کوچک مسلمان آسیای میانه در شمال افغانستان یعنی خیوه و خارا قید بود.

تحول اوضاع در آسیای میانه روسیه افغانستان را نگران می‌ساخت چون با مسلمانان آنسوی آمودریا در دین و فرهنگ و زبان عمده‌تاً فارسی مشترکات داشت حتی بسیاری از روشنفکران مسلمان آسیای میانه پیش از انقلاب ۱۹۱۷ از جریده اصلاح‌گرای سراج‌الاکبار محمود طرزی (خسرآینده

شاه امان‌الله) متأثر بودند در جریان دوره سردرگمی سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰ که بازیابی استقلال مسلمانهای آسیای میانه ممکن می‌نمود امان‌الله در صدد بازی نقش یک رهبر روحانی برای اخراج منطقه از قیمومیت بود که معنای حمایت آشکار از خواسته‌های خود ارادیت طلبهای ترکستان را داشت. این مربوط شوروی بود تا با احتیاط تواناییهای طرف ذی‌قسمت افغانستان را در امکان تاثیرافکنی واقعی کابل بر جریان وقایع در آسیای میانه محدود کند. تصمیم شوروی برای حفظ حاکمیت روسیه بر مسلمانهای آسیای میانه پرشتاب و خشن بود.

همگونی وضعیت ترکستان روسی در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ با افغانستان سال ۱۹۷۸ درست نیست و این را روسها

خشتی کرده عبدالقادر قوماندان قوای هوایی و قوماندانهای اسکادران ۴ تانک اسلم وطنجار و شاه‌جان مزدوریار و اسدالله پیمان و قوماندان قوای پیاده سیدمحمد گلاب‌زوی قدرت را قبضه کردند و افغانستان را قمر شوروی کردند.

اتحاد شوروی: برنده قمار بزرگ

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای قبضه چرخهای دولت افغانستان سی و یک سال کوشید و اشتباه را شاید در نیمه دوم این صده کرد که در پی کنترل حکومت و ارتش افغانستان برآمد تا همه کشور را در دست بگیرد. افسران کابل اشغال کشورشان را همانند به شیوه رهبران یمن جنوبی فرض می‌کردند، افغانستان در پرتو انعکاسات وقایع سالهای ۱۸۴۲ و ۱۸۷۹ از چنگال امپراطوری روس با جهش نومیدانه رسته بود. بناً حالا شوروی خود را برحق می‌دید تا برای باداری بر این کشور در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ از قوه کار بگیرد و تهاجمی از نگاه سیاسی فاجعه‌بار، چه در داخل کشور و چه در سطح افکار جهانی، را سامان بدهد. تهاجمی که از آن رهایی نداشت چون در دام جزم برگشت‌ناپذیری انقلاب همانند جزم استبدادگرایی گرفتار بود.

می‌دانیم که در سال ۱۹۸۰ شوروی هرگونه مخالفت را علیه روند برگشت‌ناپذیری با خشونت سرکوفت، افغانستان هیچگاهی مهاجم این چنین بقرار به خود ندیده بود. با همه اینها افغانستان اقلماً پنج سال کارداشت تا افسانه شکست‌ناپذیری نظامی شوروی را خراش بدهد و این کافی بود که بعد از آن مردم افغانستان - به ویژه در تبعید - صبر یک نبرد درازمدت را بیابند صبوری به درازای یک یا چندین نسل، مخالفت برخاسته، از نفرت عمیق و سنگین و برگشت‌ناپذیر است بخش عمده نفوس افغانستان محکوم به مرگند.

حاکمیت شوروی بر سیاست افغانستان به خاطر حمایت

نفوس را قتل عام کرد (احصایه سالهای بیست و سی اندکی کمتر از ۵۰٪ سال ۱۹۱۱ است.) این کوشش انگیزه خیزش روستاییان مسلمان علیه رژیم جدید شد (تاریخ نگاران شوروی به آنها با توهین نام بسمه چی یعنی باندیت دادند) ارتش سرخ مقاومت مردمی را که در کوههای جنوب - شرق جریان داشت تا ۱۹۳۶ از بین برد با این همه عده از روشنفکران نهضت جدید به ضرورت همکاری کوتاه مدت با بلشویکها قانع شده بودند در دسامبر ۱۹۲۰ در پاداش پیوندشان به حزب کمونیست شوروی درکنگره باکو توانستند وعده استقلال را با حفظ اسلام به عنوان یک ارزش اخلاقی و فرهنگی بگیرند و تاتار سلطان گالیف نظریه پرداز اصلی جدید از این تز که مسلمانها طبقه محروم را تشکیل می دهند، دفاع کرد.

به خاطر دستگیری ناخواسته نهضت جدید با اعضای کم و بیش کمونیست شوروی مقاومت ملی ترکستان را از بین برد در سال ۱۹۱۷ امارات تحت الحمایه خیوه و بخارا اعلان استقلال کامل کردند و حتی در مارچ ۱۹۱۸ یک تهاجم شوروی را در تاشکند عقب زدند. روسها تصمیم گرفتند که از شاخه های محلی نهضت جدید به نامهای «جوانان خیوه ای» و «جوانان بخارایی» حمایت کنند و آنها را مقابل امرایشان قرار دهند در اول فبروری ۱۹۱۹ نیروهای شوروی خیوه را اشغال کردند و جوانان خیوه ای را به قدرت رساندند و لنین با طمطراق اعلان کرد که خیوه یک دولت مستقل است اما ارتش سرخ از آنجا خارج نشد در بخارا جوانان بخارایی ایده حمله به امارت را رد کردند. اما با حرکات ضد بریتانیایی در افغانستان و عقب نشینی نیروهای انگلیسی - هندی جنرال مالنسون از ایران، در ترکستان توازن قوا به نفع روسیه سنگینی کرد. در دوم سپتمبر ۱۹۲۰ ارتش سرخ بخارا را اشغال کرد و امیر را فراری داد جوانان بخارایی در مقابل کار اجرا شده اشغال روسی قبول کردند تا یک حکومت جور کنند با این امید که باره از یک خودمختاری را حفظ کنند. همانند خیوه اتحاد شوروی رسماً

خود نیز می دانند، اشغال ترکستان به دست روسها بخاطر همنوایی دو امر مهم و بیایی ممکن شد. اول: بخاطر امرای «تحت الحمایه» مویذ تزار در حفظ امتیازاتشان و دوم: به خاطر روشنفکران ناسیونالیست و انقلابی که به شکل ضمنی همچون وسیله مسهل وقایع بعدی در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۲۴ مورد بهره گیری قرار گرفتند روستائیان برای پیشبرد مبارزه و مقاومت تنها ماندند. تفاوت بزرگ با افغانستان در نبود همکاران طرفدار شوروی در منطقه از نگاه سنتی دارای نظام استبدادی مانند ترکستان قدیم است و نیز منطقه از نگاه جغرافیایی به آسانی کنترل پذیر نیست.

در سال ۱۸۶۸ روسیه تزاری ترکستان را اشغال و بعضی جاها را مستقیماً ضمیمه کرد و به دو امارت خیوه و بخارا تحت الحمایگی داد. در جهان سالهای ۱۸۶۸-۱۹۱۷ نیرویی از مسلمانهای روشنفکر اصلاح طلب - ناسیونالیست و هم در سرزمینهای منقسم شده و هم در تحت الحمایگیها رشد کرد که خود را جدید می نامیدند. و از امیرها بخاطر همکاریشان با تزار بیزار بودند، «جدید» اندک اندک با نفرت کلی از تزارسم با عده از انقلابیون روس ارتباط حاصل کرد.

انقلاب بلشویک ۱۹۱۷ در میان مسلمانان آسیای میانه چه «تحت الحمایه» چه اشغال شده این امید را زاد که رژیم جدید به آنها استقلال کامل خواهد داد. در این راستا بیانات لنین چندچندان شد و در ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه خطاب به مسلمانان امپراطوری صادر گشت:

«بعد از این عقاید و عادات شما، نهادهای ملی و فرهنگی شما آزاد و مصون است حیات ملتتان را آزاد و بدون نگرانی سامان دهید.»

در پایان سال ۱۹۱۷ در آسیای میانه «ضمیمه شده» شورای مردم مسلمان خوقند گرد آمد و خودمختاری ترکستان را اعلان داشت در جنوری ۱۹۱۸ شوروی با خواندن «بورژوازی» و «ضد پرولتاریایی» این خواست به خوقند تجاوز و بخشی از

تعویض شد یعنی گویشهای محلی فارسی و ترکی با کلمات روسی که به الفبای لاتین و بعداً با الفبای صغلابی *Cyrliliques* نوشته می‌شود تا نسل جدید را از خواندن متون کهن و یا خواندن جراید انقره و تهران و کابل محروم کرده باشند. مساجد یا بسته و یا به موزیمها تبدیل شدند. تعلیمات قرآنی حذف شد (در سال ۱۹۸۰ برای چهل میلیون مسلمان شوروی فقط دو مسجد وجود داشت) بالاخره در سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰ تقریباً همه اعضای جدید، جوانان بخارایی و جوانان خیه‌ای بخاطر انحرافات ملی - بورژوازی اعدام شدند، سلطان گالیف از آخرینها بود که در سال ۱۹۴۰ اعدام شد، این معاونین ساعات اولیه موی دماغ شدند و ایشان را کارمندان ساخته مکاتب شوروی گرفتند. کشت پنبه را که شوروی تحمیل می‌کرد در سالهای سی قحطی غلات آورد و ده‌ها قین از یک و تاجیک که اعتراض کردند پنبه را نمی‌توان خورد همه تیرباران شدند. در سال ۱۹۴۴ و با پیروزی شوروی بر لشکر آلمانی در کریمه مسلمانهای تاتار متهم به همکاری با آلمانیها شدند و همه نفوسشان (۲۳۸۰۰ نفر) کوچانیده شدند. این وقایع بر مسلمانان خارج هیچ اثری نگذاشت آن چنانکه کارشناسان اینک مساله الکساندر بنگسن Alexander Bennigsen و شانتال لمرسیی کل کیجی Chantal Lemercier - Quilquejay می‌گویند، یکبار که این مردم با فرهنگ کهن اسلامی را روسیه جذب امپراطوری کرد پدیده عضویتشان در دارالاسلام پایان یافت و در محاق فراموشی افتادند. برادران همکیش آنسوی مرزهای امپراطوری روس فراموششان کردند. اروپا و خود روسها فراموششان کردند. و مستشرقین فراموششان کردند. ۴۸ و اگر فراموشی اعراب به خاطر دوری مسافت توجیه پذیر باشد عذرپذیر نیست. اما بی‌علاقگی ایران و افغانستان تا ۱۹۷۸ به سرنوشت آسیای میانه شگفتی برانگیز است (مردم افغانستان خود از افتادن در این وادی فراموشی هراسناکند).

حاکمت دولت بخارا را شناخت اما قوایش را خارج نکرد. در اینجا باید از یک سند بسیار جالب یادآوری کنیم که در تابستان سال ۱۹۸۱ در آرشیو وزارت خارجه افغانستان بوده (سند رسمی شوروی شماره ۱۶۵) و آنرا یک طرفدار مقاومت کارمند برکنار شده وزارتخانه به قوای مقاومت داده که جوایبه رسمی شوروی به افغانستان درباره اعتراض حکومت کابل به خاطر دخول قوای روسی به خیه و بخاراست و در بیستم فبروری ۱۹۲۲ سفیر شوروی رس کولینکوف *Ras Kolinkov* آنرا تسلیم داده. این متن تقریباً کلمه به کلمه همان است که شصت سال بعد برژنف به خاطر حضور نیروهای شوروی در افغانستان گفت: «آنچه مربوط به سؤال استقلال خیه و بخارا شود و موضوع شرطیه در معاهده امضا شده در حکومت روسیه و افغانستان است حکومتی که من از آن نمایندگی می‌کنم، همیشه استقلال خیه و بخارا را شناخته و به آن احترام کرده است. حضور تعداد محدودی از نیروهای حکومت که من از آن نمایندگی می‌کنم، موقتی و جواب به تقاضای مکتوب خود آن حکومت است در موافقتنامه پیش‌بینی شده هنگامیکه حکومت بخارا را تقاضا کند دیگر هیچ سرباز روسی در خاک بخارا نخواهد ماند. اعطای حق برای یاری دوستانه، متضمن کدام مداخله علیه استقلال دولت بخارا نیست بعد از آنکه حکومت بخارا تقاضای خود را پس گرفت و خواست خود را در عدم تداوم این معاونت برادرانه ابراز کرد، حکومتی که من از آن نمایندگی می‌کنم، بزودی همه نیروهای خود را خواهد کشید.» بیهوده است بگوییم که روسیه هرگز نیروهایش را از خیه و بخارا نکشید. در ۱۹۲۴ هر دو دولت ضمیمه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد و سرزمینشان بین جمهوریهای نوساخته ازبکستان و ترکمنستان و تاجیکستان تقسیم گشت، زبانهایشان ترکی و فارسی رسماً به فراموشی سپرده شد و با به اصطلاح زبانهای ازبکی و تاجیکی ساخته زبان‌شناسان روسی

پروژه‌های انکشافی را شروع کند با وصف اینکه در آستان جنگ با پاکستان و از بسته شدن سرحد شرقی شدیداً در ضعف اقتصادی بود و از طرف امریکا به گونه تحقیرآمیز طرد شده بود. افغانستان در ۱۹۵۵ در آستانه ویرانی بود و آغاز کار اتحاد شوروی در همین اوضاع ناامیدانه حکومت کابل است هر آنچه داود آرزو می‌کرد مسکو عرضه می‌داشت در اول کارها نمایشی بود تا بسته شدن سرحد پاکستان خطر فاسد شدن میوه‌های صادراتی می‌رفت، مسکو تمام آنرا خرید و از راه هوایی انتقال داد. امریکا با بی‌اعتنایی تأمین مالی سرکهای اصلی کابل را رد کرد، ذی‌فهای شوروی با مخارج کشورشان آنرا انجام دادند. در کابل یک سیلوی کلان گندم و یک شفاخانه صدبستره ساختند و بسها دادند. این همه تغییرات ناگهانی، ملموس و محسوس و دلپذیر و مفید بود.

بعد از این اعمال نمایشی کارهای بنیادین عبارت بود از: تسهیل ترانزیت از طریق خاک شوروی برای تغییر جهت تجارت خارجی افغانستان و تأمین مالی پلانه‌های پنج ساله و قرضهای بدون ربح، کشیدن راه بین اتحاد شوروی - کابل از طریق هندوکش یا کشیدن تونل در ۱۹۶۴، اعزام هر سال صدها شاگرد به شوروی با استفاده از بورسهای تحصیلی و بالاخره تجهیز ارتش.

همچنانکه پولادا می‌نویسد: تحلیل دقیق پروژه‌های بزرگ اقتصادی و فرهنگی شوروی که در دوره اولیه داود در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۶۳ صورت گرفت نشان می‌دهد که این برنامه زنجیره‌ای درست و پیش بین بوده که از یکسو جواب به نیازهای افغانستان اما در حقیقت در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی و استراتژیک شوروی بوده است. ۵۰ مثال بسیار فزاینده، استثمار گاز طبیعی کشور در اردوی شمال است که شوروی به خاطر کمکهایش حق استثمار گاز افغانستان را حاصل می‌کند - همه آن به شوروی پمپ می‌شود - و از زمان امضای معاهده ۱۹۶۸ پنجاه فیصد قیمت جهانی را پرداخت

در سال ۱۹۸۰ در افغانستان سربازان مسلمان ارتش سرخ بعد از نشان دادن علایمی از برادری و همکاری با مقاومت خارج ساخته شدند.

بآداران استعمارگر آسیای میانه مسلمان اقلیتا پیش از حمله‌شان بر افغانستان همانند ناظران دیگر و به اندازه انگلیسها ناآشنا به واقعیت جامعه افغانستان شمرده می‌شوند، یک مثال تحلیل گریگورین Gregorian در بررسی قیام مردمی سال ۱۹۲۸ علیه امان‌الله بیشتر انگلیسی‌وار است تا روسی‌وار ۴۹ رقیبان قمار بزرگ با داشتن اختلاف ایدئولوژیک و منافع و تفاوت در شیوه بیان در این موضوع به یک نتیجه می‌رسند و آن اینکه قیام علیه امان‌الله یک عمل «ارتجاعی» بوده، انگلیسها که دوست امان‌الله نبودند می‌گویند که پادشاه خرج تجدد نخبگان شهری را از روستاییها تأمین می‌کرد و آنها زیر بار مالیات خرد می‌شدند و شورویها که امان‌الله را حمایت می‌کردند به همین باریک‌بینی باور دارند.

وایلد Wild انگلیسی می‌نویسد:

«آقدر مامور مالیه بود که در گذشته مثال ندارد هیچ ماه بی‌پایان آمدن ارزش پول سپری نمی‌شد مالیه‌های جدید بر خانه‌ها وضع می‌شد و از مراسم ازدواج و تشییع جنازه و مراسم ده تقاضاهای جدید می‌شد. گاهی تعداد مالیات گیرنده از مالیات دهنده زیادتر بود و روستائیان اندک اندک متقاعد شدند که در مقابل «اصلاحات» قرار گیرند.»

پراودا وستوکا Pravda Vostoka می‌نویسد:

«بخش زیادتر مالیات که در طول سالها جمع آمده بود تا برای انکشاف صنعتی و تأمین دوایر و ارتش دولت مرکزی به کارآید. پرداخته روستائیان بود و این روستائیان ناخشنود و ناتوان در تصریح خواسته‌هایشان، پیروی عناصر فئودال و روحانی را کردند که آنها را علیه حکومت می‌شوراندند.»

چطور است که حکومت افغانستان بعد از سال ۱۹۵۵ بدون اینکه روستائیان را به شورش بکشاند. دفعتاً ثروتمند می‌شود تا

پاورقیها

1. Joseph Popowski 2Antagonismus der Englischen Und Russischen Interessen in Asien Vienne 1890. Traduction anglise de Charles Black de l India. The Rival powwers in Cenral Asia Londres 1893. p.93

2. Popowski P.29

۳. همان مدرک.

4. Helene Carrere d'Encausse dans Central Asia A Century of Russian Rule Publie sous la direction d'Edwward Allworth COLUMBIA P.150

5. Document Cite dans Fraser Tytler Afghanistan Oxford 1967

P 159

۶. در این سالها مردم تقاضای هیات متمدن ساز برای کشورهای همسایه ما در قاره آسیا دارند چون اثر پیشرفتهای تمدنی به اندازه روابط تجارتي نبوده است تقاضای تجارت در همه کشورها ثبات و شرایط لازمی برای انکشاف است اما در آسیا حتی تجارت تقاضای انقلاب در اخلاق و سرشت مردم را می کند. آسیایی اول باید بفهمد که به نفعش است اگر از امتیازات تجارتي کاروانها بهره بگیرد تا اینکه آن را جور کند.

برای تزریق این اصل ابتدایی در ذهن مردم، چاره جز این نیست که یک سازمان اجتماعی را با یک حکومت دوست به منظور هدایت آن به وجود آورد برای این کار ما سرحدات خود را تا آنجا پیش می بریم که شرایط لازم برای تجارت را بیابیم.

بخش دوم کار ما سیاست بسته با دول همسایه (بخارا و غیره) خواهد بود اما هرگونه خسران از ناحیه آنها را سرکوب می کنیم و استقلال آنها را محترم می داریم روسیه نه با آنان دشمنی دارد و نه هوس اشغال خاکشان را. ما روابط صلح آمیز و خوب تجارتي را بر بی نظمی، غارت، معامله متقابل و جنگ متناوب ترجیح می دهیم. در باطن حکومت روسیه منافع امپراطوری را در نظر دارد، اما بیائید باور کنیم که این کارها در خدمت متمدن سازی و بشردوستی است.

7. Popowski. pp 132. 193

۸. همان مدرک ص ۱۰۳

۹. همان مدرک صص ۸۷ ۲۰۱

10. Vartan Gregorian The Emergence Of Modern Afghanistan Stanford 1969 P 128

۱۱. من در کتابم «افغانستان» (پاریس، سویل، ۱۹۷۴) از منابع مکتوب آن عصر، کی برنس و موهن لعل و خانم سیل و برابیدن استفاده برده ام.

12. Gregorian. p. 105

می کند (بعد از تجاوز در سال ۱۹۷۹ شوروی باز قیمت گاز را کاهش داد: آنچه نادیده گرفته می شود این است که بهای اشغال نظامی افغانستان از منابع طبیعی مانند گاز باو ستانیده می شود.) یگانه کمک اقتصادی عمده شوروی ارسال گندم - عمدتاً امریکایی - در خشکسالی ۱۹۷۲ بود و این درست است که این قحطی باعث ایجاد نارضایتی مردم و بی ثباتی حکومت پادشاهی شد.

اما آنچه مهم است کار نظامی بود بعد از ۱۹۵۵ شوروی کار راههای مواصلاتی شمال به جنوب را به انجام رسانید. ذخیره های سوختی ایجاد کرد. پایگاههای هوایی در شیندند در غرب و بگرام در شرق ساخت، شرایط پرواز و نشست طیارات را در میدان هوایی کابل بهتر کرد. دفاتر اطلاعاتی امریکا در سال ۱۹۸۰ تعداد جوانانی تحصیل کرده در شوروی را از ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۹ بیست هزار نفر تخمین می زدند که ۳۷۲۵ کارمند دولت را شامل می شد. ۵۱

نقش سازنده استفاده از ارتش برای گرفتن قدرت و انتقال به یک دولت کمونیستی در زندگینامه نورمحمد تره کی (چاپ شده بعد از کودتای ۱۹۷۸) به خوبی آمده است. ۵۲

«رفیق تره کی جامعه افغانستان را تحلیل علمی کردند. ایشان بعد از کودتای سال ۱۹۷۳ (داود) به حزب تفهیم کردند که در افغانستان ممکن است از راه کودتا خلق بر قدرت مسلط شود. در راه کلاسیک که پیش از ساختن جامعه مبتنی بر سوسیالیسم نیروهای مولد باید از مراحل پی در پی بگذرد، خطر این بود که وقت بسیار زیاد را بگیرد. راه کوتاه با کار وسیع در ارتش ممکن است قبلاً ارتش ابزار دیکتاتوری و ستم به نفع طبقه حاکم بود و هنوز کسی نمی توانست تصور کند که پیش از سرنگونی حاکمان خود، کاری تواند کرد.»

اما کاربرد ابزار نظامی ناگزیر از یک تحریک سیاسی و یک قوه رهبر و همکار یعنی حزب کمونیست افغانستان بود.

پایان

زنده به پیشاور برسد. همانطور که یک بار دیگر کرده بودند. یکی دیگر نوشته بود: «او دغلهای کافرا شما با دغلی بر هند امپراطوری می‌کنید و همین قسم می‌خواهید افغانستان را ضمیمه کنید. ما تا آنجا که بتوانیم مقاومت می‌کنیم و بعد یک قدرت دیگر مثلاً روسیه بخاطر جنگ با شما با ما خواهد پیوست» خلاصه از این چیزهای احمقانه زیاد بود. من جوابها را با صدای بلند خواندم و بعد اجازه خواستم که در حضورشان جواب تهیه کنم تا فکر نکنند که قبلاً با کسی مشورت نکرده‌ام، کاغذ و قلم گرفتم و از خدای خود که خدای همه مخلوقات است خواستم به من الهام نوشتن یک جواب مناسب را کند. بعد در حضور هفت هزار ازیک و افغان نوشته کردم:

«به دوست والاگریفن صاحب نماینده بریتانیای کبیر.

با سلامهای سردار عبدالرحمن خان. از گرفتن نامه محبت آمیز شما خوشحال هستم که در آن خوشوقتی‌تان را از خبر رسیدن مع‌الخیر و سلامت من به قطعین بیان داشته بودید. آنچه که مربوط به سوال شما می‌شود که چگونه روسیه را ترک کردم من آنجا را با اجازه جنرال کوفمن نایب‌السلطنه و حکومت روسیه ترک کردم. هدف من از آمدن به وطن کمک در این حالت دردآلود فعلی است قبول کنید و غیره»

«بعد از خواندن به صدای بلند این نامه به لشکر قبولیشان را خواستم، جواب دادند حاضر هستند که زیر امر من به خاطر ایمان و وطنشان بجنگند. اما نمی‌دانسته‌اند که چگونه به شاهان جواب نوشته کنند. با قسم به خدا و پیغمبر به من صلاحیت دادند که آنچه را در نظر دارم نوشته کنم و آنها قبول دارند و بعد با صدای بلند گفتند: «یا چاریاز این جواب را تو نوشته کرده‌ای بهترین است ما همه آنرا قبول داریم.» عبدالرحمن. صص ۱۹۰-۱۹۲.

23. Abdur Rahman 1 PP 173 - 175

24. Kakar P.41

۲۵. همان مدرک ص ۶۱

۲۶. بخشهای از یک گفتگوی بیشرمانه:

امیر: «می‌خواهم مردم را خوش بسازم. قبایل از اداره برآمده‌اند حکومت شیرعلی مملکت را خراب کرده او مانده که مار از تکرری برآید حالا من نمی‌توانم آنرا بکشم. یگانه چاره من این است که با مردم مذاکره کنم و مشوره‌شان را بگیرم. اگر قبایل سر راه شما شمارا مانند که بگذرید چه بهتر. من در این باره توجه می‌کنم و نظر خود را به شما می‌گویم به زودی با دوستان قدیمه مشوره می‌کنم.»

گریفن: «حکومت هند تصمیم می‌گیرد و می‌تواند این کار قبایل را به سختی جواب بدهد اما آرزوی صادقانه ما این است که با کسانی که در طول راه ما هستند و با آنها نزاعی نداریم از برخورد اجتناب کنیم اگر مجبور به جنگ با آنها شویم و شکستشان بدهیم این کار شما را ضعیف خواهد ساخت هدف ما تقویه شماست و راه بهتر

13. Cite dans Grwegorian. p. 113

14. Cite dans Gregorian. P. 111

15. Texte cle, Cite dans Gregorian P. 112. et dans Arnold

Fletcher Afghanistan Highway of Conquest New york. 1965 P 128

۱۶. به گفته سربارتل فرر در ۱۸۷۴ نقل کرده گریگورین در ص ۱۱۱. به نظرم هیچ چیز جلوی پیشروی روسها به طرف هند را به صورت موثر نمی‌گیرد، مگر اینکه ما در طرف هند افسران بریتانیایی را در سرحدات معین مستقر کنیم تا سیاست نژادهای نیمه‌متمدن طرف ما را کنترل کنند و این با یک گفتگوی صریح سیاسی با افسران روسی در آن سوی دیگر میسر است.

17. Fletcher. P. 131

۱۸. همان مدرک ص ۱۳۳

۱۹. همان مدرک ص ۱۳۶

20. Hasan Kakar. Afghanistan. A Study in Internal Political Develoments 1880- 1896. Kabul. 1971 PP 52-53

۲۱. همان مدرک ص ۳۴

۲۲. نظر گفت که پیغام بریتانیا را آورده و از راه هندوکش آمده هوا بسیار سرد و یک زانو برف زده بود، من مکتوب را باز کردم و از گپ خیر شدم:

به دوست والاایم سردار عبدالرحمن خان!

با سلامهای دوستان گریفن و آرزوی سلامتی برای شما نوشتن این مکتوب برای این است تا شما را مطلع بسازم که حکومت بریتانیا سعادت خیر رسیدن مع‌الخیر شما به قطعین را پیدا کرده و خوشوقت می‌شود که بداند شما به چه صورت روسیه را ترک کردید و پروگرام و اهداف شما چیست؟ من این مکتوب را برای لشکر خواندم چون آغاز روابط من با بریتانیا بود و به نظرم عاقلانه نبود که جواب آنرا پیش از مشورت با لشکر بدهم ترسیدم آدمهای دارای سوء نیت بگویند که من برای دادن وطنشان به انگلیسها توطئه می‌کنم. در این صورت خودم خراب می‌شدم همچنان فکر کردم که این موقعیت درجه صلاحیت مرا ثابت می‌سازد و به من اجازه می‌دهد تماسهای خارجی را ادامه بدهم بعد از خواندن با صدای بلند این مکتوب به رؤسا گفتم که خوشحال می‌شوم اگر آنها در تهیه جواب به من کمک کنند چون نمی‌خواستم کاری را بی مشوره دوستان جدید خود کرده باشم. همه باید در دادن جواب به من کمک می‌کردند. دو روز از من مهلت خواستند و روز سوم حدود صدنامه برایم آوردند. بعضی نوشته بودند «او انگلیسها شما باید وطن ما را ترک کنید یا همه‌تان را می‌کشیم یا خود ما کشته می‌شویم» نامه دیگر تقاضای تصفیه نفع و ضرر را داشت حتی بدون اینکه تماسی با همدیگر گرفته شود. یکی از روسا یک میلیارد روپیه تقاضای خسارت خرابی قلعه‌ها و توپها را کرده بود، که در غیر آن یک انگلیسی را هم نمی‌گذاشتند

۲۷. همان مدرک ص ۷۴

۲۸. همان مدرک ص ۷۶

۲۹. همان مدرک ص ۸۰

۳۰. همان مدرک ص ۸۱

31. Abdur Rahman . 217

32. Louis Dupree Afghanistan Princeton 1973 (reed, 1980)

P.417

۳۳. روسیه بر اوضاع آسیا حاکم است و پروژه‌های خود را به شکل روشمندانه ادامه می‌دهد، بدون اینکه اراده خود را تابع شتاب گمارده‌هایش برای تحت‌الحمایگی و یا ضمیمه شدن، بکند، این امکان را بعضی قبایل همسایه که یا در طغیانند یا در استقلال، میسر می‌سازند، روسیه ابتکار را با احتیاط بسیار حفظ می‌کند و خود را جز در لحظه‌ای که منفعتش است، شور نمی‌دهد.

با حریف اینگونه و شرایطی آنچنان شکی در پیروزی آینده روسیه وجود ندارد و بریتانیای کبیر با منابع نظامی کاهش یافته و با هزاران کیلومتر فاصله از سرحدات جنوبی روسیه آسیایی همانطور که عادتش است تنها می‌تواند شعار معروف خود را بدهد که: پیشتر نیایی انگلیس جلو پیشروی روسیه را گرفته نمی‌تواند دفاع انگلستان از ممالک دوردست در برابر تجاوزات تدریجی روسیه یک کار ناممکن است و این در حالی است که ارتش انگلیس نسبت به قدرتهای دیگر اروپایی دارای موثریت بیشتر است. پوپوسکی صص ۲۱۱-۲۱۲.

۳۴. همان مدرک ص ۴-۵.

۳۵. در حالیکه روسیه سیاستش در آسیا فعال است اثریش و انگلیس دل خود را در حفظ وضعیت موجود خوش می‌دارند حتی انگلیسها به پیشروی روسها اگر پرشتاب نباشد، رضا می‌دهند. چون این عمل مبارزه احتمالی برای دفاع از هند را به نسل آینده وا می‌گذارد. از این وضعیت زیاد ترین بهره را روسیه می‌گیرد. روسیه پیشوایی خود را حفظ می‌کند و مطابق اوضاع در کارش تغییر می‌آورد اگر حالتی پیش آید که به ابتکار دلاورانه دست یازد، بخاطر زیر فشار قرار گرفتن مردم و یا مزاج بعضی رهبران خواهد بود. روسیه مانند سال ۱۸۷۸ توانایی خرید صلح را با چشم‌پوشی از بعضی متصرفات جدیدش دارد بناء شکی در پایان کار روسیه نمی‌توان داشت مگر اینکه نیروهای مربوطه دیگر به نتیجه ضرورت مقاومت برسند. همان مدرک صص ۳-۴.

۳۶. همان مدرک ص ۴-۵

۳۷. همان مدرک ص ۲۲۲

38. Leon Poullada, Reform and Reblion in Afghanistan, 1919-192 Cornell/Londrs 1973 *Geopolitics and Relations with Russia* PP 216 -217

39. Discours de Lord Roberts a la Chambre des Lords, 7 Mars

عقب‌نشینی. می‌تواند از طریق قندهار و تفرق نیروهای ایوب باشد.»

امیر: «بسیار عالی»

وباز:

امیر: «اول خسارات سنگینی را که به حکومت از بابت توپها و اسلحه‌ها و تجهیزات جنگی [...] وارد شده چه چاره می‌کنید؟ بسیاری از توپهای ما را برده‌اید و آنانی هم که مانده‌اند موادشان نیست مواد جبهه خانه گم شده.»

گرفتن: می‌دانید که حکومت بریتانیا قبلاً به شیرعلی بسیار اسلحه داده است، اسلحه‌های شما و آنچه را که غازیها بردند همه در همین وطن است ما نگرفته‌ایم شما باید قوت گرفتنشان را پیدا کنید بسیاری از توپها به هند فرستاده شد و این پیش تراز آن بود که حکومت من شما را به گرفتن قدرت دعوت کند، حکومت من توپخانه سنگین کوهی بسیار قوی را و هر چه توپ را که در کابل است به شما می‌دهد. درباره پول، پول معاون اصلی شماست حکومت من حاضر است با شما با سخاوت باشد.»

امیر: «چند؟ [...] شما مخارج من را بهتر از من می‌دانید.»

گرفتن: «اسلحه‌ها و توپها خراب شده اما وضع مملکت خوب است و عایدات شما به زودی خوب می‌شود.»

امیر: «شکی نیست که عایدات مملکت اهمیت اصلی را دارد اما این کاملاً مجزی از آن مبالغی است که من از حکومت شما توقع دارم. اگر مصارف من با عایدات مملکت باید تأمین شود پس خدا مرا نگاه کند.»

گرفتن: «حکومت من حاضر است به شما پول بدهد، آسانتر خواهد بود که شما مقدار آنرا در پرتو ضروریاتتان تعیین کنید.»
امیر: «خوب، من هم آنطور مبلغی نمی‌خواهم که بالاتر از ضروریات باشد دوستان خوب باید آماده قربانی یکی برای دیگری باشند.»

می‌توان تصور کرد که دو نفر در یک سماوارند دست می‌دهند و یک پیاله چای و بعد:

امیر: «ایوب در هرات شصت توپ دارد.»

گرفتن: «به همین خاطر پیشنهاد عبور نیروها را از غزنی و قندهار به هند کردم تا توپها را از او بگیرم.»

امیر: «من با این موضوع مخالفت نداشته‌ام.»

گرفتن تصمیم حکومت بریتانیا را در عدم واگذاری هرات به ایران می‌گوید و نیز که هیچ مخالفتی ندارد که اگر امیر آرزوی کنترل هرات را داشته باشد. «در اینجا دلیل امیر با یک درشتی توصیفی همراه است: برآستی که من یک چارپای باربر هستم وطن بکلی ویران شده شما عجله دارید باری را که خود دیگر نمی‌خواهید ببرید بر من بار کنید تا خود خارج شده بتوانید.»

کاگر ضمیمه شماره VI

اسلامی به شمول روسی مستعمره بود.

47. Sur l'e' change de letters entre Lenine et Amanollah cf. Gregorian PP 231-232

48. Alexander Bennigsen et Chantal Lemerrier - Quelquejay. Les Musulmans oubliés. l'islam en Union Sovietique. Maspero. 1981 P 5

49. Gregorian. PP 270 - 271

50. Poullada art . cit

۵۱. همان مدرک

52. Beverly Male. Revolutionary Afghanistan. Londaes. 1982. P 56

1889 donne inextenso dans R.I.BruceThe Forward Policy and Its Results Londres 1900 Chapitre entier

40. Fletcher, P 257 et suiv

41. Leon Poullada. "The Failure of American Policy in Afghanistan" in World affairs Washington Dc.vol 145. n3. Hiver 1982- 1983

42. Cite Par Gregorian P226. l'attention y est attirée Par Anthony Arnold Afghanistan. the Soviet Invasion in Perspective. Stanford.1981. P. 6

43. Caroe. P. 437

44. Fraser - Tytler P.315

45. Ian Stephns. Pakistan. Londres. 1964. PP 258.266.268

۴۶. این مسأله در ۱۹۱۹ درست بود، چون انگلیسها پایتخت ترکیه را اشغال کرده بودند و بر ایران اشراف داشتند و سرزمینهای دیگر



ژورنال نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال جامع علوم انسانی

مجموعه علمی و پژوهشی نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در سال ۱۳۸۵، با شماره ۱، به چاپ رسید. این مجله در راستای اهداف اعلام شده در بیانیه تأسیس آن، به منظور ارتقای سطح علمی و پژوهشی در رشته‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تأسیس گردید. هدف اصلی از تأسیس این مجله، فراهم کردن بستری برای تبادل نظر و گفت‌وگو میان محققان و پژوهشگران داخلی و خارجی در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است. این مجله به صورت فصلی و به زبان فارسی منتشر می‌گردد. در این شماره، مقالات علمی و پژوهشی در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از جمله تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه، ادبیات و هنر، به چاپ رسیده است. امید است که این مجله بتواند به ارتقای سطح علمی و پژوهشی در این رشته‌ها، کمک کند.

در این شماره، مقالات علمی و پژوهشی در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از جمله تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه، ادبیات و هنر، به چاپ رسیده است. امید است که این مجله بتواند به ارتقای سطح علمی و پژوهشی در این رشته‌ها، کمک کند. در این شماره، مقالات علمی و پژوهشی در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، از جمله تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه، ادبیات و هنر، به چاپ رسیده است. امید است که این مجله بتواند به ارتقای سطح علمی و پژوهشی در این رشته‌ها، کمک کند.